پاسخ های ما
به پرسش های
اهل سنت

بسم الله الرحمن الرحیم

پاسخ‌های ما به پرسشهای اهل سنت

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

Ansariyan

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

پاسخ‌های ما به پرسشهای اهل سنت ----- ۱۰

مشخصات کتاب ----- ۱۰

مرقومه مبارکه آیهٔ الله اشتهاردی ----- ۱۰

پیشگفتار ----- ۱۱

اشاره ----- ۱۱

بیان آیهٔ الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی در لزوم تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت ----- ۱۲

کمال نهایی در پرتو وحدت است ----- ۱۳

منشأ اتحاد یا اختلاف دانشمندان‌اند ----- ۱۳

اختلاف ما با آنها در وضو ----- ۱۴

اوقات برگزاری نماز یومیه ----- ۱۶

گفتن اذان قبل از طلوع فجر ----- ۱۶

شهادت به ولایت علی در اذان و اقامه ----- ۱۷

اشاره ----- ۱۷

یک مناظره ----- ۱۷

گفتن «الصلوهٔ خیر من النوم» در اذان صبح ----- ۱۸

حذف جمله «حی علی خیر العمل» از اذان و اقامه ----- ۱۸

فرستادن صلوات در موقع شنیدن نام مبارک حضرت محمد ----- ۱۸

خواندن نماز بلافاصله بعد از اذان ----- ۱۹

ایستادن در صفهای نماز جماعت ----- ۱۹

اشاره ----- ۱۹

تذکر ----- ۲۰

گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در ابتدای سوره‌ها در نماز ----- ۲۰

بسته بودن دستها در حال نماز ----- ۲۰
آمین گفتن بعد از سوره حمد در نماز ----- ۲۱
خواندن سوره حمد در نماز جماعت توسط مأمومین ----- ۲۱
نخواندن یک سوره کامل در نماز بعد از سوره حمد ----- ۲۲
سجده بر فرش ----- ۲۲
اشاره ----- ۲۲
مناظره ----- ۲۲
پس از سجده دوم بلافاصله ایستادن... ----- ۲۳
قنوت در نماز ----- ۲۴
صلوات در تشهد نماز ----- ۲۴
صلوات بر محمد و آل محمد ----- ۲۴
منع از بلند فرستادن صلوات ----- ۲۵
اشاره ----- ۲۵
یک مناظره مفصل ----- ۲۵
تکان دادن انگشت سبابه در حال تشهد ----- ۲۷
برگرداندن صورت از قبله در موقع گفتن سلام ----- ۲۷
اشاره ----- ۲۷
تذکر ----- ۲۷
گفتن تکبیر بعد از سلام نماز ----- ۲۸
ممانعت عبور از جلوی نمازگزار ----- ۲۸
خواندن قرآن در مسجد النبی ----- ۲۹
اشاره ----- ۲۹
تذکر ----- ۲۹
اعتراض به دست به دعا برداشتن در مقابل قبر پیامبر ----- ۲۹

خواندن نماز پشت دیوار بقیع ----- ۳۰
اشاره ----- ۳۰
دو تذکر ----- ۳۰
بی تفاوتی نسبت به بعضی از صحابه ----- ۳۱
اشاره ----- ۳۱
مناظره ----- ۳۲
ممانعت از رفتن زن‌ها به زیارت اهل قبور ----- ۳۲
سرچشمه اختلافات ----- ۳۴
اشاره ----- ۳۴
به این مناظره توجه فرمایید ----- ۳۶
مناظره دیگر ----- ۳۶
گفتن «یا رسول الله» و «یا علی» و... شرک است ----- ۳۸
اشاره ----- ۳۸
مناظره کوتاه ----- ۳۹
مناظره مفصل ----- ۳۹
زیارت حرم ائمه و نماز خواندن در آن و نذر کردن شرک است ----- ۴۱
اشاره ----- ۴۱
منشأ و دلیل تهمتها ----- ۴۲
چرا این نسبتها تهمت است؟ ----- ۴۲
پاسخ تهمت‌ها ----- ۴۳
مدفونین در مسجد الحرام ----- ۴۳
نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی ----- ۴۶
متهم نمودن شیعه به بدعتگزاری ----- ۴۶
اشاره ----- ۴۶

بدعتهای آنان در مورد مساجد ----- ۴۸

یک مناظره ----- ۵۰

بدعتهای دیگر ----- ۵۰

حرمت متعه (ازدواج موقت) ----- ۵۱

اشاره ----- ۵۱

ازدواج موقت و حج تمتع ----- ۵۳

تحریم حج تمتع توسط خلیفه ----- ۵۴

حج تمتع در دوران عثمان ----- ۵۵

حج تمتع در دوران معاویه ----- ۵۶

سرانجام، دستور خلیفه دوم به فراموشی سپرده شد ----- ۵۶

اسلام دین کامل است ----- ۵۶

مناظره ----- ۵۷

خوش خلقی شیعه ----- ۵۸

اشاره ----- ۵۸

اعمالی که به نظر عده‌ای از آنان بدعت و حرام است ----- ۵۹

توجه به روایت صحیح بخاری ----- ۶۰

بنیان گزار گروه تندرو ----- ۶۰

مناظره مرحوم آیهٔ الله خویی با عالم حجازی ----- ۶۱

یک گفتگو ----- ۶۲

برگزاری نمازهای مستحبی به جماعت «تراویح» در شبهای ماه رمضان ----- ۶۲

عصمت ائمه و اهل بیت رسول الله ----- ۶۳

دعا و زیارات ----- ۶۴

اشاره ----- ۶۴

مناظره ----- ۶۴

به چه کسی شیعه می‌گویند؟ ----- ۶۵
اشاره ----- ۶۵
یک مناظره ----- ۶۷
نهی از گریه و عزاداری بر مصائب اهل بیت ----- ۶۸
اشاره ----- ۶۸
اذان بلال ----- ۷۰
مناظره ----- ۷۱
خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارد در نماز ----- ۷۲
اشاره ----- ۷۲
دو یادآوری ----- ۷۲
تقیه و معنای آن ----- ۷۳
علت حضور شیعیان در نماز جماعت اهل سنت ----- ۷۴
زیارت قبور و دعا در کنار آنها ----- ۷۵
اشاره ----- ۷۵
سفر زیارتی را بدعت می‌دانند ----- ۷۷
سجده بر حصیر ----- ۷۷
خمس ----- ۷۸
نحوه انداختن جامه احرام ----- ۸۰
خواندن دعا و گفتن تلبیه در موقع محرم شدن ----- ۸۰
نتیجه گیری ----- ۸۱
پاورقی ----- ۸۲
درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ----- ۱۰۰

پاسخ‌های ما به پرسشهای اهل سنت

مشخصات کتاب

پاسخ به چند پرسش فقهی و اعتقادی

مرقومه مبارکه آیهٔ الله اشتهاردی

بسم الله الرحمن الرحیم الحمدللّه الذی لم یشرک (حین اَنْ شاء خَلْقَ ماسواه) احداً ولا شیئاً، فلا یجوز عقلاً اَن یشرکه غیره فی عبادته. والصلاهٔ والسلام علی جمیع انبیائه ولا سیّما النبی الخاتم الذین بعثوا للتنبیه و الإرشاد الی هذا التوحید المطلق فتنبّه قوم من الجن و الانس و هم اقلّ ولم یتنبّه آخرون وهم الأکثر. وعلی أوصیائهم ولا سیّما وصیّ النبی الخاتم - علی بن ابی‌طالب والاثنی عشر علیهم صلوات اللّه الملک القدوس. در ماه ذی القعدهٔ الحرام ۱۴۲۴ ه ق در مدینه منوره ادام‌اللّه انوار ذوی الأنوار الی ما شاء کتابی بدستم رسید که مؤلف محترم آن، فاضل محترم سماحهٔ حجهٔ الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی عطایی اصفهانی زیدت توفیقاته که نام آن کتاب را چرا؟ چرا؟ (پرسش و پاسخ در مدینه منوره) قرار داده است. حقیر با استعجال آن کتاب شریف را من البدو الی الختم مروری کردم، الحق و الانصاف اکثر آنچه مرقوم داشته است، سؤالاً و جواباً (چون پاسخ‌های آن پرسش‌ها را از کتاب‌های خود اهل تسنن آورده) بر طبق انصاف بدون اعمال تعصب مذهبی بیان فرموده است. امید است ان شاء اللّه تعالی ذات اقدس الهی جزای خیر از جانب اهل بیت عصمت و طهارت به مؤلف محترم مرحمت فرماید و بیش از پیش توفیق شناسایی طریقه آل عصمت و طهارت‌علیهم السلام را عنایت فرماید. لکن مسأله مخالفت با طریقه آل البیت‌علیهم السلام ریشه دارد آن هم ریشه عمیقی که به این زودی شاخ و برگ آن قطع نخواهد شد. آنچه که به نظر حقیر فعلاً می‌رسد - به عنوان موقت چاره‌پذیر است - این است که تنها علم و دانش در رفع اختلاف کفایت نمی‌کند بلکه باید علم و دانش با قدرت و توانایی و نفوذ هماهنگی کند. چنانچه ائمه دین‌علیهم السلام هم نتوانستند پیش ببرند چون علم بود و قدرت نبود. علامه حلی علیه الرحمهٔ و خواجه نصیر الدین طوسی‌رحمه الله هماهنگی کردند با هلاکو خان مغول که تازه مذهب تشیع را پذیرفته بود و مذهب اهل بیت را مقداری رواج دادند. و یا لااقل قدرت، مخالفِ با علم نباشد. و به عبارت دیگر ذات اقدس الهی هم عالم است و هم قادر و این دو صفت ذاتی، هر وقت پیاده شد بر بندگان و بندگان مَظْهَر این دو صفت بودند تمام اختلافات برداشته می‌شود. اما اگر علم الهی بود و قدرت، قدرت شیطانی، محال است اصلاح جامعه بر طبق مرام انبیاء و اوصیای آنان، چون شیطان ضد رحمان است و جمع بین ضدین عقلاً محال است. اگر ممالک اسلامی و سَران آنها هماهنگی کنند یک جلسه و نشستی در امور دینی با هم داشته باشند، عملاً و قولاً امید این هست شیطان عقب نشینی کند و اما اگر تمام همتشان امور مادیه باشد (چنانچه هست). همانگونه که بنیان گزار جمهوری اسلامی حضرت امام راحل، خمینی - روّح اللّه روحه - مکرر و مشدّد قولاً و کتباً سفارش اکید در وحدت فیضیه و دانشگاه کردند و همه علماء معاصرین و مراجع دینی هم صحت او را پذیرفته‌اند نظر به همین معنا داشته‌اند که علم و قدرت هماهنگی کنند. و شاید معنای ان تنصروا اللّه ینصرکم [۱] اشاره به همین جهت است چون نصرت خدا بدون بکار زدن علم و قدرت الهی متحقق نمی‌شود. و همه گرفتاری‌های انبیاء سلف هم همین مقابله قدرت با علم بوده و فعلاً خصوص کشور ایران - به واسطه خون هزاران شهید - اعم از علما و روحانیون و دانشجویان عزیز بلکه عده‌ای از اساتید دانشگاه و بقیه اقشار جمعیت حتی ارتش محترم و... فی الجملهٔ هماهنگی بین قدرت و علم به دست رسیده، این نعمت عظمای کم سابقه بلکه بی سابقه را غنیمت بدانیم. با این که دولت اسلامی ایران مذهبی جعفری با سایر کشورهای اسلامی خصوصاً کشور حجاز که مرکز نبوغ اسلام و طلوع خورشید تابان الی یوم القیمهٔ، تماس در جهت پیش‌برد مقصد اهل بیت‌علیهم السلام به طوری که - در عین حال این که هر کس به مذهب خود عمل می‌کند - بدگویی

نسبت به هم دیگر نکنند، به طریق قانونی در مقابل کفاری که اتفاق کرده‌اند بر علیه اسلام ناب. صد هزاران خیط یکتا را نباشد قوتی++ چون بهم برتافتی اسفندیارش نگسلد و اگر چنین کاری دست دهد بسیاری بدبینی‌ها و زشت گویی‌ها از بین خواهد رفت. چنانچه در زمان مرحوم آیهٔ اللّٰه العظمی الحاج آقا حسین بروجردی‌قدس سره در سوریه هم چون تصمیمی به وسیله مرحوم آیهٔ اللّٰه الحاج الشیخ عبدالکریم زنجانی‌رحمه الله با عده‌ای از دانشمندان و علماء اهل تسنن گرفته شد و مرحوم آیهٔ اللّٰه زنجانی حدیث معروف بین الفریقین (مثل اهل بیتی کمثل سفینهٔ نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق) [۲] را عنوان کرد، نتیجه این شد که در سوریه تقیه از بین برود و از جهت مهر و تسبیح و مسواک و سایر اختلافات به طریق آزادانه به کار زده شود و از آن زمان تا کنون حکومتین (ایران و سوریه) اختلاف سیاسی هم ندارند و اثر این گونه وحدت‌ها به مراتب بیش از آثار نقض و ابرام‌های طرفین است و یا نسبت شرک و کفر و زندقه و... (که از طرف گروه تندرو به شیعیان اهل بیت عصمت و طهارت خصوصاً شیعیان ایران بلکه دولت اسلامی ایران) شایع شده است و بیایید به آیه قل کل یعمل علی شاکلته [۳] و به آیه لکم دینکم ولی دین [۴] عمل کنیم نه به تزریقات و تبلیغات و بلندگوهای کفار مطلقاً اعم از اهل کتاب یا غیر اهل کتاب و نه ضربه زدن بَر فِرق مسلمین، بعضی بعض دیگر را تا امثال مؤلف محترم دامت توفیقاتهم. به تبلیغ معارف اسلامی و بالا بردن افکار عمومی در توحید و خداشناسی و کردار و رفتار و گفتار اخلاق بپردازند که این همه عقب‌ماندگی اخلاق مسلمین عمده‌اش اختلاف عملی مسلمین خودشان با خودشان است نه خودشان با غیر مسلمین اعاذنا اللّٰه من شرور انفسنا التی منها توجه ذوی القدرهٔ الی الدنیا و ما یتعلق بها و أیقظنا من نومهٔ الغفلهٔ و النسیان – والحمدللّٰه اولاً وآخراً و ظاهراً وباطناً. اقل الطلاب علی پناه اشتهاردی فی اللیلهٔ الاولی او الثانیهٔ من ذی‌الحجهٔ سنهٔ ۱۴۲۴ ه ق بالمدینهٔ المنورهٔ.

پیشگفتار

اشاره

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد للّٰه ربّ العالمین وصلّی اللّٰه علی محمّد وآله الطاهرین. قال اللّٰه تبارک و تعالی: إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً [۵] . خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد. قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم: ایها الناس انی تارک فیکم الثَّقَلَیْن، کتاب اللّٰه وعترتی اهل بیتی فتمسّکوا بهما لن تضلوا فإن اللطیف الخبیر أخبرنی وعهد إلیّ أنّهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض [۶] . ای مردم، من دو چیز گران قیمت در میان شما می‌گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت و اهل بیتم، پس به آن دو چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید، خداوند لطیف خبیر به من خبر داد و با من عهد کرد که این دو هرگز از هم جدا نشوند تا در کنار حوض [کوثر] بر من وارد شوند. قال رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم: انّ مثل اهل بیتی مثل سفینهٔ نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها غرق [۷] . مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاک گردید. [۸] . ۲۴۲۴(– ۶۱) حدثنا.... عن صفیهٔ بنت شیبهٔ قالت: قالت عائشهٔ: خرج النّبی‌صلی الله علیه وآله غداهً وعلیه مِرطٌ مُرَحَّلٌ من شَعْرٍ أسوَدَ، فجاءَ الحسن بن عَلیّ فأدْخَلَهُ ثمّ جاءَ الحسین فَدَخَلَ معه ثمّ جائت فاطمهٔ فادخلها ثمّ جاء علیّ فأدْخَلَه ثمّ قال: إِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیراً [۹] . عایشه گفت: صبحگاهی پیامبر أکرم‌صلی الله علیه وآله [از منزل] خارج شد در حالی که عبایی بر دوش داشت پس حسن فرزند علی خدمت آنحضرت آمد، پیامبر او را داخل عبا نمود، پس از آن حسین آمد، او را با حسن زیر عبا جا داد، سپس فاطمه آمد، او را نیز زیر عبا جا داد، سپس علی آمد پس او را داخل عبا نمود، پس از آن گفت: خداوند می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملًا شما را پاک سازد. شیعیان در سفر به حج و عمره، برخی امور سؤال برانگیز را از

برادران اهل سنت مشاهده می‌کنند و مایل هستند منشأ و وجه اختلاف آنها را با عقاید و اعمال ما شیعیان بدانند و نوعاً از روحانیون محترم پاسخ آنها را جویا می‌شوند. از چند سال پیش که توفیق مکرّر در تشرف به حج و عمره را جهت پاسخگویی به مسائل شرعی داشته‌ام، بعضی از روحانیون از اینجانب خواستند مسائل محلّ خلاف را که چشم‌گیر و مورد توجه عموم است، بررسی و با توضیح کوتاهی در اختیار زوار محترم قرار دهم. که در این کتاب تا حد امکان درخواست آنها را اجابت نمودم. یادآور می‌شوم که اصل این کتاب را در سال ۱۳۸۲ و در ایّامی که در مدینه منوره بودم، در فرصت‌های مناسب نوشتم و از صحاح و مسانید اهل تسنن، تنها صحیح بخاری، [۱۰] و مسلم [۱۱] که اهل سنّت آنها را صحیح‌ترین و معتبرترین کتاب‌های خود می‌دانند نزد این جانب بود و گاهی هم از کتابخانه مسجد النبی و نوشته‌های بن باز استفاده می‌کردم. [۱۲] . در تکمیل کتاب از نظرات حضرات آیات: حاج شیخ علی‌پناه اشتهاردی وحاج‌شیخ غلامرضا صلواتی – دامت برکاتهم – استفاده کردم که بدینوسیله از لطف و عنایت هر دو بزرگوار کمال تشکر و سپاسگزاری را دارم و از خداوند متعال طول عمر پر برکت و توفیق بیشتر آنان را خواستارم.

بیان آیة الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی در لزوم تبعیت از اهل بیت عصمت و طهارت

سزاوار نیست احدی از مسلمانان، در وجوب پیروی و لزوم تبعیت از عترت طاهره در امور دینی و تکالیف الهی، از فروع عملیه و اصول اعتقادیه، و تقدیم فتاوا و روایات آنها بر گفته‌ها و روایات دیگران تردید و یا شبهه کند، هرچند معتقد به ولایت و خلافت و جانشینی آنها از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در امور سیاسی و امور دنیوی نباشد، زیرا که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم این امر را در حدیث ثقلین که مورد اتفاق شیعه و سنی بوده و بسیاری از بزرگان و عالمان دین بر صحت آن اعتراف دارند، بیان فرمود و آن را محکم و استوار نمود و بر آن تأکید فرمود، آیةاللَّه بروجردی سپس می‌گویند: رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم معارف الهیه و واجبات دینیه و سنن نبویه و تمام آنچه را مردم به آن نیاز دارند به عترت سپرد و نزد آنها ودیعه و امانت گذاشت و به همین جهت عترت را عِدْل (هم‌سنگ) قرآن مجید قرار داد و در موارد متعدد و جاهای بسیار سفارش به پیروی آثار آنها فرمود، به تمسک و اعتصام و اهتدا به هدایت آنها و به اخذ از علوم و دانش آنها توصیه نمود، و مردم را از ردّ بر آنها و از تخلف نمودن از فرامین آنان نهی فرمود، همان گونه که این مطلب از احادیث متعدده متواتره ظاهر می‌شود. یکی از آن احادیث، حدیث معروف به حدیث ثقلین است که شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند. چرا که سی و چهار نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم این حدیث را از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده‌اند و علاوه بر علما و محدثین امامیه بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین آنها در کتاب‌های صحیح و معتبر خود با سندهای صحیح – نزد خودشان – آن را روایت و ثبت کرده‌اند. [۱۳] . مرحوم آیة اللَّه بروجردی قدس سره، پس از این مقدمه – که آن را تلخیص و ترجمه نمودم – حدیث شریف ثقلین را از کتاب‌های معروف و مورد قبول اهل تسنن نقل کرده است و سپس به طور مفصل، معنا و مطالبی که از آن استفاده می‌شود را بررسی و توضیح داده و در پایان فرموده است. حاصل آنچه ذکر کردیم این شد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بر همه امت واجب فرمود، در امور شرعیه و تکالیف الهیه به عترت طیبه متمسک شوند و وجوب تمسک به اهل بیت‌علیهم السلام را مؤکد و مشدد و محکم فرمود و با کلمات عدیده و الفاظ گوناگون این امر را محکم و استوار نمود، به گونه‌ای که انکار آن ممکن نیست و تأویل آن جایز نمی‌باشد. [۱۴] . خلاصه این که، حدیث مبارک ثقلین را خاصه و عامه از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم روایت نموده‌اند و این حدیث شریف، امامت و خلافت و مرجعیت ائمه معصومین‌علیهم السلام را ثابت و قطعی فرموده و برای شخص عاقل و با انصاف جای هیچ گونه شک و تردیدی باقی نگذاشته است. گذشته از حدیث ثقلین، احادیث کثیره دیگری وجود دارد که آنها را نیز شیعه و سنی به طور متواتر نقل کرده‌اند و همه آنها حاکی از این است که پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله وسلم هدایت و سعادت و نجات مسلمانان را منوط به پیروی از اهل بیت و اطاعت از آنان دانسته‌اند، مانند

حدیث سفینه، که اباذر نقل کرده که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: انّ مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلّف عنها هلك [۱۵] . [و در روایت دیگر به جای «هلك» «غرق» آمده است]. مَثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است، هر کس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاك گردید. حضرت آیـة اللّه العظمی آقای بروجردی‌قدس سره این حدیث را از چند کتاب از کتاب‌های معروف اهل تسنن از اباذر نقل کرده و فرموده است: متجاوز از صد نفر از بزرگان علمای عامه در جوامع و مصنفاتشان این حدیث را روایت کرده‌اند. [۱۶] . روایات در لزوم اطاعت از اهل‌بیت عصمت و طهارت بسیار وبنای این کتاب بر اختصار است خصوصاً که درهمین دو حدیث کفایت واتمام حجت است و همه مؤمنین توجه دارند که فقهای شیعه به‌استناد همان احادیث خصوصاً حدیث ثقلین، در مقام استنباط احکام شرعی و فتوا به فروع فقهی به روایات صادره از پیامبرأکرم‌صلی الله علیه وآله واهل‌بیت آن حضرت رجوع می کنند.

کمال نهایی در پرتو وحدت است

یکی از اهم امور و اوجب واجبات، بر همه مسلمانان اتحاد و حفظ وحدت و همدلی و در کنار یکدیگر بودن و پرهیز از تفرقه و جدایی است. خداوند متعال فرموده است: وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنْ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ [۱۷] . «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید آنگاه که دشمنان یکدیگر بودید پس میان دلهای شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. اینگونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می کند. باشد که شما راه یابید.» بمقتضای این آیه شریفه، هر مسلمانی گذشته از آن که موظف است به قرآن و عترت - که بهترین حبل و دستاویز انسان‌هاست - تمسك جوید، باید همراه مسلمانان و در کنار آنان باشد و هماهنگ به ریسمان الهی اعتصام جویند و هرگز از اتحاد و اتفاق و همدلی که نعمت ویژه الهی و منشأ رسیدن به کمال نهایی است غفلت نکنند و از خطر اختلاف و دشمنی با همدیگر که همانند حرکت در لبه پرتگاه و گودال آتش است، غافل نشوند و توجه داشته باشند که نزاع و کشمکش موجب سست شدن و از بین رفتن قدرت و شوکت است و خداوند سبحان مسلمانان را از آن برحذر داشته است. وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ؛ [۱۸] «با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.» همچنین بر همه مسلمانان است که در پرتو وحی الهی، زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند و از اختلاف و تفرقه و تشتّت که پیروی از گام‌های شیطان است پرهیز نمایند، زیرا او دشمن آشکار انسان‌ها است و بارزترین مظهر عداوت او، ایجاد اختلاف و تفرقه و آشوب است. يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ [۱۹] «ای کسانی که ایمان آورده‌اید همگی به اطاعت خدا در آیید و گامهای شیطان را دنبال مکنید که او برای شما دشمنی آشکار است.»

منشأ اتحاد یا اختلاف دانشمندان‌اند

از سویی روشن است که توده مردم، تابع دانشمندان و مبلغان و گویندگان‌اند، اگر آنان حقایق را به دور از تعصّب و لجاج و عناد و صرفاً به منظور ارشاد و هدایت بازگو کرده و بنویسند، هرگز شکاف و بدبینی در جوامع پدید نمی‌آید، اما چنانچه آنان - خدای ناخواسته - از روی تعصب و عناد سخن گویند و افرادی کینه توز و تشتّت طلب باشند، امیدی به اتفاق و اتحاد و اصلاح و رشد جامعه مسلمانان نخواهد بود و امّت اسلامی هرگز طعم گوارای وحدت را نخواهند چشید، و به کمال مطلوب و خداپسند دست نخواهند یافت. از این رو قرآن کریم علما و دانشمندان را قبل از دیگران و بیش از سایرین، سفارش به اتحاد می کند و خطر اختلاف را به آنها هشدار می‌دهد و از عذاب روزی می‌ترساند که در آن برخی چهره‌ها دگرگون می گردد. وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا

وَاخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ - يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ؛ [۲۰] «و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند و برای آنها عذابی سهمگین است در آن روزی که چهره‌هایی سفید و چهره‌هایی سیاه گردد. امّا سیاهرویان به آنان گوینـد آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید. پس به سزای آن که کفر می‌ورزیدید این عذاب را بچشید.» البته قرآن مجید ارائه حق و اقامه برهان و جدال احسن را می‌ستاید و به آن امر می‌کند قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ؛ [۲۱] «بگو دلیلتان را بیاورید.» وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ [۲۲] «به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نما.» ولی اختلاف بعد از علم و روشن شدن واقع را که غرضی جز نیل به هدف پلید نفسانی در آن نیست، زیانبار دانسته و دانشمندان را مسؤول آن اعلام نموده و منشأ تفرقه بعد از علم و آگاهی به حق را ظلم و بغی و تجاوز دانسته است. وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْياً بَيْنَهُمْ؛ [۲۳] «و جز کسانی که کتاب به آنان داده شد پس از آنکه دلایل روشن برای آنان آمد به خاطر ستم و حسدی که میانشان بود، هیچکس در آن اختلاف نکرد.» وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ؛ [۲۴] «و فقط پس از آن که علم برایشان آمد راه تفرقه پیمودند آن هم به صرف حسد و برتری‌جویی میان همدیگر.» و بر همگان روشن است که ظلم و تجاوز و تعدّی، هرگز موجب سعادت جوامع مسلمان نخواهد بود. بر این اساس لازم است دانشمندان و صاحب نظران برای ایجاد وحدت و استواری پایه‌های اتحاد و اتفاق و الفت و هماهنگی در بین مسلمانان کوشش نمایند و در عین ارشاد و هدایت و برطرف نمودن شبهات و پاسخ به سؤالها و راهنمایی و ارشاد آنها، از آنچه موجب تفرقه و عناد و بدبینی می‌شود پرهیز کنند. البته این مطلب نباید به معنای اجتناب از گفتن سخن حق و روشن ساختن واقعیت و تبیین حقیقت تلقّی شود، زیرا چنانچه حق و حقیقت مخفی بماند و بیان نشود موجب از بین رفتن حق و سبب گمراهی مردم می‌شود، لذا بر علما و دانشمندان است که بدور از جوّسازی و تهمت و افترا حق را بیان کنند و مردم را از گمراهی نجات دهند. با توجه به مطالب مزبور، در این کتاب سعی شده از الفاظ توهین‌آمیز و عباراتی که موجب تفرقه است دوری شود و در حدّ ارائه حقیقت و اقامه دلیل و برهان بر آن و نهایتاً از باب وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ؛ [۲۵] «به شیوه‌ای که نیکوتر است مجادله نما.» از کتاب‌های مقبول نزد خودشان مطالب را بازگو و حق را تبیین کرده و پاسخ سؤال‌ها داده شده است. در این نوشتار چنانچه خلاف این پیش آمده سهو قلم است که امید می‌رود تذکر داده تا اصلاح گردد، در عین حال وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ؛ [۲۶] «و باید عفو کنند و گذشت نمایند مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشاید؟» وما توفیقی الا باللّه والسلام علی من اتبع الهدی

اختلاف ما با آنها در وضو

پرسش ۱: چرا ما «شیعیان» در وضو - پس از شستن صورت - دستها را از بالا به پایین می‌شوییم و با آب وضو که در کف دست مانده است جلوی سر را مسح می‌کنیم و روی پا را نیز با آن مسح می‌کنیم ولی اهل تسنن مانند ما وضو نمی‌گیرند و عدّه‌ای از آنها تمام سر را با گوشها مسح می‌کنند و پاهایشان را بجای مسح می‌شویند؟ پاسخ: ما «شیعیان دوازده امامی» در برخی از واجبات وضو با اهل تسنن اختلاف داریم: ۱- در فقه ما، شستن صورت از بالا به پایین واجب است - البته برخی فرموده‌اند: شستن صورت از بالا مبنی بر احتیاط است- [۲۷] ولی اهل تسنن به اتفاق گفته‌اند: شستن صورت از بالا به پایین مستحب است [۲۸] . ۲- در فقه ما، شستن دستها از بالا به پایین واجب است ولی اهل تسنن به اتفاق گفته‌اند: شخص مخیر است دستها را از پایین به بالا یا به عکس بشوید و اتفاق نموده‌اند بر اینکه از پایین (از سر انگشتها) به بالا شستن مستحب است [۲۹] . ۳- در فقه ما «شیعیان» مسح کردن جلوی سر واجب است ولی اهل تسنن در مسح سر اختلاف دارند. مالکی‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر واجب است. حنبلی‌ها گفته‌اند: مسح تمام سر و گوشها واجب است. - گوشها را از سر و جزء آن دانسته و روایتی نیز بر این مطلب نقل کرده‌اند - [۳۰] . حنفی‌ها

گفته‌اند: مسح یک چهارم سر واجب است. شافعی‌ها گفته‌اند: مسح بعضی از سر – هر مقدار که باشد – واجب است [۳۱] . و برخی از آنها هم گفته‌اند: اگر به جای مسح، سر را بشویند یا به آن آب بپاشند کفایت می کند [۳۲] . ۴- در فقه شیعه مسح نمودن روی پا واجب است ولی اهل تسنن به اتفاق گفته‌اند: واجب است پاها را بشویند [۳۳] . بنابر آنچه نقل شد، محل خلاف بین ما و آنها چهار مورد است: ۱- ما شستن صورت را از بالا به پایین واجب می‌دانیم ولی آنها مستحب می‌دانند. دلیل ما بر این امر روایاتی است مبنی بر اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در وضو صورت مبارکشان را از بالا به پایین می‌شسته‌اند و روایتی نیز نقل شده که امام‌علیه السلام امر فرموده است: اغسل من اعلی وجهک الی اسفله [۳۴] . صورت را از بالا به پایین بشویید. اما اهل تسنن گفته‌اند: آیه شریفه: فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ [۳۵] امر به شستن کرده و از جهت کیفیتِ شستن، مطلق است و در آن نفرموده است از بالا بشویید. و روایات نیز استحباب از بالا شستن را ثابت می کند نه وجوب آنرا. ۲- ما شستن دستها را از بالا به پایین واجب می‌دانیم ولی آنها مستحب می‌دانند. دلیل ما بر این امر روایات بیانیه است، که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم دستها را از بالا به پایین می‌شست و روایت صحیحه‌ای نیز از امام‌علیه السلام وارد شده که حضرت در مقام تفسیر آیه مربوط به وضو [۳۶] فرموده است: باید دستها را از بالا به پایین بشویید [۳۷] . ۳- ما مسح سر را واجب و متعیّن می‌دانیم ولی آنها با ما در این مورد اختلاف دارند، بین خودشان نیز اختلاف وجود دارد، به شرحی که قبلاً بیان کردم. دلیل ما روایات فراوانی است که دلالت و صراحت دارند بر وجوب مسح مقداری از جلوی سر، یکی از آن روایات صحیحه زراره است که به امام باقرعلیه السلام عرض کرد: عن ابی جعفرعلیه السلام قلت له: الا تخبرنی من أین علمت وقلت: ان المسح ببعض الرأس و بعض الرجلین؟ فضحک‌علیه السلام وقال: یا زرارة قاله رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم ونزل به الکتاب من اللَّه عزَّوجلَّ قال تعالی: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ) فعرفنا ان الوجه کله ینبغی أن یُغسل – الی ان قال – ثم فصل تعالی بین الکلام فقال: (وَامْسَحُوا بِرُءُوسِکُمْ) فعرفنا حین قال «برؤسکم» ان المسح ببعض الرأس لمکان الباء [۳۸] . از کجا دانستی که مسح به بعضی از سر و به بعضی از پا می‌باشد؟ حضرت فرمود: ای زراره این حکم را رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده و در باره آن آیه از طرف خدا نازل شد، خداوند متعال فرمود: (فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ) پس از این جمله فهمیدیم که باید همه صورت را شست. – تا آنکه فرمود: – پس از آن خداوند متعال، بین کلام فاصله انداخت (یعنی جمله دوم را از جمله اول جدا نمود) و فرمود: (وَامْسَحُوا بِرُءُوسِکُمْ) پس – از اینکه در شستن صورت «با» نیاورد و در مسح سر «با» آورد – و «برؤسکم» فرمود دانستیم که مسح به بعضی از سر است، بخاطر «باء». خلاصه اینکه، آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه مسح مقداری از سر واجب است، زیرا معلوم است که «باء» در جمله «برؤسکم» زاید نیست و اصل عدم زیاده و بر خلاف فصاحت و بلاغت است، و روایات فوق در مقام سؤال و بیان و تفسیر آیه مبارکه صریح است که «باء» در «برؤسکم» برای تبعیض می‌باشد. اما اهل تسنن بلحاظ اختلاف آنها در فهم آیه شریفه و نداشتن روایات قابل قبول نزد خودشان، گرفتار اختلاف شده‌اند و برخی از آنان روایتی نقل کرده‌اند که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم تمام سر مبارکش را مسح کرد و دستش را از جلوی سر آورد تا پشت سر و باز بر گرداند به جلوی سر [۳۹] . روایت دیگری هم نقل کرده‌اند که گوشها از سر (جزء سر) است [۴۰] . نیز روایتی نقل کرده‌اند که: دو انگشت سبابه را داخل گوشها ببرند و دو انگشت ابهام را روی گوشها بکشند [۴۱] البته این را از مستحبات مسح سر می‌دانند. خلاصه، از آیه شریفه استفاده می‌شود که شستن صورت و مسح سر با هم تفاوت دارند و صورت بدون حرف «باء» آمده ولی سر با حرف «باء» آمده است و عدّه زیادی از علمای اهل تسنن اعتراف و قبول کرده‌اند که «باء» برای تبعیض است و برخی هم گفته‌اند «باء» زائده است لذا گفته‌اند: باید تمام سر را مسح نمود [۴۲] . ۴- ما «شیعیان دوازده امامی» واجب می‌دانیم که روی پاها مسح شود ولی اهل تسنن به اتفاق می گویند، باید پاها را مانند صورت و دستها بشویند [۴۳] . دلیل ما علاوه بر روایات فراوان- [۴۴] که صریح در این هستند که باید پاها را مسح نمود – آیه شریفه وَامْسَحُوا بِرُءُوسِکُمْ وَأَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ [۴۵] می‌باشد. زیرا بطوری که از روایات صحیحه و از سیاق خود آیه شریفه استفاده می‌شود جمله «وارجلکم الی الکعبین» عطف است بر محلّ «برؤسکم» و چون «رؤسکم» مفعول

«وامسحوا» است و محلاً منصوب است «وارجلکم» نیز منصوب می‌باشد - به لحاظ عطف بر محل «برؤسکم» -. بر این اساس معنای آیه این می‌شود «سر را مسح کنید، پاها را نیز مسح کنید.» ولی اهل تسنن مدّعی هستند که «وارجلکم الی الکعبین» عطف است به «وجوهکم» و معنا این می‌شود که: پاها را نیز مانند صورت و دستها بشویید. و ظاهر آیه را گرفته‌اند [۴۶] که «ارجلکم» به فتح لام است و عطف به «وجوهکم» می‌باشد. پاسخ آنها این است که علاوه بر روایات بیانیه که کیفیت وضو گرفتن رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم را نقل کرده‌اند و علاوه بر روایات معتبره کثیره که از اهل بیت پیامبر اکرم‌علیه السلام در تفسیر آیه و در چگونگی وضو وارد شده است [۴۷] سیاق آیه شریفه گویای این است که «وارجلکم» عطف بر محلّ «برؤسکم» است، زیرا جمله «فاغسلوا وجوهکم» تمام شده و جمله «فامسحوا برؤسکم» فاصله شده است و این جمله مربوط به مسح سر می‌باشد و پس از آن جمله «وارجلکم الی الکعبین» آمده است و فاصله شدن جمله‌ای مستقل بین معطوف و معطوف علیه، بر خلاف فصاحت و بلاغت و بر خلاف سیاق عبارت است و کلمات فصحا وبلغا از چنین اموری مبرّی است تا چه رسد به کلام خداوند متعال، مضافاً بر اینکه ماده «مَسَحَ» بنفسه متعدی است و «باء» حرف جرّ که سر مفعول آن آمده است برای افاده تبعیض است نه برای تعدیه، پس در واقع «برؤسکم» منصوب است و «ارجلکم» عطف است به آنگونه که در واقع می‌باشد.

اوقات برگزاری نماز یومیه

پرسش ۲: چرا ما شیعیان نمازهای یومیه را در سه وقت می‌خوانیم ولی اهل تسنن در پنج وقت می‌خوانند؟ پاسخ: در واقع نمازهای یومیه در پنج وقت وارد شده است و پیامبراکرم صلی الله علیه وآله وسلم اکثر اوقات نمازها را در پنج وقت می‌خوانده‌اند و بنابر مشهور در فقه شیعه، خواندن نماز در پنج وقت افضل می‌باشد ولی رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در مواردی نماز ظهر و عصر را با هم و نماز مغرب و عشاء را نیز با هم و پشت سر هم خوانده‌اند که این مسأله علاوه بر روایات شیعه در روایات «صحیح مسلم» [۴۸] و «صحیح بخاری» [۴۹] نیز وارد شده است و حتی یکی از معروف‌ترین علمای آنها هم در کتاب «تحفة الاخوان» [۵۰] به این روایات اشاره کرده است و در «صحیح مسلم» در ادامه روایت است که: «قلت: لإبن عباس لم فعل ذلک؟ قال: أراد أن لا یحرج احداً من امّته». راوی گوید: از ابن عباس سؤال کردند چرا رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را با هم خواند؟ ابن‌عباس گفت: رسول‌اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم خواست احدی از امتش در زحمت و مشقت قرار نگیرد. و برخی از بزرگان اهل سنت هم این مسأله را پذیرفته و کتاب مستقلی در این زمینه نوشته‌اند [۵۱] .

گفتن اذان قبل از طلوع فجر

پرسش ۳: چرا ما «شیعیان» قبل‌از طلوع فجر اذان نمی‌گوییم ولی اهل تسنن حدود یک ساعت به طلوع فجر اذان می‌گویند و هنگام طلوع فجر هم یک اذان برای نماز صبح می‌گویند؟ پاسخ: همانگونه که می‌دانید و در پیشگفتار اشاره شد در فقه شیعه همه عبادات و مقدار و چگونگی آنها بر گرفته از قرآن کریم و از دستور و عمل رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم است که توسط اهل بیت معصوم آن حضرت‌علیهم السلام به دست فقهای عظام رسیده است و به عبارت دیگر، عبادات توقیفی است [۵۲] و منوط به جعل و تعیین از ناحیه شارع مقدس اسلام است و هیچ کس نمی‌تواند از پیش خود و از روی سلیقه و دلخواه، عملی را به عنوان عبادت اختراع و پیشنهاد کند. و در فقه شیعه ثابت نشده که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم و یا ائمه‌علیهم السلام دستور گفتن اذان قبل از طلوع فجر را داده باشند لذا ما گفتن آن را بدعت و حرام می‌دانیم ولی اهل تسنن طبق چند روایتی که در کتابهایشان آمده است، [۵۳] اذان قبل از طلوع فجر را مشروع می‌دانند و می‌گویند، منظور از گفتن آن این است که اگر کسی برای خوردن سحری یا برای نماز شب یا برای غسل و طهارت و مهیّا شدن جهت نماز صبح، خواب مانده است بیدار شود [۵۴] .

شهادت به ولایت علی در اذان و اقامه

اشاره

پرسش ۴: چرا ما «شیعیان» در اذان و اقامه بعد از «اشهد ان محمداً رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم» «اشهد ان علیاً امیر المؤمنین‌علیه السلام ولی اللَّه» می‌گوییم ولی اهل تسنن نمی‌گویند و به ما هم اعتراض می‌کنند و سؤال می‌کنند که «علیّ ولی اللَّه» (علی‌علیه السلام ولی خدا است) یعنی چه؟ مگر خدا ولیّ دارد؟ پاسخ: در فقه شیعه روایاتی وجود دارد مبنی بر این که هرگاه شهادت به توحید و رسالت حضرت محمدصلی الله علیه وآله وسلم دادید، شهادت به ولایت حضرت علی‌علیه السلام نیز بدهید و از مجموع روایات استفاده می‌شود که شهادت و اقرار به یگانگی خدا و رسالت رسول خدا و ولایت و امامت امیر المؤمنین‌علیه السلام از یکدیگر جدا نمی‌باشند و بین آنها تلازم وجود دارد و غیر قابل انفکاک است، لیکن همان گونه که در توضیح المسائل مراجع آمده است، شهادت به ولایت حضرت امیرعلیه السلام جزء اذان و اقامه نیست و ما «شیعیان» آن را به قصد جزئیت نمی‌گوییم بلکه در هر یک از اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت، یک بار به قصد تیمّن و تبرک، شهادت به ولایت نیز می‌دهیم و می‌گوییم «اَشْهَدُ اَنَّ عَلیّاً اَمیرُ الْمُؤمنینَ وَوَلیُّ اللَّه» و معنای آن این است که علی‌علیه السلام از طرف خدا بر مردم امامت و ولایت دارد، همان گونه که محمدعلیه السلام از طرف خدا بر مردم رسالت دارد [۵۵] . ولی اهل تسنن با اصل امامت و ولایت آن حضرت مخالفت کرده و همچنان بر مخالفت خود اصرار می‌ورزند و هرگز حاضر نیستند «اشهد ان علیاً ولی اللَّه» را به زبان بیاورند بلکه عدّه‌ای از آنان از گفتن این جمله و هر کلام دیگری که دالّ بر فضیلت حضرت امیرعلیه السلام باشد ابا دارند و سعی می‌کنند به هیچ‌وجه نام‌مقدس حضرت‌امیرعلیه السلام را نیاورند حتی در مواردی که «علیّ» به عنوان صفت خدای سبحان مطرح است و در قرآن مجید هم آمده است: «وهو العلی العظیم»، [۵۶] که شیعه در پایان تلاوت قرآن می‌گوید: «صدق اللَّه العلیّ العظیم» [راست گفت خدای والای بزرگ] آنها از گفتن لفظ «علی» امتناع کرده و می‌گویند: «صدق اللَّه العظیم» [راست گفت خدای بزرگ].

یک مناظره

در مسجد النبی یک نفر از اهل تسنن مصر به اینجانب گفت: آیا شما «شیعیان» می‌گویید «علیّ ولیّ اللَّه» علی ولیّ خداست؟ گفتم: بلی، مگر چه اشکالی دارد؟ گفت: مگر خدا ولی می‌خواهد؟ گفتم: مگر شما نمی‌گویید: «محمد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم»؟ محمد رسول خدا است در فکر فرو رفت و گفت: بلی می‌گوییم، گفتم: مگر خدا رسول می‌خواهد؟ گفت: معنای آن این است که «محمدصلی الله علیه وآله وسلم از طرف خدا رسالت [بر مردم]دارد» گفتم: معنای «علی ولی اللَّه» نیز این است که «علی‌علیه السلام از طرف خدا ولایت و امامت [بر مردم] دارد» بعد به او گفتم: نظیر این عبارت در کتاب‌های شما نیز آمده است، مثلاً در «صحیح بخاری» است که عمر بن الخطاب به علی بن أبی طالب‌علیه السلام و عباس عموی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم گفت: من ولی ابوبکر هستم، «فکنت انا ولیّ أبی بکر» [۵۷] و معلوم است که ابوبکر مرده بود و ولی نمی‌خواست، پس معنای گفته عمر این است که من از طرف ابوبکر ولایت بر مردم دارم، سپس به او گفتم: البته باید از عمر و ابوبکر سؤال شود که مگر اختیار مردم با آنها بود که برای آنان ولی تعیین کنند؟ و ابوبکر چگونه می‌توانست برای مردم تصمیم‌گیری کند؟ در هر حال شیعیان معتقد هستند که علی‌علیه السلام از طرف خدا و توسط رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم برای امامت و ولایت و رهبری مردم تعیین شده است ولذا می‌گویند «اشهد ان علیاً امیر المؤمنین و ولی اللَّه» و در مقابل، شما اهل تسنن طبق گفته خود عمر، باید بگویید «اشهد ان عمر ولی ابوبکر» و نباید بگویید عمر خلیفه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم است و الا عمر را تکذیب کرده‌اید، لبخندی زد و چون این مطلب را از «صحیح بخاری» نقل کردم و نمی‌توانست انکار کند. اندکی سکوت کرد و گفت: شما به چه دلیل می‌گویید

علی بن ابی طالب‌علیه السلام از طرف خدا بر مردم ولایت دارد؟ گفتم: ادله این امر – عقلاً و نقلاً – فراوان است و از باب نمونه یکی از ادله آن این آیه شریفه است: إِنَّمَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ [۵۸] . تنها ولی و سرپرست شما، خدا و رسول خدا و کسانی هستند که ایمان آورده‌اند و نماز را به پای می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌پردازند. در تفاسیر شیعه و عده زیادی از اهل تسنن آمده است که مراد از والذین آمنوا در این آیه مبارکه علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام است و تصریح نموده‌اند که علی‌علیه السلام در حال رکوع انگشتر خود را به فقیر بخشید و این آیه شریفه در شأن او نازل شد [۵۹] . و شما می‌توانید به «الغدیر» مرحوم علامه امینی، یا به کتاب «المراجعات» مراجعه کنید و یا به تفاسیر خودتان در ذیل آیه مراجعه و تحقیق کنید، سپس اضافه کردم: علاوه بر این آیه، ادله زیادی بر ولایت و امامت علی‌علیه السلام موجود است و یکی از آنها داستان غدیر خم است. صحبت که به اینجا رسید رفقای او که سخت نگران و ناراحت بودند، دست او را گرفتند و گفتند بحث کافی است. گرچه او مایل بود که بحث را ادامه دهد اما رفقای او اجازه ندادند و خداحافظی کردند. والحمدللَّه رب العالمین.

گفتن «الصلوۀ خیر من النوم» در اذان صبح

پرسش ۵: چرا ما در اذان صبح «الصلاۀ خیر من النوم» نمی‌گوییم ولی اهل تسنن می‌گویند؟الصلاۀ خیر من النوم؟! پاسخ: در فقه شیعه و در روایات اهل بیت‌علیهم السلام این جمله وجود ندارد لذا گفتن آن به قصد جزء اذان جایز نیست و بدعت است ولی درمنابع روایی اهل تسنن چند روایت با مضمونهای مختلف، وجود دارد که در برخی از آنها نقل شده رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم اذان را تعلیم داد و امر کرد این جمله را در اذان صبح بگویند [۶۰] و در برخی از آنها آمده که این جمله را عمر بن الخطاب و پسرش عبداللَّه به اذان اضافه کردند [۶۱] . لازم به یادآوری است که «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که از معتبرترین کتابهای اهل سنت است در روایات اذان این جمله را نقل نکرده‌اند [۶۲] . مذاهب اربعه اتفاق دارند که این جمله در اذان صبح مستحب است. [۶۳]

حذف جمله «حی علی خیر العمل» از اذان و اقامه

پرسش ۶: چرا ما در اذان و اقامه «حیّ علی خیر العمل» می‌گوییم ولی اهل تسنن این جمله را اصلاً نمی‌گویند؟ پاسخ: از پاسخ سؤال قبل روشن شد که شیعه تابع سنت و امر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم است. شیعه کیفیت عبادات را از روایات پیامبرصلی الله علیه وآله و از طریق اهل بیت‌علیهم السلام فرا گرفته و به صورتی که آنها فرموده‌اند عمل می‌کند و آنها فرموده‌اند: در اذان واقامه دو مرتبه بگویید «حیّ علی خیر العمل» یعنی بشتاب برای بهترین عمل که نماز است. و اهل تسنن نیز روایاتی نقل کرده‌اند که در زمان رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم «حیّ علی خیر العمل» دراذان واقامه گفته می‌شده است ولی مدّعی هستند که آن روایات ضعیف است و حتمی نیست [۶۴] لذا این جمله را نمی‌گویند.

فرستادن صلوات در موقع شنیدن نام مبارک حضرت محمد

پرسش ۷: چرا ما «شیعیان» در اذان و غیر اذان، وقتی نام مبارک رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را به زبان می‌آوریم یا می‌شنویم صلوات می‌فرستیم ولی اهل تسنّن مقید به فرستادن صلوات نیستند؟ پاسخ: علاوه بر آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيماً [۶۵] . ترجمه: «خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.» روایات کثیره‌ای از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم وائمه‌علیهم السلام در دست است که به همه مسلمانان سفارش فرموده‌اند که هر وقت و در هر حال اسم مبارک حضرت رسول صلی الله علیه

وآله وسلم یا لقب وکنیه آن جناب را بگویند یا بشنوند صلوات بفرستند و در کتابهای اهل سنّت که به نظر خودشان صحیح و از معتبرترین کتابها می‌دانند مانند «صحیح مسلم» نقل شده که حضرت رسول‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: نماز بعد از اذان وقتی مؤذن اذان می گوید، جمله‌های اذان را مانند او بگویید (حکایت کنید) و بر من صلوات بفرستید، بدرستی که هر کس بر من صلوات بفرستد خداوند به هر صلواتی ده صلوات بر آن کس می‌فرستد. [۶۶] . بر این اساس شیعه خود را موظّف می‌داند که وقتی نام مبارك رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به زبان آورد یا شنید صلوات بفرستد ولی اهل تسنن و حتی خود مؤذّن که نام مقدّس آن حضرت را به زبان جاری می کند شنیده نشده که صلوات بفرستند و به روایاتی که در کتابهای معتبر نزد خودشان، آمده عمل نمی کنند و خود را از ثواب صلوات محروم می‌سازند.

خواندن نماز بلافاصله بعد از اذان

پرسش ۸: چرا در ایران و مساجد ما اذان ظهر یا مغرب و صبح که گفته می‌شود شیعیان بدون فاصله نمازهای یومیه را می‌خوانند ولی اهل تسنن اذان را که می گویند مقداری صبر می کنند، بعد از آن اقامه می گویند و نماز می‌خوانند، آیا آن وقت که اذان می گویند وقت شرعی نشده است یا علت دیگری دارد؟ پاسخ: صبر کردن آنان بعد از اذان برای خواندن نماز نافله وجمع شدن نمازگزاران است وشیعیان نیز در مواردی که نافله‌ها را می‌خوانند اوّل نافله می‌خوانند و بعد از گذشت مقداری از اول وقت، نماز واجب را می‌خوانند. به هر حال جمعی از اهل تسنن نسبت به اوقات شرعی دقت و مواظبت کافی را انجام می‌دهند. و اینکه بعد از اذان مقداری صبر می کنند برای انجام نافله‌ها و جمع شدن مردم است. بنابراین همین که اذان صبح یا ظهر را گفتند وقت شرعی شده و ما می‌توانیم نماز صبح و ظهر را بخوانیم و برای روزه هنگام شروع اذان صبح آنها نباید چیزی بخوریم، بلی نسبت به مغرب بین شیعه و آنها اختلاف وجود دارد. وقت نماز مغرب و افطار به نظر آنها غروب آفتاب است، لذا به محض اینکه آفتاب غروب می کند اذان می گویند و افطار می کنند امانظر مشهور فقهای شیعه براین است که مغرب موقعی است که سرخی طرف مشرق که بعد از غروب آفتاب پیدا می‌شود از بالای سر انسان بگذرد. به این لحاظ، وقتی آنها اذان مغرب را می گویند طبق نظر مشهور فقها و مراجع تقلید، ماشیعیان نمی‌توانیم نماز مغرب را بخوانیم یا افطار کنیم بلکه باید حدود دوازده دقیقه صبر کنیم و ظاهراً وقتی آنها اقامه را می گویند وقت شده و نماز و افطار بی‌اشکال است.

ایستادن در صفهای نماز جماعت

اشاره

پرسش ۹: چرا ما«شیعیان» اگر با وجود جا در صفهای جلو در صف بعد بایستیم یا مستقل و تنها بایستیم اهل تسنّن اعتراض می کنند و گاهی مأموران آنها ممانعت می کنند، و خود آنها همیشه در کنار افراد دیگر و با هم می‌ایستند و تنها نمی‌ایستند؟ پاسخ: اوّلاً: در فقه شیعه ثابت و حتمی است که اگر در صفهای جماعت جا باشد تنها ایستادن مکروه و موجب کم شدن ثواب نماز است همچنین مستحب است صفهای جماعت منظم باشد و بین کسانی که در یك صف ایستاده‌اند فاصله نباشد و شانه‌های آنان ردیف یکدیگر باشد و اهل سنت برخی از این امور را واجب می‌شمارند و رعایت می کنند لذا به نظر برخی از آنها اگر کسی تنها بایستد وداخل صف قرار نگیرد نمازش باطل است. ثانیاً: باید توجه داشت که عقیده و نظر حنابله این است که بر مردها واجب است نمازهای یومیه را در مساجد به جماعت بخوانند و گفته‌اند کسی که بدون عذر - مانند بیماری یا بارندگی - از شرکت درجماعت خودداری کند مستحق عقوبت است [۶۷] (معمولاً وهابی‌ها خود را حنبلی می‌دانند). لذا چنانچه کسی در جماعت آنها تنها بایستد شبهه در عدم

شرکت در نماز جماعت می‌شود و جایز نمی‌دانند. بنابر آنچه بیان شد، برمؤمنین است که آداب نماز را رعایت کنند و از عملی که موجب کم شدن ثواب نماز و موجب وَهن مذهب و نشانه جهل شیعه به مسائلو آداب شرعی است پرهیز کنند و با وجود جای خالی در صف‌های جلو صف جدا تشکیل ندهند و تنها هم نایستند.

تذکر

از آنچه نقل کردیم معلوم شد که حنابله و وهابیون که خود را حنبلی می‌دانند شرکت در نماز جماعت را واجب می‌دانند و به علاوه نسبت به آداب آن اهتمام خاصی دارند و شرکت نکردن در جماعت از روی استخفاف و بی‌اعتنایی را از گناهان کبیره می‌دانند لذا بر شیعیان و زوّار محترم است که سعی کنند برای نماز اول وقت در مساجد، خصوصاً مسجدالحرام - که نماز در آن معادل یک میلیون نماز است - و یا مسجد النبی - که نماز در آن معادل ده هزار نماز است - حاضر شوند. [۶۸] و وقتی اذان گفته می‌شود و همه مردم به سمت مسجد حرکت می‌کنند آنها هم به مسجد بروند و در خیابان و بازار رفت و آمد یا توقف نکنند یا از مسجد خارج نشوند و اگر به هر جهتی نمی‌خواهند در جماعت شرکت کنند لااقل در هتل و مسکن و دور از دید آنها بمانند.

گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» در ابتدای سوره‌ها در نماز

پرسش ۱۰: چرا ما «شیعیان» در نمازها در ابتدای حمد و سوره «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» می‌گوییم ولی اهل تسنن و امام جماعت آنها یا اصلاً نمی‌گویند و یا برخی از آنها که می‌گویند آهسته می‌گویند؟ بسم اللَّه الرحمن الرحیم پاسخ: شیعه قائل است که «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» جزء سوره‌های قرآن است مگر سوره برائت و همان گونه که در تمام قرآن‌ها ملاحظه می‌فرمایید در اول سوره‌ها «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» نوشته شده است - جز سوره برائت - لذا واجب است قبل از سوره حمد و هر سوره‌ای که درنمازهای واجب می‌خوانیم «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را بگوییم و اگر «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را نگوییم سوره را ناقص و مقداری از آن را حذف کرده‌ایم، ضمناً معلوم است که در نمازهای جهریه باید «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را نیز بلند بگوییم. ولی بین اهل تسنن اختلاف وجود دارد، بعضی از آنها با شیعه امامیه هم قول و هم عقیده هستند و آن را جزء سوره‌ها می‌دانند [۶۹] ولی بعضی از آنها گفته‌اند «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» جزء سوره‌های قرآن نیست - مگر در سوره نمل - لذا آن را نمی‌گویند یا آهسته و به عنوان مستحب بودن، می‌گویند و مالکی‌ها قائل هستند که در نماز واجب «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را اصلاً نباید بگویند، نه بلند و نه آهسته [۷۰] و از بعضی کتابها نقل شده که مالکی‌ها گفتن بسم اللَّه الرحمن الرحیم را در نمازهای واجب مطلقاً مکروه می‌دانند. نتیجه اینکه: بین اهل تسنن و مذاهب اربعه آنان اختلاف وجود دارد، مالکی‌ها «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را در نماز نمی‌گویند، حنفی‌ها یا نمی‌گویند یا آهسته می‌گویند، شافعی‌ها بلند می‌گویند، حنبلی‌ها بلند نمی‌گویند. [۷۱] . بنابراین چنانچه ما در جماعت آنها «بسم اللَّه الرحمن الرحیم» را بگوییم بر خلاف تقیه عمل نکرده و با اعتراض آنها مواجه نمی‌شویم.

بسته بودن دستها در حال نماز

پرسش ۱۱: چرا شیعه با دست باز نماز می‌خواند ولی اهل تسنن دستها را روی هم می‌گذارند؟ پاسخ: در فقه شیعه امامیه ثابت و مسلم است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و ائمه معصومین‌علیهم السلام درحال نماز دست روی دست نگذاشته‌اند، و در روایات اهل بیت‌علیهم السلام از آن نهی شده و در روایتی از امام باقرعلیه السلام است که به شخصی فرمود: دست روی دست نگذار زیرا این کار را مجوس انجام می‌دهند. [۷۲] . بلکه از روایات استفاده می‌شود که مستحب است در حال ایستادن، دستها را روی رانها بگذارند، بنابراین در حال نماز دستها را روی هم گذاشتن - به طوری که غیر شیعه می‌گذارد جایز نیست و اگر بقصد

اینکه این عمل جزء نماز است انجام دهنـد - موجب بطلان نماز می‌شود ولی اهل سنّت فی الجمله آن را جایز می‌دانند، هرچند بین آنها در جزئیات آن اختلاف وجود دارد، اکثر آنها مستحب می‌دانند که در حال نماز دست راست را روی بازوی (ذراع) دست چپ بگذارند در هر یک از «صحیح بخاری» [۷۳] و صحیح مسلم یک باب مربوط به این موضوع وجود دارد و هر کدام تنها یک روایت نقـل کرده‌انـد و در آن نسـبت داده شـده که رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم در حـال قرائت دست راسـتش را روی دست چپ گذاشته است. [۷۴] . بعضـی گفته‌انـد: قبل از رکوع و بعد از رکوع کف دست راست را روی دست چپ، بالای سـینه (روی سـینه) بگذارند، بعضـی گفته‌اند: زیر شـکم (زیر ناف) بگذارند. [۷۵] و دست روی دست گذاشـتن را اظهـار ادب و خضوع و تـذلّل برای خدا می‌دانند. لذا بعضـی از آنها گفته‌اند: دست بر سـینه گذاشـتن - به گونه‌ای که در نماز به سینه می‌گذارند - در غیر نماز و برای غیر خدا جایز نیست. [۷۶] و بعضی گفته‌اند: دست روی سینه گذاشتن برای حفظ و نگهداری قلب است که در موقع ترس مضطرب می‌شود. [۷۷] و مالکی‌ها مانند شیعه با دست باز نماز می‌خوانند [۷۸] .

آمین گفتن بعد از سوره حمد در نماز

پرسش ۱۲: چرا شـیعیان بعد از تمام شدن سوره حمد «آمین» نمی‌گویند و اهل تسـنن می‌گویند؟ پاسخ: احکام اسـلام توقیفی است، یعنی بایـد به همـان کیفیتی که شـارع مقـدس دسـتور داده است انجـام داد و جایز نیست چیزی کم و زیاد کرد و در خصوص گفتن «آمین» در نماز ثابت نشده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ائمه‌علیهم السلام آمین گفته باشند، بلکه در روایت معتبر است که امـام صـادق‌علیه السـلام فرمـود: هرگـاه پشت سـر امـام جمـاعت نمـاز می‌خـوانی و او سوره حمـد را خوانـد بگو «الحمـدللَّه رب العـالمین» و «آمین» نگو. [۷۹] . در فقه شـیعه «آمین» جزء نماز نیست و گفتن آن بعـد از حمـد به قصد جزئیت بدعت و بنابر مشـهور موجب بطلاـن نمـاز است ولی اهل تسـنن به لحاظ چنـد روایتی که در کتابهایشان نقل شـده گفتن «آمین» را بعـد از حمـد مسـتحب می‌دانند و می‌گویند رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله دستور داده و خود نیز گفته است، [۸۰] البته نه به خاطر این که سوره حمد مشتمل بر دعا است و برای استجابت دعا بگویند. [۸۱] .

خواندن سوره حمد در نماز جماعت توسط مأمومین

پرسش ۱۳: چرا ما شـیعیان وقتی نماز را به جماعت می‌خوانیم فقط امام جماعت سوره حمد را می‌خواند و ما مأمومین سوره حمد را نمی‌خوانیم ولی بعضـی از اهـل تسـنّن حمـد را می‌خواننـد؟ پاسـخ: در فقه شـیعه ثابت است که قرائت امام جماعت کفایت از قرائت مـأموم می‌کنـد و بین فقهـای شـیعه در این مسـأله اختلاـفی وجود نـدارد ولی بین اهـل تسـنن اختلاـف است. عبـداللَّه بن باز - مفتی عربسـتان - گفته است: در نمازجماعت بر مأموم واجب است سوره حمد را بخواند و فرقی بین نمازهای ظهر و عصـر و مغرب و عشا و صـبح نیست. و گفته است: مأموم حمـد را در موقعی بخوانـد که امام جماعت چند لحظه سـکوت می‌کند - مثلاً بعد از تمام شدن سوره حمـد که امـام جماعت چنـد لحظه سـکوت می‌کنـد مأمومین سوره حمـد را بخواننـد و اگر سـکوت نکنـد در حال قرائت امام بخواند. [۸۲] . شافعی‌ها نیز گفته‌انـد: بر مأموم واجب است حمـد را پشت سـر امام جماعت بخوانـد. حنفی‌ها گفته‌انـد: قرائت مأموم کراهت دارد. مالکی‌ها گفته‌اند: قرائت، یعنی خواندن حمد برای مأموم در نمازهای ظهر و عصـر مسـتحب است و درنمازهای مغرب و عشا و صـبح مکروه است. حنبلی‌ها گفته‌اند: در نماز ظهر و عصـر مسـتحب است و در نماز مغرب و عشا و صـبح در حال سـکوت امام مسـتحب است و در حال قرائت او مکروه است [۸۳] و در «صـحیح بخاری» از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده که فرمود: «لا صلاهٔ لمن لم یقرأ بفاتحهٔ الکتاب». [۸۴] . در صـحیح مسلم نیز - روایات متعددی نقل کرده مبنی بر این که خواندن حمد در هر رکعت از نمـاز، واجب است. [۸۵] . این اختلافی که بین فرق اهل تسـنن وجود دارد منشأ این شـده که در نماز جماعت آنها،

بعضـی حمد را بلافاصله و گاهی بلند می‌خوانند و برخی درحال سکوت و بعد از تمام شدن حمد امام جماعت، می‌خوانند و عدّه‌ای هم اصلاً نمی‌خوانند.

نخواندن یک سوره کامل در نماز بعد از سوره حمد

پرسش ۱۴: چرا ما شیعیان در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سوره تمام می‌خوانیم ولی اهل تسنن غالباً سوره کامل نمی‌خوانند و به چنـد آیه اکتفا می کننـد؟ پاسـخ: شـیعه، طبق ظاهر چند روایت و اجماع فقها، مکلف است در نمازهای یومیه بعد از حمد یک سوره تمام بخواند ولی اهل تسـنن مدعی هسـتند که از روایات وجوب خواندن یک سوره تمام ثابت نیست و استفاده کرده‌اند که خواندن مقـداری از قرآن - یک سوره یا کمتر و حتی یک آیه - کفایت می کنـد [۸۶] لـذا گاهی یک سوره می‌خوانند و گاهی چند آیه از یک سوره.

سجده بر فرش

اشاره

پرسش ۱۵: چرا ما شـیعیان بر مُهر یا سـنگ و زمین و حصـیر سـجده می کنیم ولی اهل سنّت بر فرش سـجده می کنند؟ پاسخ: فقهای شیعه از فرمایشات وعمل رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام استفاده کرده و فتوا داده‌اند که، شرط است چیزی که بر آن سجده می‌شود، یا زمین باشد یا چیزهایی که از زمین می‌روید به شرط اینکه خوراکی و پوشاکی و چیزهای معدنی نباشد، و خلاصه این که، فرش و کلیّه ملبوسات و مأکولات و معادن، از مظاهر دنیا و مورد علاقه نوع بشـر است و سـجده بر آنها از خلوص و خضوع می کاهد، لذا طبق روایت معتبر، سـجده بر آنها ممنوع شده است. [۸۷] . شخصی به نام هشام بن الحکم به امام صادق علیه السلام گفت: به من خبر ده، بر چه چیز سجده جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمود: سجده جایز نیست مگر بر زمین و بر آنچه زمین آن را می‌رویاند، جز روییدنی که خوردنی یا پوشـیدنی باشد. هشام بن الحکم به آن حضرت گفت:، فدایت شوم علّت این که سجده بر خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها جایز نیست چیست؟ فرمود: علّتش این است که سجده خضوع برای خدای عزوجل است و سزاوار نیست بر چیزی که خوردنی و پوشیدنی است سجده نمود، بجهت اینکه أبناء دنیا - دنیا پرستان - بنده چیزهایی هستند که می‌خورند و می‌پوشند و سجده کننده در حال سجده، خدای عزوجلّ را عبادت می کند، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر معبود - چیز مورد علاقه - دنیاپرستان مغرور، قرار دهد. بر این اساس فقهای شیعه سجده بر فرش را صحیح نمی‌دانند واینکه برمُهر سجده می کنند، مهر خصوصـیت نـدارد بلکه منظور سـجده نمودن بر زمین است ولی به جهت رعـایت نظـافت و سـهولت جابجـا نمودن و همراه داشـتن، خاک را در اندازه‌های مختلف بصورت مهر در می‌آورند تا در نماز بر آن سـجده کنند. و لازم نیست سـجده بر خصوص مهر باشد، بلکه سـجده بر سـنگ مرمر و سـنگ سـیاه و بر چوب وبر حصـیر و بر دسـتمال کاغـذی و بر کاغذ و بر تسبیح گِلی یا چوبی و مانند اینها، صـحیح است، البته در سـجده بر تسبیـح باید دانه‌های آن به قدری باشد که پیشانی لااقل به اندازه یک دو ریالی روی دانه‌های آن قرار گیرد. [۸۸] ولی اهل تسـنّن معتقدند که سـجده بر هر چیزی، هرچند فرش کثیف باشد صحیح است. بلی آنها هم می گویند که محلّ سـجده شـرایطی دارد مثلاً می گویند: شرط است محلّ سجده خشک باشد و همچنین شرط است که سُست نباشد. [۸۹] لذا سجده بر چیزِ تَر و بر چیز سست که پیشانی روی آن آرام نمی گیرد را صحیح نمی‌دانند.

مناظره

یک نفر از آنها در مسجد النّبی گفت: چرا ایرانیها برای نماز، آن قسمت که سنگ فرش است جمع می‌شوند مگر بهشت آنجا است؟ گفتم: اوّلاً ـ تنها ایرانیها آنجا نمی‌روند بلکه تمام شیعیان، طبق فقه و به فتوای فقها و علمایشان وظیفه دارند بروند آنجا که سنگ فرش است و الّا نمازشان صحیح نیست، ثانیاً شما هم باید بروید آنجا که سنگ فرش است چون طبق روایتی که در «صحیح بخاری» آمده [۹۰] رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: جُعِلَتْ لِی الأَرْضُ مَسجِداً وَطَهُوراً. برای من زمین محلّ سجده و تیمّم قرار داده شده است. نیز در صحیح مسلم «کتاب الصلاهٔ، باب متابعهٔ الامام والعمل بعده» ح۴۷۴ آمده است که:رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در سجده پیشانی خود را بر زمین می گذاشت «یضع جبهته علی الارض». و این فرشها زمین نیست و شما به دستور رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عمل نمی کنید، به علاوه این فرشها زیر پای این مردم کثیف شده و غیر بهداشتی است، یک تسبیح چوبی دستم بود به او گفتم من هرگز روی این فرشها سجده نمی کنم وهمیشه روی این تسبیح سجده می کنم شما هم روی این فرشها سجده نکن، خندید و گفت: من نمی‌دانم، فقط می‌دانم که در فقه ما سجده بر فرش مانعی ندارد و صحیح است. گفتم: اگر این فرشها تَر باشد، روی آن سجده می کنی؟ گفت: خیر می‌روم جایی که خشک باشد. گفتم: چرا جای دیگر می‌روی مگر اینجا که تَر است جهنّم است و آنجا که خشک است بهشت است؟ خندید و گفت: در فقه ما سجده بر چیز تَر صحیح نیست. گفتم: در فقه شیعه نیز سجده بر فرش صحیح نیست، لذا می‌روند روی سنگ فرش و آنجا نماز می‌خوانند. گفت: پس چرا بعضی از شیعیان روی فرشها سجده می کنند؟ با لبخند گفتم: از ترس شما، لبخند زد و گفت: بنابر حرف شما نماز این افراد که روی فرش سجده می کنند باطل است؟ گفتم: خیر، همان گونه که بین مذاهب اربعه اهل تسنّن در فتاوی و مسائل فقهی اختلاف وجود دارد، بین فقهای شیعه نیز در بعضی از مسائل اختلاف وجود دارد و عدّه‌ای از فقهای شیعه فتوی داده‌اند که در مانند مسجد النّبی که محلّ اجتماع مسلمانان است و اهل سنت طبق مذهبشان بر فرش سجده می کنند، به منظور حفظ وحدت و جلب دوستی و مودّت و برای جلوگیری از تفرقه واختلاف و بدبینی نسبت به یکدیگر، سجده بر فرش صحیح است و لازم نیست روی سنگ فرش بروند و این افراد که روی فرش سجده می کنند از آن عدّه، تبعیّت می کنند و نمازشان صحیح است. با این توضیح خوشحال شد و گفت: من از گروه تندرو نیستم، مالکی هستم، و مایل بودم چگونگی امر را بدانم که روشن شدم.

پس از سجده دوم بلافاصله ایستادن...

پرسش ۱۶: چرا ما بعد از سجده دوم - درجایی که تشهد واجب نیست - مقداری می‌نشینیم، سپس برای رکعت بعد بر می‌خیزیم (جلسه استراحت) ولی اهل تسنن پس از سجده دوم «اللَّه اکبر» گویان برای رکعت بعد بلند می‌شوند؟ پاسخ: همان گونه که قبلاً اشاره شد، شیعه به کیفیتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام نماز خوانده و فرموده‌اند، نماز می‌خواند و در مورد سؤال - جلسه استراحت - روایات معتبری هست که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام بعد از سجده دوم مقداری می‌نشسته‌اند بعد بلند می‌شده‌اند، لذا ما به تبعیت از آن حجج الهی مقداری می‌نشینیم بعد برمی‌خیزیم، و برخی از فقها فتوی به وجوب و برخی هم فتوی به استحباب آن داده‌اند، ولی اهل تسنن جلسه استراحت را رعایت نمی کنند با اینکه در کتابهای معتبر خودشان نقل شده که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم پس از سجده دوم می‌نشست و پس از آن می‌ایستاد. [۹۱] همچنین عبداللَّه بن باز که مفتی بزرگ عربستان محسوب می‌شده است، فتوا داده که جلسه استراحت خفیف (سبک و کوتاه) بر امام و مأموم و در نماز فرادا مستحب است و گفته است: ثابت است که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعد از سجده دوم می‌نشسته است و پس از آن می‌ایستاده است [۹۲]. همچنین در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعهٔ» جلد اول، صفحه ۲۲۱، جلسه خفیفه را از مستحبّات نماز شمرده است.

قنوت در نماز

پرسش ۱۷: چرا ما شیعیان در تمام نمازها قنوت می‌خوانیم ولی اهل تسنن نمی‌خوانند؟ پاسخ: درکتب شیعه روایات معتبری از رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه علیهم السلام وارد شده بر استحباب و فضیلت قنوت در تمام نمازها و ما شیعیان طبق آن روایات عمل می کنیم و قنوت را مستحب می‌دانیم و چون فضیلت بسیار دارد لذا در تمام نمازها قنوت می‌خوانیم ولی اهل تسنّن با اینکه در کتاب‌هایی که نزد خودشان صحیح و معتبر است روایاتی وجود دارد که رسول‌خداصلی الله علیه وآله وسلم در نمازها خصوصاً در نماز مغرب و عشاء قنوت می‌خوانده است. [۹۳] و مالکی‌ها و شافعی‌ها نیز طبق همان روایات حکم به استحباب قنوت در نماز صبح و در هر پیش آمد ناگوار نموده‌اند، [۹۴] در عین حال قنوت نمی‌خوانند و از فضیلت آن محروم هستند.

صلوات در تشهد نماز

پرسش ۱۸: چرا ما «شیعیان» در تشهد نمازها و غیر آن صلوات می‌فرستیم ولی اهل تسنّن نمی‌فرستند؟ پاسخ: آنها نیز به مقتضای روایات قطعی خودشان در تشهد نمازهایشان و در نماز بر مرده‌هایشان و در زیارت رسول‌اللّه صلی الله علیه وآله وسلم – اگر زیارت کنند – صلوات می‌فرستند، به این صورت: ... اللّهم صلّ علی محمّد و علی آل محمّد کما صلّیت علی إبراهیم وعلی آل ابراهیم إنّک حمید مجید وبارک علی محمّد وعلی آل محمّد کما بارکت علی إبراهیم وآل إبراهیم إنّك حمید مجید. [۹۵] . البته در نماز بر مرده‌هایشان بعد از تکبیر دوم این صلوات را می‌فرستند [۹۶] و در زیارت رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نیز همین صلوات را به عنوان زیارت می‌خوانند [۹۷] ولی خیلی آهسته صلوات می‌فرستند. همچنین گفته‌اند: از اسباب اجابت دعا این است که در آخر آن بر محمد و آل محمد صلوات فرستاده شود. [۹۸] . و اینکه در سؤال آمده است ما «شیعیان» در غیر تشهد نیز صلوات می‌فرستیم ولی آنها نمی‌فرستند، باید گفت: بلی خوشبختانه چنین است و صلوات بر محمّد و آل محمد از شعائر شیعه است و شیعه را با همین قبیل شعائر الهی می‌شناسند وهمان گونه که قبلاً بیان شد، شیعه به مقتضای آیه شریفه که خداوند متعال امر به صلوات فرموده و با توجه به روایات کثیره به هر مناسبتی خصوصاً بعد از نمازها صلوات می‌فرستند، چرا که امام صادق‌علیه السلام فرموده است: کمال نماز به صلوات است، و نماز بدون صلوات نماز نیست. [۹۹] .

صلوات بر محمد و آل محمد

پرسش ۱۹: چرا ما شیعیان بر «آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم» صلوات می‌فرستیم و می گوییم: «اللّهمّ صلّ علی محمد وآل محمّد» ولی اهل سنّت مقید به صلوات بر آل محمد نیستند و اکثراً بر «آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم» صلوات نمی‌فرستند و فقط می گویند: «صلّ علی محمد وسلّم»؟ پاسخ: این که شیعه در صلوات، آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم را می‌آورد به لحاظ روایات کثیره‌ای است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند، به این مضمون که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سؤال شد، چگونه بر شما صلوات بفرستیم؟ فرمود: بگویید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و(علی) آل محمّد صلی الله علیه وآله وسلم». این روایت را «صحیح بخاری» [۱۰۰] که نزد اهل تسنن، اصحّ کتب بعد از «قرآن کریم» است، [۱۰۱] همچنین «صحیح مسلم» [۱۰۲] که نزد آنها مانند «صحیح بخاری» از اصحّ کتب است [۱۰۳] و در برخی از کتب معروف دیگرشان نقل کرده‌اند [۱۰۴] و در تشهّد تمام نمازها و در نماز بر مرده‌ها و در زیارت رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و در خطبه‌های نماز جمعه و در خطبه کتاب‌هایشان به همان نحو که بیان شد صلوات می‌فرستند و شافعی که یکی از ائمه چهارگانه اهل تسنّن است در اشعارش گفته است. یا أهْلَ بَیْتِ رَسُولِ اللَّه حُبُّکُم++ فَرْضٌ مِنَ اللَّهِ فِی القُرآنِ اَنْزَلَهُ کَفاکُم مِنْ عَظیمِ الْقَدْرِ أنَّکُم++ مَنْ لَمْ یُصَلِّ عَلَیْکُم لا صَلاةَ لَهُ [۱۰۵] . یعنی: ای اهل بیت

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم، حب و دوستی شما – از طرف خدا در قرآن واجب شده است. در عظمت قدر شما همین بس که – هرکس بر شما صلوات نفرستد نماز برایش نیست. آری شیعه به لحاظ روایات کثیره که به بعضی از آنها از قول اهل تسنّن، اشاره شد می گوید: «اللّهمّ صلّ علی محمّد وآل محمّد صلی الله علیه وآله وسلم» ولی اهل تسنن به خاطر همین روایات که در صحاح خودشان آمده است تنها در موارد فوق الذکر در صلوات «آل محمّد» را می‌آورند اما در غیر این موارد کمتر دیده و شنیده شده است. که در نوشته‌ها و کتابهایشان یا در مکالمات و صحبتهایشان «آل محمّد» را بگویند و بنویسند و تعجب است که چگونه احادیث صحیحه خود را نسبت به اهل‌بیت‌علیهم السلام نادیده می گیرند مسلم بن حجاج، صاحب «صحیح مسلم»، ظاهراً عنایت خاصّی به حضرت زهراعلیها السلام داشته و برای او، نسبت به سایر اقربا و زوجات و صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم، احترام وامتیاز خاصّی قائل بوده است، وی در کتابش «صحیح مسلم» فضائل صحابه را بیان کرده و هر یک را تحت عنوان مخصوص به او با جمله «رضی اللَّه عنه» یا «رضی اللَّه عنها» آورده است اما نسبت به حضرت زهراعلیها السلام عبارت ذیل را آورده است: باب: فضائل فاطمهٔ، بنت النبیّ، علیها الصلاهٔ والسّلام [۱۰۶] . یعنی، تعبیر به «الصلاهٔ والسلام» نموده و این تعبیر را فقط برای حضرت زهراعلیها السلام بکار برده است و ظاهراً بلحاظ فرمایش رسول اللَّه‌علیها السلام است که فرمود: فاطمه پاره تن من است. و از سویی خدا فرموده است: بر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم صلوات بفرستید پس صلوات بررسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم صلوات بر پاره تن او نیز می‌باشد، خلاصه این که به مقتضای آیه شریفه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِیماً [۱۰۷] ترجمه: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید بر او درود فرستید و به فرمانش به خوبی گردن نهید.» و با توجه به قول رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم «فاطمهٔ بضعهٔ منّی» «فاطمه پاره تن من است» گفته است: «فاطمهٔ بنت النبیّ، علیها الصلاهٔ والسّلام» «فاطمه دختر پیامبر، درود و سلام بر او باد».

منع از بلند فرستادن صلوات

اشاره

پرسش ۲۰: چرا ما«شیعیان» صلوات را بلند می‌فرستیم ولی اهل تسنّن صلوات را بلند نمی‌فرستند و ما را هم منع می کنند؟ پاسخ: اینکه شیعه صلوات را بلند می‌فرستد به لحاظ برخی روایات است که فرموده‌اند: صلوات را بلند بفرستید که نفاق را می‌برد. [۱۰۸] البته باید توجه داشت که اگر بلند فرستادن صلوات موجب حواس‌پرتی دیگران می‌شود و آنها را از توجه به نماز و دعا و قرآن باز می‌دارد یا آرامش و نظم را بر هم می‌زند و مزاحمت ایجاد می کند، در چنین مواردی لازم است رعایت شود. و اینکه اهل تسنّن صلوات را بلند نمی‌فرستند – اگر صلوات بفرستند – علت آن از پاسخ سؤال قبل روشن می‌شود و اما اینکه شیعه را از بلند فرستادن صلوات منع می کنند دو جهت دارد: یکی اینکه می گویند: جایز نیست نزد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم صدا را بلند کنند (فریاد بزنند) وآیه مبارکه إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ...؛ [۱۰۹] «کسانی که پیش پیامبر خدا صدایشان را فرو می کشند....» را دلیل می‌آورند و دیگر اینکه، می گویند: ذکر و دعا خواندن به طور هم صدا و هم آهنگ (همخوانی) مشروع نیست و بدعت است [۱۱۰] لذا ممانعت و از آن جلوگیری می کنند. همچنین مستحب می‌دانند که ذکر و دعا با صدای آرام و آهسته انجام گیرد. و در صحیح مسلم، [۱۱۱] باب استحباب خفض الصوت بالذکر، چند روایت نقل کرده که مردم با صدای بلند تکبیر می گفتند رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ایها الناس، اربعوا علی انفسکم، انکم لیس تدعون اصم و لا غائباً انکم تدعون سمیعا قریبا و هو معکم. ای مردم، به خود آیید، شما ناشنوا و غایب را نمی‌خوانید، شما شنوا و نزدیک را می‌خوانید و او با شما است.

یک مناظره مفصل

از مناظره‌ای که اینجانب در همین راستا با یکی از آنها داشتم بی‌اساس بودن جهت اول و دوم روشن می‌شود و آن چنین بود: در مسجد النّبی صلی الله علیه وآله وسلم شاهد بودم که یکی از مسئولین محترم ایران وارد مسجد شد. ایرانیها که او را دیدند صدا به صلوات بلند کردند، مأمورین آنها را محاصره و از فرستادن صلوات جلوگیری نمودند، یک نفر از آنها به اینجانب گفت: این عمل حرام است، چرا جلوگیری نمی‌کنید و نمی‌گویید؟ گفتم: نگو حرام است، بگو موجب حواس‌پرتی نمازگزاران می‌شود، موجب برهم خوردن نظم و آرامش سایرین می‌شود، وما «روحانیون» تذکر داده‌ایم که در چنین مکانهای عمومی و شلوغ – که هر کس مشغول عبادت و دعا و قرآن و زیارت است – چنین اعمالی صحیح نیست. گفت: نه این عمل و اینگونه صلوات فرستادن خلاف شرع وحرام است، زیرا که خداوند فرموده است: إِنَّ الَّذِینَ یَغُضُّونَ أَصْوَاتَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ أُولَئِکَ الَّذِینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْوَی [۱۱۲]. آنان که با صدای آرام وآهسته نزد رسول خدا سخن گویند، آنها هستند که در حقیقت خدا دلهایشان را برای مقام رفیع تقوی آزموده است. گفتم: اوّلاً: این آیه مبارکه در مقام بیان امر اخلاقی است و خداوند متعال مسلمانان را ترغیب می‌کند به رعایت ادب نسبت به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و اینکه اشخاص نادان و بی‌ادب با داد زدن آسایش آن حضرت را سلب نکنند و مربوط به جایی است که افراد در مقابل رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم مجادله و گفت و گو می‌کردند و گاهی صدای خود را در مقابل نبی اکرم صلی الله علیه وآله وسلم بلند می‌کردند اما صلوات فرستادن، تکریم رسول خدا است نه مجادله با او. لذا این آیه شامل صلوات فرستادن نمی‌شود. ثانیاً: اگر این آیه دلالت بر حرمت داد زدن و صدا بلند کردن دارد چرا شما رعایت نمی‌کنید؟ أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنسَوْنَ أَنفُسَکُمْ؛ [۱۱۳] «آیا مردم را به نیکی فرمان می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید.» ثالثاً: آیه مبارکه فرموده است: نزد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم آهسته صحبت کنید: «عند رسول اللَّه» و قدر مسلّم از این جمله، اطراف مرقد شریف، مانند روضه مقدّسه و بالای سر و سمت چپ مرقد شریف است و شامل قسمتهایی که از مرقد مطهّر فاصله دارد نمی‌شود. گفت: ما رعایت می‌کنیم وآهسته دعا می‌خوانیم وآهسته حرف می‌زنیم. گفتم: خیر، رعایت نمی‌کنید، مگر نیست که مرتّباً مؤذّن با چند بلندگو فریاد می زند، خصوصاً وقتی اقامه می‌گوید و وقتی که می‌گوید «الصلاهٔ علی الأموات» (نماز بر مرده‌ها)، همچنین امام جماعت و مأمومین با صدای بلند آمین می‌گویید بطوری که صدای شما در خارج از مسجد هم می‌رود و حال اینکه می‌توانید همه اینها را آهسته بگویید. گفت: ما دعا می‌کنیم. گفتم: اوّلاً: برای نماز مرده‌هایتان داد می‌زنید «الصلاهٔ علی الأموات» و این عبارت، دعا نیست. ثانیاً: اگر «آمین» دعا است و مانعی ندارد، صلوات نیز دعا است. ثالثاً: طبق آیات قرآن و روایات، مناسب است که دعا را آهسته بخوانند و شما با گفتن «آمین» بر خلاف آیات قرآن و برخلاف دستور رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عمل می‌کنید، همچنین بر خلاف گفته مفتی عام خود «عبداللَّه بن باز» عمل می‌کنید. در اینجا سخت ناراحت شد و عدّه‌ای عرب و ایرانی دور ما حلقه زده بودند و گوش می‌دادند. گفت: ما بر خلاف کدام آیه و روایت عمل می‌کنیم؟ گفتم بر خلاف آیه مبارکه: اُدْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْیَهًٔ إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ [۱۱۴]. خدای خود را به تضرّع و زاری و به صدای آهسته بخوانید که خداوند هرگز تجاوزکاران را دوست نمی‌دارد. و بر خلاف آیه مبارکه: وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَهًٔ وَدُونَ الْجَهْرِ مِنْ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. [۱۱۵]. که خطاب به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم است: یاد کن خدای خود را در دل خود، با تضرّع و زاری و پنهانی و بی آنکه صدا بلند کنی و در صبح وشام یاد کن. نیز در کتابهای مورد قبول شما روایت است که: مردم با صدای بلند دعا می‌خواندند و ذکر می‌گفتند، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: أیُّها النّاس، بخود آیید (فکر کنید) ناشنوا و غایب را که نمی‌خوانید، بلکه کسی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک و با شما است– [۱۱۶] یعنی ای مردم آهسته دعا کنید، خداوند ناشنوا نیست، خداوند دور و غایب نیست. در روایات شیعه نیز آمده است که حضرت فرمود: بهترین دعا و ذکر دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین روزی آن است که به اندازه کفاف باشد [۱۱۷]. گفت: من اینها را نمی‌دانم، فقط می‌دانم که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم دستور داده است «آمین» را با صدای بلند بگویید. گفتم: یعنی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بر

خلاف آیات قرآن و بر خلاف دستور خودش که فرمود: «آهسته دعا کنید، خدا کَر و غایب نیست» دستور داده است؟ همچنین مفتی بزرگ شما «عبداللَّه بن باز» که عموماً قبولش دارید مگر در کتابش نگفته است: ذکر گفتن با صدای بلند و دسته جمعی بدعت است؟ [۱۱۸] . اکنون بگو بدانم، آیا این همه داد زدنها با بلندگوهای متعدّد و این گفتن آمین با صدای بلند و دسته جمعی بدعت نیست؟ برخلاف آیات قرآن و بر خلاف سنت و دستور رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نیست؟ بر خلاف گفته مفتی خودتان، بن باز نیست؟ اما صلوات فرستادن دسته جمعی شیعیان آن هم در یک واقعه استثنایی بدعت است و بر خلاف قرآن و سنّت است؟ صحبت که به اینجا رسید با ناراحتی دستش را از دست من کشید واز بین جمعیت با سرعت خارج شد.

تکان دادن انگشت سبابه در حال تشهد

پرسش ۲۱: چرا ما در حال تشهد دستها را روی رانها می‌گذاریم و انگشتها را به یکدیگر می‌چسبانیم؟ ولی اهل تسنن انگشت سبابه خود را درحال تشهد حرکت می‌دهند؟ پاسخ: ما شیعیان آداب و مستحبّات نماز را از روایات اهل بیت‌علیهم السلام و عمل آنها گرفته و به طوری که فرموده و عمل کرده‌اند عمل می‌کنیم و دستها و انگشتها را به آن گونه که مطابق دستور پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه اطهارعلیهم السلام است قرار می‌دهیم ولی اهل تسنن بر خلاف این عمل می‌کنند و به دو روایت که به چند طریق در صحیح مسلم آمده است استدلال می‌کنند که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد نماز با انگشت سبابه اشاره کرد – واشار بأصبعه السبّابة – [۱۱۹] امّا در توجیه و مقصود از آن اختلاف دارند و در کیفیت آن نیز با هم اختلاف دارند. مالکی‌ها گفته‌اند: درحال تشهّد مستحب است انگشت سبابه را به طور مکرّر حرکت دهند. حنفی‌ها گفته‌اند: در آخر تشهد در حال گفتن «لا اله» انگشت را به طرف بالا ببرند ودر حال گفتن «إلّا اللَّه» پایین بیاورند، یعنی نمازگزار به وسیله زبان، با گفتن «لا إله» نفی الوهیت ازغیر خدا می‌کند و با اشاره به وسیله انگشت نیز نفی الوهیت از غیر خدا می‌کند و با گفتن «إلّا اللَّه» اثبات الوهیت برای خدا می‌کند و با پایین آوردن انگشت اشاره به اثبات الوهیت برای خدامی‌کند. [بالا ـ بردن، اشاره به نفی است و پایین آوردن اشاره به اثبات است. هماهنگ کردن قول و فعل و اعتقاد]. [۱۲۰] . حنبلی‌ها گفته‌اند: هنگام تلفّظ نام خدا با انگشت سبابه اشاره کنند. شافعی‌ها گفته‌اند: هنگام گفتن «إلّا اللَّه» انگشت سبابه را بالا ببرند و در تشهّد اول تا وقت ایستادن و در تشهّد آخر تا سلام نماز همچنان انگشت را بدون حرکت بالا نگهدارند [۱۲۱] .

برگرداندن صورت از قبله در موقع گفتن سلام

اشاره

پرسش ۲۲: چرا ما «شیعیان» در حالی که صورتمان رو به قبله است فقط یک مرتبه سلام نماز را می‌دهیم ولی اهل تسنّن صورتشان را به سمت راست و چپ برمی‌گردانند و دو سلام می‌دهند؟ پاسخ: در فقه شیعه ثابت ومسلّم است که نماز گزار حتی در حال سلام نباید صورتش را از قبله برگرداند و إلّا نماز باطل می‌شود ولی اهل تسنن با توجه به روایتی که در کتابهایشان نقل شده است [۱۲۲] مستحب می‌دانند که نمازگزار هنگام سلام صورتش را به سمت راست برگرداند و سلام دهد و باز صورت را به سمت چپ برگرداند و یک سلام دیگر بدهد. [۱۲۳] ضمناً بعضی از آنها گفته‌اند یک سلام کفایت می‌کند ولی اکثرشان هر دو سلام را واجب می‌دانند و در عین حال اتفاق دارند که اگر کسی فقط یک سلام گفت نمازش باطل نیست. [۱۲۴] .

تذکر

در فقه شیعه نیز آمده است که: مستحب است نمازگزار - چه جماعت، چه فرادی، هنگام گفتن «السلام علیکم ورحمهٔ اللّه وبرکاته» با گوشه چشم یا ابرو و غیر آن به طوری که صورت از قبله بر نگردد به سمت راست اشاره کند و سلام دهد. همچنین در نماز جماعت در صورتی که سمت چپ مأموم، مأموم دیگری باشد، مستحب است به همان نحو که گفته شد به سمت چپ اشاره کند و سلام نماز را بدهد (ولی این سلام دوم بر امام جماعت مستحب نیست). لازم به یاد آوری است که بنا بر احتیاط واجب با گفتن «السلام علیکم ورحمهٔ اللّه وبرکاته» و با اشاره به سمت راست و چپ، نباید قصد کنند که حقیقتاً به کسی سلام می‌کنند، بلی در نماز فرادی می‌توانند به قلبشان خطور دهند که به دو ملک نویسنده اعمال، سلام می‌کنند و در نماز جماعت، امام می‌تواند (جایز است) به قلبش خطور دهد که به دو ملک نویسنده اعمال و به مأمومین سلام می‌کند و مأموم به قلبش خطور دهد که به امام جماعت و مأمومین سلام می‌کند [۱۲۵] .

گفتن تکبیر بعد از سلام نماز

پرسش ۲۳: چرا ما شیعیان بعد از سلام نماز، سه مرتبه تکبیر می‌گوییم و موقع گفتن تکبیر دستها را بالا می‌بریم ولی اهل تسنّن این کار را نمی‌کنند؟ پاسخ: در فقه شیعه مستحب است بعد از سلام نماز سه مرتبه تکبیر گفته شود و مستحب است هنگام گفتن هر تکبیر دستها را تا مقابل گوشها بالا ببرند، همانگونه که مستحب است هنگام گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیرهای بین نماز دستها را بالا ببرند ولی اهل تسنّن تکبیر گفتن بعد از سلام نماز را مستحب نمی‌دانند و نمی‌گویند و لذا دستهایشان را هم بالا نمی‌برند، البته هنگام گفتن تکبیر اوّل نماز و تکبیر قبل از رکوع و بعد از رکوع و هنگام برخاستن برای رکعت دوّم مستحب می‌دانند دستها را بالا ببرند [۱۲۶] . بن باز مفتی اهل تسنّن گفته است: در غیر این چهار مورد بالا بردن دست مشروع نیست و تصریح می‌کند که بالا بردن دستها بعد از سلام نماز نیز مشروع نمی‌باشد. [۱۲۷] . و ظاهراً در این تصریح نظرش به عمل شیعه بوده است و همین حرف سبب شده که وقتی آنها می‌بینند که شیعیان بعد از سلام نماز دستها را بالا می‌برند ناراحت می‌شوند زیرا گمان می‌کنند شیعه خلاف شرع مرتکب شده است. لازم به یاد آوری است که: در صحیح بخاری (کتاب الأذان باب الذکر بعد الصلاهٔ، ح ۸۴۲) و صحیح مسلم (باب الذکر بعد الصلاهٔ ح ۵۸۳) روایاتی آمده مبنی بر اینکه مردم در نماز جماعت، تمام شدن نماز پیامبرصلی الله علیه وآله را بوسیله شنیدن تکبیر باخبر می‌شده‌اند و معلوم می‌شود بعد از نمازها تکبیر گفته می‌شده است.

ممانعت عبور از جلوی نمازگزار

پرسش ۲۴: چرا ما شیعیان، هنگامی که مشغول نماز هستیم، چنانچه شخصی از جلوی ما عبور کند مانع نمی‌شویم و عکس العمل نشان نمی‌دهیم ولی اهل تسنن گاهی درحال نماز، حتّی با تندی و خشونت از عبور اشخاص از جلوی آنها ممانعت و جلوگیری می‌کنند؟ پاسخ: در فقه شیعه ثابت است که اگر مکان نمازگزار در معرض عبور و مرور مردم باشد مستحب است چیزی - ولو مثل تسبیح - جلوی خود بگذارند که میان او و آنها حائل گردد و نمازگزار بیش از این وظیفه‌ای ندارد، لذا چنانچه درحال نماز کسی ازجلوی ما عبور کند، مانع نمی‌شویم و عکس العملی نشان نمی‌دهیم ولی برخی از اهل تسنن مثل حنفی‌ها و مالکی‌ها به مقتضای روایاتی که در کتابهای معتبرشان وارد شده است [۱۲۸] عبور از جلوی نمازگزار را حرام می‌دانند و بعضی موارد موجب بطلان نماز دانسته و گفته‌اند: نمازگزار در همان حال نماز باید به هر نحو ممکن جلوی عابر را بگیرد و خود آنها نیز رعایت می‌کنند. و شافعی‌ها در بعضی از موارد حرام می‌دانند و حنبلی‌ها مکروه می‌دانند و گفته‌اند: بهتر است با اشاره، جلوی عابر را گرفت [۱۲۹] . با توجه به آنچه نقل کردیم، بر مؤمنین است که رعایت کنند و اعتقادات فقهی آنان را محترم شمارند و موجب ناراحتی آنها نشوند و درحال نماز از جلوی آنها عبور نکنند و بدانند که اگر بعضی از آنها با خشونت جلوی عابر را می‌گیرند از روی غرض و عناد نیست

بلکه مستند به فقه آنـان می‌باشـد. لازم به ذکر است که گفته‌انـد: مسـجد الحرام به لحاظ کثرت جمعیت از این حکم اسـتثنا شـده و مسـجد النبی نیز در مواقع شـلوغ و قبل از شـروع و در اثنای نماز که شـخص برای پیدا کردن جا در بین صـفها عبور می‌کند و بعد از نماز جماعت که مردم درحال خروج از مسجد هستند و شلوغ است، عبور و مرور را جایز دانسته‌اند [۱۳۰] .

خواندن قرآن در مسجد النبی

اشاره

پرسش ۲۵: چرا «شیعیان» در مسجد النّبی کمتر به خواندن قرآن مشغول می‌شوند ولی اهل تسنّن به طور چشمگیری قرآن می‌خوانند، خصوصاً قبل و بعد از نمازها؟ پاسخ: بایـد اعتراف کرد که متأسـفانه ایرانی‌هـا آنگونه که شایـد و بایـد به خوانـدن قرآن مبادرت نمی‌ورزنـد کـه امیـد اسـت ایـن کمبـود برطرف گردد. ان شـاء اللَّه. لیکـن علـت ایـن امر چنـد چیز اسـت: الـف - از تشـکیل جلسـه دسـته‌جمعی برای قرائت قرآن توسـط شـیعیان ایرانی جلوگیری می‌کننـد و می‌گوینـد ممنوع است (داخـل مسـجد از هرگونه اجتماع ایرانی‌هـا ممـانعت می‌کننـد). ب - شـیعیان ایرانی چون فـارس زبـان هسـتند اکثراً از فهم آیات قرآن محروم هسـتند و لـذّتی که باید نمی‌برند و تنها برای ثواب قرآن می‌خوانند. ج - از سوی دیگر باید اهمّیت و ارزش خواندن قرآن، آن هم در مرکز نزول قرآن و در مسـجد النّبی برای آنها بیشتر تبیین شود تا اهمّیت حضور و تشرّف در مسجد النّبی را در مسجد النّبی بهتر درک کنند و در فرصتهای مناسب و قبل و بعد از نمازها به حرفهای غیر مفید سرگرم نشوند لااقل به ذکر و صلوات و خواندن نمازهای نافله ونماز قضاهایی که معمولاً به ذمّه دارنـد مشـغول شونـد. د - در سالهای اخیر توجه به قرآن در بین زائران ایرانی بیشتر شده و اغلب تلاش می‌کنند تا در مدینه و مکه حتماً قرآن را ختم کنند.

تذکر

در اینجا مناسب است تذکّر داده شود که زوّار محترم توجه داشته باشند که بعد از مسجدالحرام افضل مساجد، «مسجد النّبی» است و نماز در آن برابر ده هزار نماز در مساجد دیگر است. بلکه از روایات اسـتفاده می‌شود که رفتن به مسجد النّبی به قصد نماز و حضور در آن مکان مقـدّس فی حدّ نفسه وبا قطع نظر از زیارت رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم و حضـرت زهراعلیها السـلام مسـتحب ودارای ثواب مخصوص است. از امـام صادق‌علیه السـلام روایت است که فرمود: در مسـجد النّبی زیاد نماز بخوانیـد و تا توان دارید مشـغول نماز باشـید که برای شـما خیر است و بدانید که آدمی گاه است که در کار دنیا زیرک است و مردم او را مَدح می‌کنند که فلان شـخص بسـیار زیرک است پس چون باشد کسـی که در امر آخرت زیرک باشد [۱۳۱] . همچنین یکی از شـیعیان، معروف به حضـرمی می‌گوید: امام صادق‌علیه السـلام به من فرمود: در مسـجد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم زیاد نماز بخوان و آن مقدار که می‌توانی به نماز بپرداز... همیشه میّسر نیست که به این مکان شـریف بیایی [۱۳۲] . بنابراین بر شـیعیان است که قدر حضور خود را در مسـجد النّبی بداننـد و آدابِ بودنِ در آن مکـان مقـدّس را به نحو احسن رعـایت کننـد، ان شـاء اللَّه. امـا اینکه اهـل تسـنّن به خوانـدن قرآن عنایت دارنـد - و حق هم همین است - ظاهراً چند جهت دارد. الف - چون عرب زبانها معنای ظاهری آیات قرآن را متوجّه می‌شونـد و از خوانـدن آن لـذّت می‌برنـد لـذا با رغبت به خوانـدن آن مشـغول می‌شوند. ب - آنها بعد از نمازهایشان دعایی مانند شـیعه ندارند لذا به جای آن به خواندن قرآن مشغول می‌شوند. ج - برخی از آنها اصولاً برای زیارت آن طور که باید و شاید اهمّیتی قائل نیستند، بر همین اساس به جای زیارت خواندن مشغول قرآن خواندن می‌شوند.

اعتراض به دست به دعا برداشتن در مقابل قبر پیامبر

پرسش ۲۶: چرا ما شیعیان وقتی به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم می‌رویم چنانچه مقابل قبر شریف زیارت بخوانیم و دست به دعا برداریم اهل تسنّن اعتراض می‌کنند و می‌گویند برای دعا کردن به سمت قبله برگردید و دعا کنید ودیده نشده که آنها رو به قبر مطهّر دست به دعا بردارند و دعا کنند؟ پاسخ: در کتب روایی شیعه آمده است که اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده‌اند: زائر پس از خواندن زیارت رو به قبله کند و دست به دعا بردارد و حاجات خود را از خداوند متعال بخواهد که دعا به این کیفیّت سزاوار و لایق به اجابت است [۱۳۳] . بنابر این مستحب است زائران محترم پس از زیارت رو به قبله دست به دعا بردارند و دعا کنند و حاجات خود را از خداوند متعال طلب کنند و این امر اختصاص به زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم ندارد بلکه نسبت به زیارت ائمه بقیع‌علیهم السلام و دیگر مشاهد مشرّفه نیز جاری است. البته چنانچه زائری رو به قبله نکند و رو به قبر شریف دست به دعا بردارد خلاف شرعی مرتکب نشده است و تنها مستحبی را ترک کرده است. ولی اهل سنّت به طوری که از کتابهایشان ظاهر است بر این عقیده هستند که زائر پس از زیارت وقتی می‌خواهد برای حاجات خود دست به دعا بردارد لازم است رو به قبله کند. و آنان دست به دعا بلند کردن را در حالی که شخص رو به قبر باشد مشروع و جایز نمی‌دانند. [۱۳۴] لذا وقتی می‌بینند کسی - هر چند غیر شیعه - رو به قبر دست به دعا برداشته است منع و جلوگیری می‌کنند و چون اینگونه دعا کردن را به زعم و گمان خود منکَر می‌دانند نهی از منکر می‌کنند. امید است شیعیان این امر مستحب را رعایت کنند تا به اجابت نزدیکتر باشد و با اعتراض اهل تسنّن نیز مواجه نشوند.

خواندن نماز پشت دیوار بقیع

اشاره

پرسش ۲۷: چرا بعضی از شیعیان هنگام خواندن نماز پشت دیوار بقیع مورد اعتراض اهل تسنن قرار می‌گیرند؟ پاسخ: عده‌ای از اهل تسنن نماز خواندن در کنار قبر را بدعت و موجب شرک می‌دانند [۱۳۵] و به همین دلیل نماز خواندن پشت بقیع را نماز در کنار قبر و در قبرستان تلقی می‌کنند «بن باز» مفتی سابق عربستان در این زمینه گفته است: که هرگاه در مسجدی قبری وجود داشته باشد نماز در آن صحیح نیست [۱۳۶] و گفته است: اگر کسی در کنار قبر نماز بخواند واجب است منعش کنند و جلو او را بگیرند. [۱۳۷] . البته معلوم نیست چرا در مسجد النبی که سه قبر وجود دارد و در مسجد الحرام که آن همه انبیاءعلیهم السلام و غیر انبیاء می‌باشد چرا نه‌تنها نماز خواندن ممنوع نشده، بلکه خواندن نماز طواف واجب شده و آن همه ثواب برای نماز در آن دو مسجد بیان فرموده‌اند؟ همچنین چه پاسخی خواهند داشت درباره عایشه که طبق تواریخ اهل سنّت چندین سال در حجره خویش در مسجدالنبی در کنار قبر رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و ابابکر و عمر نماز می‌خوانده است؟ [۱۳۸] . به هر حال چون آنها نماز خواندن در کنار بقیع و قبرستان احد را جایز نمی‌دانند لذا مناسب است مؤمنین رعایت کنند و به جای اینکه نماز زیارت را در کنار بقیع بخوانند که موجب اتهام ناروا از جانب آنها شود. آن را در مسجد النّبی بخوانند که ثوابش معادل ده هزار نماز در خارج از مسجد النّبی است.

دو تذکر

۱ - باید توجه داشت که برخی از اهل تسنن معتقدند که در ساعاتی از روز خواندن نماز نهی شده و نباید کسی نماز بخواند، یکی از آن ساعت‌ها پس از نماز صبح تا برآمدن آفتاب و دیگری بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب است. [۱۳۹] و کسانی که نوعاً پشت بقیع در این دو موقع نماز می‌خوانند از دو جهت مورد اتهام و اعتراض قرار می‌گیرند: یکی از جهت نماز خواندن در کنار قبور که

به گفته آنها حرام و موجب شـرک است. دوم از جهت نماز خوانـدن در وقتی که نهی از نماز شـده است، لذا بر علاقه‌مندان به اهل بیت‌علیهم السلام است که بـا اعمـال خود سـبب اهـانت به اهل بیت‌علیهم السـلام نشونـد و کاری نکننـد که گفته شود اینها جعفری هستند و مسائل شـرعی را رعایت نمی‌کنند یا به دید مشـرک به شیعه نگاه کنند و خلاصه زائرین محترم باید از اهل علم سؤال کنند که چگونه و چه وقت و کجا نماز بخواننـد. [۱۴۰] . ۲ – دیـده می‌شود که در مسـجد النبی، عدّه‌ای بعد از تمام شدن نماز جماعت، بلافاصـله بر می‌خیزند نماز صـبح خودشان را می‌خوانند و حال اینکه اهل سنت – همان‌گونه که قبلاً گفته شد – می‌گویند کسی که نماز صـبح را خوانـد نبایـد تا طلوع آفتاب نماز بخوانـد و آن را خلاف شـرع می‌دانند. لذا بر مؤمنین است که رعایت کنند و چنانچه بخواهند احتیاط کنند، قبل از نماز جماعت نمازشان را بخوانند و پس از آن همان نماز را به جماعت، هم بخوانند که موجب پاداش و ثواب بیشتر خواهد بود. البته کسی که بعد از نماز جماعت وارد مسجد می‌شود و نماز صبح نخوانده است یا می‌خواهد نماز تحیّت مسجد بخواند از این حکم استثنا شده و اشکال نمی‌کنند.

بی تفاوتی نسبت به بعضی از صحابه

اشاره

پرسش ۲۸: چرا شـیعیان نسبت به برخی از صـحابه بی‌تفاوت و بی‌اعتنا هسـتند ولی اهل سـنّت اظهار علاقه می‌کنند؟ پاسخ: شـیعیان نسـبت به صـحابه‌ای بی‌اعتنا هستند که مورد غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار گرفته‌اند دلیل آن در کتب معتبر شیعه موجود است، و ما در اینجا به برخی از علل آن که در کتاب «صحیح مسلم» و «صحیح بخاری» آمده است اشاره می‌کنیم: الف – در «صـحیح بخاری» آمده است که رسول خداصـلی الله علیه وآله وسلم فرمود: فاطمه علیها السلام پاره تن من است پس کسی که فاطمه را به غضب آورد مرا به غضب آورده است. [۱۴۱] . «صحیح بخاری» این روایت را در چند مورد نقل کرده است. همچنین در همین کتاب آمده است که: عایشه خبر داد که فاطمه علیها السـلام بعد از رحلت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم از ابوبکر مطالبه ارث و آنچه از رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم به جای مانده بود کرد، ابوبکر گفت: رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: کسی از ما ارث نمی‌برد و آنچه ما بعد از خود بجا بگذاریم صدقه است. عایشه گوید: فاطمه‌علیها السلام غضب کرد و ابوبکر را ترک کرد و تـا زنـده بود بـا او حرف نزد و از او دوری کرد و فاطمه‌علیها السـلام شـش ماه بعـد از رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسلم زنده بود [۱۴۲] . ب – در «صـحیح مسلم» است که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم بالای منبر (درحضور مسلمانان) فرمود: دختر من پاره تن من است ناراحت می‌کنـد مرا آنچه او را ناراحت کنـد واذیّت می‌کنـد مرا آنچه فاطمه را اذیّت کند [۱۴۳] . اکنون سؤال می‌کنیم که چه اذیّتی بالاتر از اینکه حرف فاطمه‌علیها السلام را رد کنند تا آنکه مجبور شود برای اثبات مدعای خویش شاهد و گواه ارائه دهد، و به طوری که در «صـحیح بخاری» است، حضـرت امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام نزد ابوبکر شهادت داد [۱۴۴] در عین حال ابوبکر ترتیب اثر نداد و چیزی از ترکه رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم را در اختیار فاطمه علیها السـلام قرار نداد، بلی همان عایشه خبر داده است که: بعد از ابوبکر، عمر صدقات مدینه را که متعلّق به رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم بود در اختیار علی‌علیه السلام و عباس قرار داد ولی بقیه ترکه رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم را از فدک و خیبر تحویل نداد [۱۴۵] . آری این امر نشان می‌دهد که صـحّت ادعای حضرت فاطمه‌علیها السلام را قبول داشته‌اند و جای شک و تردید نبوده است در عین حال سخن آن حضـرت را ردّ کرد، و بر فرض که چنین نبوده و آن روایت از رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم نباشـد چه می‌شـد که لااقل مقـداری از ترکه رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم را دراختیار پاره تن او قرار می‌دادند. آیا رسول اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم نهی کرده بود که چیزی به دخترش فاطمه‌علیهـا السـلام بدهنـد؟ آیـا فاطمه‌علیها السـلام این مقـدار حق نـداشت؟ آیا زحمات رسول

اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم این اندازه احترام نداشت؟ بر فرض که ترکه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم متعلق به همه مسلمانان باشد، آیا مسلمانان راضی نبودند که چیزی از آن به فاطمه‌علیها السلام تحویل شود؟ وامّا اینکه تعدادی از اهل سنّت نسبت به برخی از صحابه اظهار محبّت و حتّی برای آنها گریه می‌کنند این است که آنها به قضایا یکسویه نگریسته و تنها به روایاتی که در کتابهای خودشان در فضیلت برخی از صحابه نقل شده است اعتماد می‌کنند.

مناظره

روزی یکی از اهل سنّت با من روبرو شد و پرسید چرا شیعیان نسبت به بعضی از صحابه بی اعتنا هستند. گفتم: لا، نعم، (خیر، بلی) گفت: یعنی چه؟ گفتم: صحابه ای که برای شما تعریف شده است ومعرفی کرده‌اند که مردی با ایمان، بی‌آزار، رحیم ومهربان و خیرخواه بوده است، شیعیان هرگز نسبت به چنین صحابه‌ای بی‌اعتنا نیستند بلکه او رامدح وثنا می‌گویند، اما صحابه‌ای را که فاطمه‌علیها السلام را آزرده و به غضب درآورده به طوری که تا زنده بود با او حرف نزد وشاید سبب اینکه در جوانی و خیلی زود بعداز پدرش از دنیا رفت همین ناراحتی بود. بلی چنین صحابی را دوست نمی‌دارند و نسبت به او بی‌اعتنا هستند. شما هم به عنوان یک مسلمان باید مانند شیعیان باشی، خصوصاً باتوجه به آیه مبارکه قُلْ لَا أَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَی [۱۴۶] . بگو من از شما اجر رسالت جز این نمی‌خواهم که محبّت را در حق خویشاوندان منظور دارید و دوستدار آل محمّدصلی الله علیه وآله وسلم باشید. آن مرد گفت: اذیّت فاطمه‌علیها السلام جایز نیست ولی چنانچه کسی او را اذیّت کند مجوّز بدبینی و بی اعتنایی به او نمی‌شود. درجواب گفتم: آیا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نفرمود: هر کس فاطمه صلی الله علیه وآله وسلم را اذیّت کند مرا اذیّت کرده است؟ گفت: آری، این مطلبی است که صحیح بخاری نقل کرده است. گفتم: آیا خداوند نفرموده است: إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمْ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِیناً [۱۴۷] . آنان که خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم را اذیّت کنند خداوند آنها را در دنیا و آخرت لعن کرده و از رحمت خود دور می‌فرماید و برای آنان عذابی با ذلّت و خواری مهیّا ساخته است. همین که این آیه را خواندم گوش‌هایش را گرفت و با عصبانیت و ناراحتی از من دور شد. آری سبب عدم علاقه شیعه به برخی از صحابه و هم دستان آنها همین قبیل امور است که بعضی از آنها در کتاب‌هایی که نزد اهل سنّت صددرصد صحیح است موجود است و هرگز غرض شخصی، یا عناد و تعصّب ندارند و از روی بی‌اطّلاعی وندانستن هم نیست و باتوجه به آنچه اشاره شد اگر غیر از این بود جای سؤال و اعتراض بود.

ممانعت از رفتن زن‌ها به زیارت اهل قبور

پرسش ۲۹: چرا زنان شیعه به زیارت اهل قبور می‌روند ولی اهل سنّت از ورود زنها به قبرستان بقیع و حجون (ابوطالب) جلوگیری می‌کنند وبین زن و مرد فرق می‌گذارند؟ پاسخ: در فقه شیعه ثابت و محرز است که زیارت اهل قبور برای مرد و زن مستحب است و فرقی بین زن و مرد نیست - البته مشروط بر اینکه بی‌صبری و جزع نکنند - چون غرض از زیارت اهل قبور، عبرت گرفتن و تذکّر و توجه به امر آخرت و طلب آمرزش برای اموات است و در این امر فرقی بین زن و مرد نیست ولی بین اهل سنّت اختلاف وجود دارد. حنبلی‌ها و شافعی‌ها گفته‌اند: زیارت اهل قبور برای زنها مکروه است مطلقاً - چه پیر باشند و چه جوان - مگر اینکه رفتن آنها به زیارت مفسده داشته باشد که در این صورت حرام است. حنفی‌ها و مالکی‌ها گفته‌اند: برای زنان سالمند که خروجشان از منزل مفسده ندارد، زیارت مستحب است و برای زنهای جوان که خروجشان از منزل مفسده دارد حرام است. [۱۴۸] . از این اختلاف که بین چهار مذهب اصلی اهل سنّت وجود دارد معلوم می‌شود آنها دلیل قابل ذکری برای عدم جواز ندارند. ولی بن باز مفتی پیشین عربستان و به تبع او پیروان وی گفته‌اند: زیارت اهل قبور برای زنها جایز نیست و حرام است. [۱۴۹] . دلیل بن باز بر عدم جواز،

روایتی است که در کتابهای غیرمعروف آنها نقل شده، به این مضمون که: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم لعن کرد زنهایی را که قبرها را زیارت کنند. [۱۵۰] . اما این روایت از چند جهت مردود و غیر قابل عمل است: الف - چهار مذهب اصلی اهل تسنّن به این روایت عمل نکرده و طبق آن فتوا ندادهانـد و از آن اعراض کردهانـد و این امر نشان می‌دهـد که روایت از جهت سـند و دلالت تمام نبوده است. ب - «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که به گفته آنها صحیح‌ترین کتابها، بعد از قرآن عزیز و از کتب دست اوّل اهل سنّت است این روایت را نقل نکرده‌اند. ج - در «صحیح بخاری» و «صحیح مسلم» که اصحّ کتب آنهاست روایاتی وجود دارد دالّ بر اینکه در زمـان رسـول خـدا صـلی الله علیه وآله وسـلم زنهـا به زیـارت اهـل قبـور می‌رفتهانـد. در یکی از آن روایـات عایشـه می گویـد: شبی رسـول اللَّه صـلی الله علیـه وآله وسـلم به گمـان اینکه من خـواب رفتهام از منزل خـارج شـد، من همراه او رفتم، آن حضـرت به قبرسـتان بقیع رفت و مقداری ایسـتاد و دعا کرد و برگشت من با عجله برگشـتم منزل [تا آنکه گوید] به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسـلم گفتم: من چگونه اهل بقیع را زیارت کنم؟ فرمود بگو: «السلام علی أهل الدیار من المؤمنین و المسلمین و یرحم اللَّه المسـتقدمین منّا و المسـتأخرین وانّا ان شاء اللَّه بکم لَلاحقون» [۱۵۱] . در روایت دیگر است که: رسـول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم عبور می کرد، زنی را دید که نزد قبری گریه می کند. حضـرت به آن زن فرمود: «از خدا بترس و صابر باش» زن گفت: از نزد من دور شو، مصـیبتی که به من رسـیده است به تو نرسـیده است و آن زن رسول‌اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم را نمی‌شـناخت وقـتی رسول‌اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم رفت به زن گفتند این شـخص رسول‌اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم بود، زن به خانه آن حضرت آمـد و گفت: یـا رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم شـما را نشـناختم، حضـرت فرمود: صبر نزد صـدمه أولی است «انّما الصبّر عند الصّدمهٔ الأولی» [۱۵۲] [روایت را تلخیص کردم.] در صحیح مسلم نیز به این روایت اشاره شده است [۱۵۳] . از این روایت نیز معلوم می‌شود که زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم زنها، کنار قبر می‌رفته و گریه می کرده‌اند و حضرت به آن زن نفرمود چرا کنار قبر آمـدی و او را نهی نکرد بلکه او را امر به صبر و تقوی نمود. همچنین درکتابهـای اهـل سنّت است که: فاطمه زهرا علیها الصـلاهٔ والسّـلام، در زمان پدرش رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم وبعد از آن حضرت به زیارت قبر حمزه و شهدای احد می‌رفت ونماز ودعـا می‌خوانـد وگریه می کرد [۱۵۴] . در وسایـل الشـیعه، کتـاب الحـج، ابـواب المزار، بـاب ۱۲، ضـمن روایـتی است که: فـاطمه زهراعلیها السـلام بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم هر هفته دو مرتبه به زیارت شهدای احد می‌رفت، دوشنبه و پنجشنبه. نیز اهل تسنّن نقل کرده‌اند که: فاطمه‌علیها السلام پس از دفن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مقداری از خاک قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را برداشت و بویید و این اشعار را قرائت فرمود. ماذا علی من شمّ تربهٔ احمد++ أن لایشمّ مدی الزّمان غوالیاً صبّت علیّ مصائب لوانّها++ صبّت علی‌الأیّام صِرْنَ لیالیاً [۱۵۵] . «کسـی که تربت [خوشبوی] حضـرت احمد صـلی الله علیه وآله وسلم را ببوید؛ نیازی نیست که دیگر در طول زمان عطر خوشبوی غالیه ببوید» «مصائب آن چنان سنگینی بر من فرود آمده است که اگر؛ بر روزهـا فروریزد همانـنـد شـبانگاهان تیره و تـار خواهـد شـد» همچنین نقـل کردهانـد که: عایشه در مکّه مکرّمه قبر برادرش را زیارت می کرد [۱۵۶] . و نیز نقـل کردهانـد که عـایشه در حجره‌ای که رسـول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم و ابوبکر مـدفون بودنـد به سـر می‌برده [و قهراً کنـار قبرهـا نماز و دعا می‌خوانـده] تا اینکه عمر را در آنجا دفن کردنـد پس از دفن عمر، عایشه بین قبرها و خودش دیـواری بنـا کرد [۱۵۷] و از عـایشه نقـل کردهانـد کـه گفـت: همیشـه در حجره مقنعـه و پوشـیه‌ام را بر می‌داشـتم «صـورتم را بـاز می‌گذاشـتم» و به لبـاس کم اکتفـا می‌کردم تـا اینکه عمر را دفن کردنـد، پس از دفن عمر دائماً خودم را به لباس محفوظ می‌داشـتم [روسـری و پوشـیه ولبـاسم را به طور کامـل می‌پوشـیدم] تـا وقتی که بین خودم وبین قبور دیواری بنـا کردم. [۱۵۸] . همچنیـن احمد حنبـل نقـل کرده که عـایشه گفت: هنگـامی که داخـل حجره‌ام که رسول اللَّه و پـدرم در آن دفن شـده بود، می‌شـدم، لبـاسم را در می‌آوردم و می گفتم اینها شوهرم و پـدرم می‌باشـند ولی آنگاه که عمر با آنها دفن شـد، پس به خـدا قسم داخل حجره‌ام نشدم مگر این که لباسم را به خودم می‌پیچیـدم به خاطر حیا از عمر. [۱۵۹] . از این قضـیه که خود اهل تسنّن نقل کرده‌اند معلوم می‌شود عایشه

زائر تمـام وقت قبور بوده است، چون زیـارت، حضور عنـد المزور یعنی حضور در کنـار قبر است و معلوم می‌شود نماز و عبادت نزد قبر شـرک و نامشـروع نیست و اینکه عایشه دیوار کشـیده به خاطر این بوده که عمر نامحرم بود و عایشه نمی‌توانست آزادانه و بدون حجاب زنـدگی کنـد. البته عمر تا زنـده بود نامحرم بود و بر عایشه لازم بود خود را از او بپوشانـد نه بعـد از مردن و دفن شدن او، و این کار عایشه مبنای شـرعی نداشـته و نـدارد و زن بایـد از مرد نامحرم زنده شـرم و حیا کند و خود را بپوشاند. همچنین در صـحیح بخاری [۱۶۰] است که: حسن بن حسن بن علی علیهما السـلام، از دنیا رفت، زن او خیمه‌ای روی قبر او زد و تا یکسال آن خیمه سر پا بود، پس از یک سال خیمه برچیده شد سـپس شنیدند، ندا دهنده‌ای ندا داد که آیا گمشده‌شان را یافتند؟ ندا دهنده دیگری پاسخ داد، بلکه نـا امیـد شدنـد، پس بازگشـتند. از این روایت معلوم می‌شود که درصـدر اسـلام حتی یـک زن، آن هم از نزدیکان رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم به مدت یک سال شبانه روز در کنار قبر و روی قبرستان به سر برده و آن را حرام نمی‌دانسته و صحابه و خلفا نیز او را نهی نکرده‌انـد. در هر حال راجع به جواز زیارت اهل قبور برای زنها، گذشـته از آنچه بیان شد، و اکثر اهل سنّت خود نوشـته و پذیرفته‌انـد، هم اکنون همه مسـلمانان شاهـد هسـتند که زنان مانند مردان به زیارت قبر رسول اللَّه‌صـلی الله علیه وآله وسـلم مشـرّف می‌شوند، به زیارت قبر حضـرت زهراعلیها السـلام در مسجد النّبی صلی الله علیه وآله وسلم در کنار حجره آن حضرت و در روضه مبارکه می‌روند و در زمان فعلی (سال ۱۳۸۲ ه ش) شـبانه روز دو نوبت مسجد و قسمتی از روضه مبارکه را برای زیارت زنها اختصـاص می‌دهنـد و حتی زنـان غیر شـیعه ظاهراً دو خلیفه را نیز زیارت می‌کننـد و برای آنها زیارت‌نامه می‌خواننـد، همچنین زنان شیعه وسنّی به طور مرسوم و متعـارف و بـدون هیـچ شـک و شـبهه‌ای برای زیـارت قبور ائمه بقیع‌علیهم السـلام و سایر مـدفونین در قبرسـتان بقیع پشت بقیع حاضـر وماننـد مردها زیارت می‌خوانند. همچنین به زیارت شـهدای احد می‌روند. اکنون از اهل تسـنّنی که معتقدنـد رفتن زنها به زیارت اهل قبور جایز نیست واجازه ورود آنها را به قبرسـتان بقیع و ابوطالب نمی‌دهنـد و می‌گویند رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم زنانی را که به زیارت قبور بروند لعن کرده است سؤال می‌کنیم آیا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم این حکم را به دختر و همسـرش نفرموده بود؟ آیا آنها حکم را می‌دانستند و مخالفت می‌کردند؟ آیا العیاذ باللَّه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسـلم دختر و همسـر و تمام زنهایی را که به زیارت او یا به زیارت مـدفونین در بقیع و شـهدای احـد رفته و می‌روند مورد لعن قرار داده است؟ هرگز. خداونـد همه مسـلمانان را از سـخت گیری‌هـای افراد کـوته‌بین و بی‌دانش و بی‌توجّه به تمـام آنچه درتـاریخ اسلام رخ داده است نجات دهد آمین رب العالمین.

سرچشمه اختلافات

اشاره

پرسش ۳۰: چراما شیعیان با «اهل تسـنن» اختلاف پیـدا کرده‌ایم و سرچشـمه اختلاف کجا و از چه زمانی شـروع شـده است؟ پاسخ: سرچشـمه اختلاف و زمان پیـدایش آن بحسب ظاهر از آن وقتی است که رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم در بستر بیماری و در حـال احتضـار بود و عـدّه‌ای از رجال که در بین آنها عمر بن خطاب نیز بود، نزد آن حضـرت جمع بودنـد. در صـحیح بخاری هفت روایت با انـدک تفاوتی نقل شـده که: رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم در آن حال بیماری فرمود: بیاییـد و کاغـذی بیاوریـد تا چیزی برای شـما بنویسم که بعـد از آن هرگز گمراه نشوید، عمر بن خطاب گفت: درد بر رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم غلبه کرده است و کتاب خـدا نزد ما موجود است و همان کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، همین که عمر این حرف را زد، بین حاضـرین اختلاف افتاد و کار به نزاع و خصومت کشـید و هر کس چیزی می‌گفت، برخی می‌گفتند کاغذ بیاوریم تا رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم بنویسد و برخی حرف عمر را می‌زدند و همهمه و سر و صدا بالا گرفت، حضرت فرمود: «قُومُوا عَنّی» از نزد من برخیزید

و دور شوید، سزاوار نیست نزد من با هم نزاع کنید، ابن عباس خارج شد و سخت گریه می‌کرد و می‌گفت: همه مصیبتها از اینجا شروع شد که نگذاشتند رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نامه بنویسد و بین او و نوشتن نامه حائل شدند. این روایت در صحیح بخاری در هفت مورد با کمی تفاوت آمده است. ۱ - در کتاب «العلم» [۱۶۱] با جمله: قال عمر: ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم غلبه الوجع و عندنا کتاب اللّه حسبنا، فاختلفوا... آمده است. «عمرگفت درد بر پیامبر غلبه کرده و کتاب خدا نزد ما موجود است و کفایت می‌کند ما را پس بین حاضرین اختلاف افتاد.» ۲ - در کتاب «الجهاد و السیر» [۱۶۲] آمده است. در این روایت است که: «ابن عباس زیاد گریه کرد بطوری که ریگها از اشک چشم او تَر شد» نیز در این روایت است که حاضرین با هم نزاع کردند: «فتنازعوا». ۳ - در کتاب «الجزیهٔ و الموادعهٔ» [۱۶۳] آمده و این روایت شبیه روایت قبل است. ۴ - در کتاب «المغازی» [۱۶۴] آمده است این روایت و روایت دوم با کمی اختلاف نقل شده است. ۵ - در کتاب «المغازی» [۱۶۵] آمده و شبیه روایت دوم است. ۶ - در کتاب «المرض» [۱۶۶] آمده و در این روایت است که: «لمَّا حُضِرَ رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب، قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم «هَلُّمَ اکتب لکم کتاباً لاتضلّوا بعده» فقال عمر: ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قد غلب علیه الوجع و عندکم القرآن حسبنا کتاب اللّه فاختلف اهل البیت فاختصموا...» ۷. در کتاب «الاعتصام بالکتاب و السنهٔ» [۱۶۷] آمده است، این روایت مانند روایت قبل است. در اینجا از باب نمونه یکی از آن روایات را عیناً می‌آورم. عن ابن عباس قال: «لمَّا حُضِرَ النّبی صلی الله علیه وآله وسلم و فی البیت رجال فیهم عمر بن الخطاب، قال: «هَلُّمَ اَکتُب لکم کِتاباً لَنْ تَضِلُّوا بَعدَه» قال عُمر: إنَّ النّبی صلی الله علیه وآله وسلم غَلَبَه الوَجَع و عِنْدَکُم القُرآنُ، فحسبُنا کتابُ اللّه. و اختلفَ اَهْلُ البَیتِ. اخْتَصَمُوا، فَمنهم من یقول: قَرِّبُوا یَکتب لکم رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم کتاباً لن تَضِلُّوا بَعْدَه، و منهم مَن یقولُ ما قالَ عُمر، فَلَمَّا اَکثَروا اللَّغَطَ [۱۶۸] وَ الاخْتلافَ عند النَّبی صلی الله علیه وآله وسلم قال: «قُومُوا عَنّی» قال عُبیدُ اللّه: فکان اِبْنُ عَبّاسٍ یَقولُ: اِنَّ الرَّزیَّهَ کُلَّ الرَّزیَّهِ ما حالَ بَینَ رَسُول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و بَیْنَ اَن‌یکتُب لَهُم ذلک‌الْکِتابَ مِنْ اِخْتِلافِهِم ولَغَطِهِم.» [۱۶۹] . ابن عباس گفت: وقتی رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم در حال احتضار بود، و در خانه [آن حضرت] مردانی بودند و در بین آنها عمر بن الخطاب نیز حضور داشت، رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: بیایید بنویسم برای شما نوشته‌ای که بعد از آن گمراه نشوید، عمر گفت: درد بر رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم غلبه کرده و نزد شما قرآن هست، پس کتاب خدا ما را کفایت می‌کند، و کسانی که در خانه بودند اختلاف کردند، با هم خصومت و دشمنی کردند، پس برخی می‌گفتند: بیاورید تا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم کتابی بنویسد، که بعد از آن گمراه نشوید، و برخی حرف عمر را می‌زدند، پس وقتی همهمه و سر و صدا را زیاد کردند ونزد آن‌حضرت‌اختلاف نمودند، رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «از نزد من برخیزید» عبیداللّه [راوی حدیث]گوید: پس ابن عباس می‌گفت: بدرستی که مصیبت و همه مصیبتها آن است که حائل شد بین رسول‌اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و بین اینکه برای آنها آن نوشته را بنویسد از جهت اختلاف آنها و همهمه و سر و صدای آنها. این روایات در صحیح‌ترین کتابهای اهل تسنن موجود است. [۱۷۰] و به چند مطلب بسیار مهمّ و غیر قابل انکار دلالت دارند: اول اینکه: رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم کسانی را که دور بسترش جمع بودند و همه مسلمانان را در معرض ضلالت و گمراهی می‌دید و به حاضرین خطاب کرد و فرمود: بنویسم تا شما هرگز گمراه نشوید. «لن تضلّوا ابداً». دوم اینکه: وقتی نامه رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نوشته نشد، قهراً حاضرین یعنی کسانی که گرد بسترش جمع بودند از ضلالت و گمراهی مصون نماندند، چون آنچه طبق فرموده آن حضرت آنها را از گمراهی نجات می‌داد همان نامه بود که نوشته نشد. سوم اینکه: اختلاف در همان جلسه و از همان زمان شروع شد. «فاختلفوا». چهارم اینکه: نزاع و کشمکش و خصومت و دشمنی از همان موقع و در همان جلسه شروع شد. پنجم اینکه: حرف عمر و سر و صداها پس از آن، چنان رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم را با آن حال بیماری، ناراحت کرد که فرمود: از نزد من بروید و آنان را طرد کرد، «قُومُوا عنّی». ششم اینکه: ابن عباس که خود حاضر و ناظر ماجرا بود و از سویی اهمیّت آن نوشته را می‌دانست و می‌فهمید شدیداً از وضع

پیش آمده گریه می‌کند و از حوادث تلخ و تأسف باری که بعدها دامن گیر اسلام و مسلمانان می‌شود ناراحت است و تصریح می‌کند که همه گرفتاریها، همه مصیبتها از حائل شدن بین رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و نوشتن آن حضرت بوجود آمد. بنابراین به نظر می‌رسد، سرچشمه همه اختلافات و خصومتها، که بین مسلمانان رخ داد از همین‌جا سرچشمه گرفته است.

به این مناظره توجه فرمایید

روزی یک نفر از سلفی‌ها بطور اهانت‌آمیزی خطاب به این جانب گفت: همه شما در ضلالت و گمراهی هستید و تقصیر با علما و بالخصوص شیخ کلینی صاحب اصول کافی و مجلسی صاحب بحار است. گفتم: از رحمت خدا دور باد کسی که باعث ضلالت و گمراهی مسلمانان شد. بعد گفتم: تو حاضری کسی را که سبب ضلالت و گمراهی مسلمانان شد بشناسی و از او بیزاری بجویی؟ گفت: البته که حاضرم. گفتم: صحیح بخاری را قبول داری و تمام روایات او را صحیح می‌دانی؟ گفت: بلی ما صحیح بخاری را بعد از قرآن صحیح‌ترین کتابها می‌دانیم و همه روایات آن درست و صحیح است. گفتم: به صحیح بخاری مراجعه کن، هفت روایت نقل کرده مبنی بر اینکه رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم در همان بیماری که از دنیا رفت، به عدّه‌ای که دور بسترش جمع بودند فرمود: کاغذ بیاورید تا چیزی بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید، یک نفر از حاضرین گفت: درد بر رسول اللَّه‌غلبه کرده است و قرآن برای ما کفایت می‌کند و این حرف سبب شد بین حاضرین اختلاف و نزاع بوجود آمد و سرانجام رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: برخیزید بروید و نامه نوشته نشد، گفتم: آیا حاضر هستی این شخص را که در این روایات معرفی و نام برده شده شناسایی و از او تبرّی جویی؟ آیا طبق این روایات سبب ضلالت جمعی از مسلمانان همان شخص نشد؟ آیا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در صدد نبود چیزی بنویسد که امتش در ضلالت و گمراهی نیفتند؟ او ساکت ماند و حرفی نزد، گفتم: برو کتاب صحیح بخاری را مطالعه کن تا بر تو معلوم شود منشأ ضلالت چه کسی بوده است. آیا مرحوم کلینی یا مرحوم مجلسی یا دیگر علمای شیعه هستند یا آن کسی است که شما به او دل بسته‌اید. گفت: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم می‌توانست بعد از رفتن آن عدّه، کاغذ بطلبد و نامه را بنویسد چرا چنین نکرد؟ گفتم: آن کس که گفت: درد بر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم غلبه کرده و مانع نوشتن نامه شد، بذر شبهه را پاشید و بر فرض که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بعد از رفتن آن عدّه، نامه‌ای می‌نوشت، می‌گفتند نامه و نوشته اعتبار ندارد و رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم این نامه را در حال عادی «و العیاذ باللَّه» در کمال عقل ننوشته است و نمی‌گذاشتند به آن عمل شود. سرش را به زیر انداخت و حرفی نزد.

مناظره دیگر

با دو نفر دیگر صحبت از اختلاف مسلمانان و آثار سوء آن شد و من اشاره به همین روایت کردم و گفتم: شما اهل تسنن ما «شیعیان» را رافضی و گمراه می‌دانید اما نمی‌گویید و از بزرگانتان سؤال نمی‌کنید که چه کسی بذر گمراهی و اختلاف را پاشید، چه کسی از نوشتن نامه توسط رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم جلوگیری کرد؟ گفتند: چنین نیست و نفرین کردند کسی را که در بین مسلمانان بذر اختلاف بپاشد. اینجانب نیز آمین گفتم، سپس گفتم: پس به صحیح بخاری باب «قول مریض» «قوموا عنی» و غیر آن مراجعه کنید و ببینید در کنار بستر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم چه کسانی بودند و چه گفتند و چه کسی سبب شد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نامه‌ای که می‌خواست بنویسد، ننوشت و چرا ابن عباس گریه کرد؟ در اینجا متوجه قضیه شدند و گفتند: بالاخره مسلمانان باید به کتاب خدا و به سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عمل کنند و اینها هم در اختیار ما است. گفتم: اولاً ما «شیعیان» همین حرف را می‌زنیم و می‌گوییم و معتقدیم که باید به کتاب خدا و به سنت رسول خدا - که از طریق اهل بیت آن حضرت ثابت و محرز شده - عمل کرد، ولی این حرف بر خلاف حرف عمر است که گفت «حسبنا کتاب اللَّه» کتاب خدا

ما را کفایت می کند، یعنی نیازی به نوشته رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم نداریم. ثانیاً اگر حرف عمر درست بود و کتاب خدا کفایت می کرد پس چرا اختلاف بوجود آمد؟ چرا مسلمانان بلکه خود صحابه گرفتار جنگ با یکدیگر شدند؟ مگر علی ابن ابی‌طالب‌علیه السلام از صحابه و خلیفه رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نبود؟ مگر طلحه و زبیر و معاویه از صحابه نبودند؟ مگر عایشه همسر رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نبود؟ مگر رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را همراهش برد؟ علاوه بر اینها اگر کتاب خدا - قرآن - کفایت می کرد، پس چرا شما خود را اهل سنت می‌دانید؟ گفتند: بالاخره هر چه بوده و هر چه واقع شده ما فعلاً نباید به مسلمانان صدر اسلام بد بگوییم چون آنها مسلمان و گوینده لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم بوده‌اند. گفتم: اگر بدگویی به گوینده لا اله الا اللّه محمد رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم جایز نیست پس چرا شما اهل تسنن به اندک چیزی به شیعه بد می گویید، به محض اینکه می‌خواهند طبق فقه خودشان بر چیزی که سجده صحیح است، سجده کنند آنان را مشرک می‌خوانید، آنان را که ایرانی هستند مجوسی می‌خوانید؟ گفتم: شما نباید به برخی از اعمال شیعه نگاه کنید که طبق مذهبتان جایز نیست و نباید فوراً حکم به شرک و کفر شیعه بکنید، بعد گفتم: برخی اعمال است که در فقه شیعه جایز است، برخی حتی مستحب است، مانند نماز خواندن در کنار قبور ائمه معصومین‌علیهم السلام ولی طبق فقه و نظر برخی از شما جایز نیست، شما چرا بدون بررسی و به محض اینکه چنین اعمالی را از شیعه دیدید، آنان را مشرک و کافر می‌خوانید؟ چرا در مدارس شما به بچه‌ها و جوانها تعلیمات ضد شیعه می‌دهند، بطوری که وقتی ما را می‌بینند با چشم دشمنی و بغض و کینه بما نگاه می کنند، چرا در این موارد که برخی اعمال از شیعه و خصوصاً از ایرانیها می‌بینید دلیل و وجه آنرا سؤال نمی کنید؟ در اینجا احساس شرمندگی کردند و گفتند: جایز نیست به مسلمان تهمت زد و در فهم آیات هم باید به شأن نزول آنها مراجعه کرد. گفتم: پس بدانید اگر بنا باشد به ظاهر نگاه کرد و قضاوت نمود ما هم می‌توانیم به ظاهر نگاه کنیم و حرف بزنیم. سپس گفتم: در صحیح مسلم است که: وقتی سوره مبارکه جمعه نازل شد و رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم این آیه را قرائت فرمود: وَ آخَرینَ مِنهُم لَمَّا یَلْحَقُوا بِهِم [۱۷۱] . و [نیز بر جماعتهایی] دیگر از ایشان که هنوز به آنها نپیوسته‌اند. مردی از حاضرین گفت: یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم مراد از آخرین، در این آیه چه کسانی هستند؟ آن حضرت جواب او را نداد، باز سؤال کرد، حضرت جواب نداد، باز سؤال کرد، حضرت فرمود: سلمان فارسی حاضر است؟ پس دست مبارک خود را بر سلمان گذارد و فرمود: اگر ایمان در ثریّا باشد مردانی از اینها به آن دست می‌یابند «فوضع النبی صلی الله علیه وآله وسلم یده علی سلمان ثم قال: لو کان الایمان عند الثریّا لناله رجال من هولاء.» [۱۷۲] . علاوه بر این آیه، در همین کتاب از ابو هریره نقل کرده که رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «لو کان الدین عند الثریا لذهب به رجل من فارس (او قال) من ابناء فارس حتّی یَتَناوَلَهُ» اگر دین نزد ثریا باشد مردی از فارس (یا) از فرزندان فارس به آن دست می‌یابد [۱۷۳] . گفتم: صحیح مسلم که این دو روایت را نقل کرده چاپ ریاض و در عربستان منتشر شده و در هتل موجود است اگر قبول ندارید بروم کتاب را بیاورم، گفتند: قبول داریم و صحیح است. گفتم: پس ایرانیها نه تنها مذموم نیستند بلکه ممدوح و مورد تأیید خداوند و رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم هستند خندیدند و گفتند: همه اینها صحیح است اما ایرانیها کارهایی می کنند که در دین نیست ونباید انجام دهند مانند: گنبد و بارگاه روی قبور ساختن، در کنار قبور نماز خواندن، شمع روشن کردن، دخیل بستن و... گفتم: اوّلاً این کارها شرک و کفر نیست، بلکه برخی از این اعمال در فقه شیعه مستحب است، ثانیاً این قبیل اعمال اختصاص به شیعیان ندارد، مسلمانان مصر که اهل تسنن هستند روی قبور بزرگان دین، ساختمان ساخته‌اند مسلمانان شام، لبنان، عراق و غیر اینها همه یا اکثر آنها اهل تسنن هستند و چنین اعمالی را دارند و انجام می‌دهند، چرا شما همه حمله‌ها و تهمتها را متوجه شیعه و ایرانیها نموده‌اید؟ گفتند: در واقع تقصیر با بزرگان ما است که حقایق را آنطور که هست نمی گویند و تنها همین کارهای شیعه را که تنها در فقه گروهی خاص بدعت و حرام است به مردم می گویند و ما تقصیر نداریم و با عذر خواهی خداحافظی کردند و بعد هم هر وقت آنها را می‌دیدم سلام و تعارف می کردیم و با گرمی برخورد داشتیم و الحمد للّه.

گفتن «یا رسول الله» و «یا علی» و... شرک است

اشاره

پرسش ۳۱: چرا ما «شیعیان» وقتی می گوییم یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و یا علی‌علیه السلام و مانند اینها اهل تسنن به ما اعتراض می کنند و می گویند صدا زدن کسی که از دنیا رفته شرک است و فقط باید خدا را خواند و فقط گفتن یا اللَّه بی اشکال است؟ پاسخ: منشأ و اصل این اعتراض و این تهمت، حرف ابن تیمیه وبن باز است که‌گفته‌اند: صدازدن وخواندن اموات شرک و کفر است: «و دعاء الاموات... من الشرک باللَّه و الکفر به» [۱۷۴] ولی اوّلاً ملاک اسلام و مسلمان بودن انسان گفتن شهادتین است، یعنی کسی که شهادتین را به زبان جاری کرد مسلمان است و جان و مالش محترم می‌باشد و به این چیزها از اسلام خارج نمی‌شود. در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که: «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم اُمِرتُ أن اقاتل الناس حتّی یقولوا: «لا اله الا ـ اللَّه» فمن قال «لا ـ اله الا ـ اللَّه» عَصَمَ منّی ماله و نفسه الا بحقّه و حسابه علی اللَّه» [۱۷۵] . رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: من مأمور شدم با مردم جنگ کنم تا بگویند: «لا اله الا اللَّه» پس کسی که «لا اله الا اللَّه» گفت، مال و جانش مصون است مگر کاری بکند که مستحق مجازات شود. [مانند ظلم به غیر یا قتل نفس محترمه]. و حساب او با خدا است. همین روایت با سندهای مختلف در صحیح مسلم از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم آمده است. [۱۷۶] . ثانیاً در صحیح بخاری است که: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در جنگ بدر امر فرمود اجساد بیست و چهار نفر از کشته شده‌های قریش را در چاهی از چاه‌های بدر ریختند و آن حضرت پس از سه روز در حالی که اصحاب همراه بودند، تشریف آورد کنار آن چاه ایستاد و یکایک آنها را به اسم و اسم پدر صدازد و فرمود: یا فلان پسر فلان، یا فلان پسر فلان آیا مسرور نمی‌شدید اگر اطاعت خدا و رسول خدا را می‌نمودید؟ بدرستی که ما حقانیت آنچه را خدا بما وعده داده بود یافتیم، آیا شما حقانیت آنچه را خدا به شما وعده داده بود یافتید؟ عمر گفت: یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم با اجساد بی روح صحبت می کنی؟ حضرت فرمود: قسم به آن کسی که جان محمد در دست او است، شما در شنیدن آنچه من می گویم، شنواتر از آنها نیستند. [یعنی همانگونه که شما زنده‌ها صدای مرا می‌شنوید آنها نیز می‌شنوند] «انّ نَبیّ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم اَمَرَ یومَ بَدرٍ بأربعَةٍ و عشرین رجُلًا مِن قُریش فَقُذفُوا فی طَویٍّ مِنْ أطْواءِ بَدْرٍ خَبیث مُخْبِثٍ، وکان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثَلاث لیالٍ... ثم مشی و تبَعهُ اَصحابُه... حتی قامَ علی شفةُ الرَّکّی فَجَعَلَ یُنادیهم بأسمائهم وَ أسماء آبائهم، یا فُلان بن فُلان، و یا فُلان بنَ فلانٍ، أیَسرُّکُم أنکّمُ اَطَعْتُمُ اللَّه و رَسُولَهُ؟ فانّا قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدنا رَبُّنا حقّاً فَهَل وَجَدْتُم ما وَعَدَ رَبُّکُمْ حقّاً؟ قال: فَقالَ عُمر: یا رسولَ اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم ما تُکَلّم من اَجساد لا اَرواحَ لَها، فقال رَسُول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم «وَ الّذی نفس مُحّمدٍ بِیَدِهِ ما اَنْتُمْ بِاَسْمَعَ لِما اَقُولُ مِنْهُم» [۱۷۷] . همین مطلب را در چند روایت دیگر با این عبارت نقل کرده که: «ثم قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم: انهّم الآن یَسمَعُون ما اقُول». رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم کنار چاه بدر ایستاد و فرمود: آنها الآن آنچه من می گویم می‌شنوند. همچنین رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در زیارت اهل قبور، اموات را صدا زد و خطاب به آنها فرمود: «السلام علیکم یا اهل القبور، یغفر اللَّه لنا و لکم، انتم سلفنا و نحن بالاثر»؛ [۱۷۸] «سلام بر شما ای اهل قبور خداوند ما و شما را بیامرزد شما پیش از ما بدرود حیات گفتید و ما به دنبال شما می‌آییم.» نیز نقل کرده‌اند که عبداللَّه پسر عمر در زیارت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر گفته است: «السلام علیک یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم السلام علیک یا ابابکر، السلام علیک یا ابتاه» [۱۷۹] . ثالثاً همه مسلمانان در سراسر جهان در تشهد تمام نمازهایشان، می گویند: «السلام علیک ایّها النبی و رحمة اللَّه...» یعنی: سلام بر تو یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم. اگر بنا باشد گفتن یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم، یا علی‌علیه السلام، یا حسن‌علیه السلام و یا حسین‌علیه السلام و مانند اینها شرک باشد، اگر بناباشد صدا زدن اموات حرام و موجب شرک و کفر بشود باید العیاذ باللَّه‌گفته شود صدا زدن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله

وسلم کشته شده‌های قریش را و صدا زدن اهل قبور را نباید انجام می‌داد، عبداللَّه عمر که گفت یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم یا ابابکر، یا ابتاه، و آنها را صدا زد – طبق گفته ابن تیمیه و بن باز – مشرک است. همچنین همه مسلمانان که در تشهد نمازها از دور و نزدیک رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را مخاطب قرار می‌دهند و به او سلام می کنند، و می گویند: «السلام علیك ایها النبی» سلام بر تو یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم همه العیاذ باللَّه مشرك و كافر هستند.

مناظره کوتاه

در صحن مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد از نماز، صورت به سمت مرقد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم گفتم: السلام علیك یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم، یک نفر کنارم بود، گفت: چرا با این فاصله زیاد یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم گفتی؟ از فاصله زیاد، صدا زدن و یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم گفتن جایز نیست؟ گفتم: مگر تو همین جا در تشهد نمازت نگفتی، السلام علیك ایها النبی و رحمهٔ اللَّه؟ گفت: آری. گفتم: آیا معنای یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم با معنای یا أیها النّبی فرق می کند؟ کمی فکر کرد و گفت: خیر فرقی نمی کند. گفتم: پس چرا اعتراض کردی؟ چرا گفتی جایز نیست؟ گفت: ببخشید و رفت. البته گاهی می گویند اموات نمی‌شنوند، گاهی می گویند صدا زدن آنها عبادت آنها است، ولی پاسخ همان است که از فعل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و از کتابهای معتبر نزد خودشان نقل کردم و هرگز کسی با گفتن یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و یا علی‌علیه السلام و مانند اینها قصد عبادت و پرستش آنان را ندارد. از همه اینها گذشته اهل تسنن، حتی خود ابن تیمیه و بن باز اعتراف کرده‌اند که‌اموات سلام‌زائر رامی‌شنوندوخداوند روح آنهارابه‌آنها بازمی گرداند تاجواب‌سلام‌زائرین‌خودرا بدهند. [۱۸۰] . در عین حال همین ابن تیمیه و بن باز در جای دیگر گفته‌اند: صدا زدن اموات، عبادت اموات است و موجب شرک و کفر است. [۱۸۱] . اما همان گونه که قبلاً گفته شد کدام مسلمان است که اموات را عبادت کند؟ کدام مسلمان است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم یا علی‌علیه السلام یا دیگر ائمه علیهم السلام را بعنوان خالق، رازق، شفا دهنده و ربّ و معبود، صدا بزند و او را بخواند؟ خلاصه باید به آنها گفت: معنای شرک این است که کسی را در عرض و ردیف خدا بدانی، اما کسی که در طول دیگری کار می کند، مثل شاگرد نسبت به استاد، شریك او محسوب نمی‌شود. در خارج مسجد النبی شنیدم یك نفر از آنها (ظاهراً افغانی بود و در مدارس مدینه درس می‌خواند) به یك نفر ایرانی می گفت: شما می گویید «یا علی‌علیه السلام» و علی‌علیه السلام را خدا می‌دانید و از او چیز می‌خواهید، ایرانی دستش را به سمت آسمان بالا برد و اشاره کرد و گفت: آن علی که بگوید من خدا هستم، من چنین علی را اصلاً قبول ندارم، اینجانب دیدم آن مرد ایرانی با صدای بلند جواب او را داد لذا توقف نکردم.

مناظره مفصل

یك نفر از آنها به اینجانب گفت: شیعیان، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه بقیع علیه السلام را عبادت می کنند و رو به قبر آنها می‌ایستند و دست به دعا بلند می کنند و از آنها حاجت می‌طلبند، شفای بیمارانشان رامی‌طلبند، و سایر حاجاتشان را از آنها می‌خواهند. گفتم: شیعیان می گویند: «اِنَّ صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للَّه رب العالمین»؛ «همانا نمازم و پرهیزگاری و عبادتم و زندگی و مرگم برای خداوند، پروردگار عالمیان است.» نیز شب‌های جمعه دعای کمیل می‌خوانند و می گویند «الهی و ربی من لی غیرك أسئله كشف ضریّ و النظر فی أمری»؛ «ای خدای من و ای پروردگار من جز تو كه را دارم كه رفع گرفتاری و توجه در كارم را از او درخواست كنم.» همچنین در ضمن دعاهایشان آیه شریفه «اَمّن یجیب المضطرّ إذا دعاه و یكشف السوء» [۱۸۲] می‌خوانند [۱۸۳] . و تو چگونه چنین تهمتی را به شیعه می‌زنی؟ بیا ایران، خراسان و ملاحظه كن مسجد بزرگ گوهرشاد جلو مرقد امام رضاعلیه السلام ساخته شده و در تمام اوقات نماز، هزاران زن و مرد، پیر و جوان به نماز می‌ایستند در حالی كه قبر مقدس امام

رضاعلیه السلام پشت سر آنها قرار گرفته است. هرگز شیعه امامان معصوم خود را عبادت نکرده و نمی‌کند و اینکه گاهی رو به قبر آنها دست به دعا بر می‌دارند. اوّلاً در کتابهای زیارتی آمده که مستحب است بعد از زیارت برای دعا رو به قبله کنند و دست به دعا بر دارند، ولی توجه ندارند، ثانیاً در صورتی هم که رو به قبر ایستاده، دست به دعا بلند کنند، این طور نیست که از صاحب قبر و از غیر خدا حاجت بخواهند بلکه در همان حال نیز از خدا حاجات خود را می‌طلبند و اگر هم از رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم یا از ائمه‌علیه السلام بخواهند، بعنوان واسطه و وسیله می‌خواهند، یعنی از آنها می‌خواهند که آنها از خداوند متعال بخواهند دعایشان مستجاب و حاجاتشان را برآورد و هیچ یک از شیعیان و پیروان اهل بیت‌علیهم السلام معتقد نیستند که شخص رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم یا ائمه‌علیه السلام حاجتشان را برآورده می‌کند یا بیمارشان را شفا می‌دهد بلکه همگی معتقدند که شفا و نصرت و تمام امور و تمام خیرات بدست خداوند متعال است. گفت: مشرکین نیز بتها را واسطه قرار می‌دادند و الَّذِینَ اتَّخَذوا مِنْ دُونه اَولیاءَ ما نَعبدُهُم اِلّا لِیُقَرِّبُونا اِلی اللَّه زُلْفاً [۱۸۴] . آنانکه غیر خدا را [چون بتان] بدوستی و پرستش گرفتند و گفتند ما آن بتان را نمی‌پرستیم مگر برای اینکه ما را هر چه بیشتر به درگاه خدا نزدیک گرداند. و شیعیان هم امامان خود را واسطه قرار می‌دهند که آنان را بخدا نزدیک کنند. گفتم: جواب تو را خود آیه داده است و فرق آنها را با شیعه با جمله «وما نعبدهم» بیان فرموده است، زیرا آیه شریفه فرموده است: مشرکین بتها را پرستش و عبادت می‌کرده‌اند. و شرک آنها بجهت عبادت کردن بتها بوده است ولی شیعیان هرگز غیر خدا را عبادت و پرستش نمی‌کنند، و برای امامان خویش هرگز سجده نمی‌کنند، روزه نمی‌گیرند، نذر نمی‌کنند و.... بعد گفتم: اگر شما فقط یک کتاب فقهی یا یک رساله عملی فقهای شیعه را می‌دیدی هرگز چنین حرفی نمی‌زدی، زیرا در تمام کتابها و رساله‌های عملی شیعیان است که نماز باید قربةً الی اللّه خوانده شود، و الا باطل است، روزه، حج، زکات، صدقات، نذر و سایر عبادات، باید به قصد قربت وللّه انجام شود و در غیر این صورت باطل است. گفت: ما ظاهر برخی اعمال شیعه و گفته‌های آنها را می‌بینیم و بما هم گفته‌اند، شیعیان بجای یا اللّه، یا علی می‌گویند و بجای اینکه از خدا مدد بطلبند از علی و حسین و ابوالفضل مدد می‌طلبند. گفتم: اوّلاً صدا زدن آنها هرگز عبادت کردن آنها نیست زیرا عبادت به معنای تذلّل و تعظیم در برابر غیر است بقصد اینکه او ربّ و پروردگار و خالق و رازق است و شیعه هرگز در برابر غیر خدا تذلل و تعظیم به این قصد نمی‌کند و تو خود هم این معنا را از اعمال و دعاهای شیعیان می‌فهمی، بعد گفتم: شب جمعه دعای کمیل می‌خوانند، در ماه مبارک رمضان دعای افتتاح و ابوحمزه می‌خوانند، شبهای قدر دعای جوشن کبیر می‌خوانند که صد بند و در هر بند یک بار می‌گویند: «سبحانک یا لا اله الا انت، الغوث الغوث خلّصنا من النار یا رب» و این دعاها در مفاتیح الجنان موجود است. گفت: بما گفته‌اند شیعیان خلفای راشدین را سب و لعن می‌کنند، آیا این حرف صحیح است؟ گفتم: اوّلاً در روایات شیعه از شتم و سبّ و لعن مؤمن نهی شده است و ائمه ما «شیعیان» فرموده‌اند: اگر کسی شخصی را لعن کند، آن لعن می‌رود به سمت آن شخص، پس چنانچه لعن او بجا و بمورد بوده و او استحقاق لعن داشته است مانعی ندارد «صَدَر مِن اَهْلِهِ وَ وَقَعَ فِی مَحَلِّه» ولی اگر لعن آن شخص بجا نبوده و او استحقاق نداشته است، لعن بر می‌گردد به خود لعن کننده [۱۸۵] و لذا این مسائل موجب حکم خاص و اعتراض و چون و چرا نمی‌شود. ثانیاً بگو بدانم آیا علی بن ابیطالب علیه السلام از خلفای راشدین و از اهل بهشت هست یا خیر؟ گفت: البته که او از اهل بهشت و از خلفای راشدین است. گفتم: پس چرا معاویه او را دشمن می‌داشت، چرا با او جنگ کرد و چرا معاویهٔ بن ابی سفیان مردم را بخاطر اینکه علی بن ابیطالب صلی الله علیه وآله وسلم را سبّ نمی‌کردند مؤاخذه می‌کرد و امر می‌کرد که آن حضرت را سبّ کنند. «قال: اَمَرَ معاویهٔ بن ابی سفیان سعداً فقال: ما مَنَعَک اَن تَسُبَّ اَبَا التراب؟» [۱۸۶] . همچنین چرا آل مروان که حاکم مدینه منوره شدند به صحابه رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم امر می‌کردند که علی بن ابیطالب علیه السلام را شتم و لعن کنند. «اُستُعمل عَلی المدینهٔ رجل من آل مروان: قال: فدعا سَهلَ بن سعد، فأمره أن یشتم علیّاً، قال: فَأبی سَهْل. فقال له: اَمَّا اذا اَبَیْتَ فَقُل: لَعَن اللَّه اَبا التُّرَابِ. فقال سهل...» [۱۸۷] . آیا سبّ و لعن علی علیه السلام از شرک و کفر بدتر است یا نیست؟ ثالثاً: آنچه مسلّم و قطعی است سبّ و لعن

مؤمن و اهل بهشت حرام است و هیچ مسلمانی حاضر به سبّ و لعن اهل بهشت نمی‌شود و لذا شیعه، معاویه و آل مروان را به همین جهت که سبّ و لعن علی‌علیه السلام را نمودند و با او دشمنی کردند، قبول ندارد و نسبت به آنها بدبین است. گفت: چنین روایتی نیامده که معاویه سبّ کرده باشد، یا آل مروان چنین امر و دستوری داده باشند. گفتم: صحیح مسلم را مطالعه کن تا به تو ثابت شود. گفت: نگاه می‌کنم ولی صحت این مطلب خیلی بعید است. گفتم: در جایی که در بصره با آن حضرت جنگ کردند، در صفین با او جنگ کردند در نهروان با او جنگ کردند و سرانجام هم در مسجد او را شهید کردند سبّ و لعن او بر آنها امری سهل و غیر مستبعد است. در اینجا سر به زیر انداخت و گفت: من این مسأله را حتماً پی‌گیری می‌کنم. گفت: در کتابی خواندم که شیعیان بُزِ زَرْد رنگی را می‌آورند و دورش حلقه می‌زنند و او را به عنوان امّ المؤمنین عایشه توهین و مسخره می‌کنند، این داستان تا چه اندازه صحت دارد؟ گفتم: یکی از تهمت‌هایی که به شیعیان زده و در کتابها نوشته‌اند همین مطلب است که من هم در کتابهای ضدّ شیعه دیده‌ام ولی روح شیعه از چنین قضیه‌ای اطلاع ندارد و می‌توانی از هر ایرانی که اینجا هست سؤال کنی و این قضیه کذب است. چون صحبت طولانی شده خسته شدم، اگر مطلب دیگری هست بماند برای فردا، گفت: بلی چند سؤال دیگر دارم که مایل هستم بدانم، گفتم: وعده ما و شما فردا بعد از نماز ظهر، در همین مکان و خداحافظی کردیم و رفتیم. روز بعد با یک نفر آمد و گفت: این آقا رفیق من است و او هم چند سؤال دارد، گفتم: مانعی ندارد، گفت: برویم گوشه‌ای از مسجد که رفت و آمد نباشد، رفتیم جای خلوت و پس از احوال پرسی اولین سؤال آنها این بود: چرا شیعیان از خاک کربلاـ شفا می‌طلبند و آنرا برای شفا به بیماران خود می‌خورانند مگر ممکن است خاک شفابخش باشد و روی بیمار اثر بگذارد؟ گفتم: آیا در قدرت خداوند متعال شک دارید؟ آیا خداوند نمی‌تواند در خاک اثر بگذارد و آنرا دوای درد و موجب شفای بیمار قرار دهد؟ گفتند: در قدرت خدا شک نداریم ولی قبول و اصلاً تصور چنین امری برای ما مشکل است. گفتم: چه اشکالی دارد همان خدایی که در عسل شفا قرار داده است: یَخْرُجُ مِنْ بُطوُنِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ اَلْوانُهُ فیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ [۱۸۸] همان خدایی که در پیراهن حضرت یوسف‌علیه السلام اثر گذاشته و وی امر می‌کند آنرا ببرند و روی چشمان پدرش بیندازند و خبر غیبی هم می‌دهد که چشمان نابینای پدرش حضرت یعقوب با انداختن پیراهن روی آنها، بینا می‌شود: اِذْهَبُوا بِقَمِیصِی هَذا فَاَلْقُوهُ عَلی وَجهِ اَبی یَأْتِ بَصِیراً [۱۸۹] فَلَمّا اَنْ جاءَ البَشِیرُ اَلقاهُ عَلی وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِیراً [۱۹۰] همچنین آن خدایی که قادر است در قسمتی از گاو ذبح شده اثری بگذارد که وقتی به انسان کشته شده می‌زنند زنده شود و قاتل خود را معرفی کند وَ اِذْ قال مُوسی لِقَومِهِ اِنَّ اللَّهَ یَأْمُرُکُم اَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً [۱۹۱] و همان خدایی که در عصای حضرت موسی‌علیه السلام اثر می‌گذارد و... این خداوند قدرت دارد در خاک کربلا اثر بگذارد و آنرا برای بیمار شفابخش قرار دهد. سپس گفتم: و از شما تعجب است که اهل لسان هستید و مرتب قرآن می‌خوانید در عین حال به این قبیل آیات توجه نمی‌کنید ودر نتیجه وقتی می‌شنوید در تربت کربلای حسین‌علیه السلام شفا است، برایتان مشکل می‌شود و نمی‌توانید باور کنید. البته وقتی این آیات را می‌خواندم و توضیح می‌دادم، دهانشان بازمانده بود و گویا تا بحال این آیات بگوششان هم نخورده بود لذا به گرمی استقبال کردند و پذیرفتند، بعد گفتند: ما شنیده‌ایم که شیعیان برای امامهایشان نذر می‌کنند و می‌گویند نذر امام حسین‌علیه السلام یا نذر امام رضاعلیه السلام و حال اینکه نذر باید برای خدا باشد. گفتم: مقصودشان این است که ثواب آن عمل و کاری را که نذر کرده‌اند هدیه به امام حسین‌علیه السلام یا هدیه به امام رضاعلیه السلام باشد و الا نذر باید للّه و برای خدا باشد و حتی صیغه نذر هم به‌عربی «للّه علیّ ان افعل کذا» یا به فارسی «بر عهده من است که برای خدا چنین کاری را انجام دهم» لازم است و الا نذر صحیح نیست. صحبت به اینجا که رسید مأمورین متوجه ما شدند و آنها فوراً خداحافظی کردند و رفتند و الحمدللّه.

زیارت حرم ائمه و نماز خواندن در آن و نذر کردن شرک است

اشاره

پرسش ۳۲: چرا ما «شیعیان» بخاطر زیارت رفتن و نماز خواندن در حرم ائمه‌علیه السلام و نذر کردن و مانند این امور متهم به شرک می‌شویم ولی اهل تسنن که بیش از ما چنین اموری را انجام داده و می‌دهند، متهم به شرک نشده و نمی‌شوند؟ پاسخ: همه اهل تسنن ما را متهم نمی‌کنند بلکه عدّه‌ای از آنان چنین تهمتهایی را می‌زنند و تهمتهای آنها اختصاص به شیعه ندارد بلکه دیگر اهل تسنن که عقاید آن عدّه را نپذیرفته‌اند نیز به چنین اتهاماتی متهم هستند و ابن تیمیه در رساله (زیارهٔ القبور و الاستنجاد بالمقبور) به همه مسلمانان تهمت زده ولی نسبت به شیعیان بیشتر حساس هستند. حرف آنها این است که می گویند: شیعیان، اهل قبور را عبادت می‌کنند و برای اهل قبور نماز می‌خوانند و از اهل قبور شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را می‌طلبند و برای اهل قبور نذر می‌کنند و مانند این امور و مدعی هستند که این اعمال بدعت و شرک است. [۱۹۲] . و به همین لحاظ با شیعیان عناد و بدرفتاری می‌کنند. البته گاهی هم می‌گویند، شیعیان فلان و فلان را سبّ می‌کنند و این امر نیز باعث عداوت آنها می‌باشد.

منشأ و دلیل تهمتها

اکنون به خلاصه‌ای از حرفها و ادلّه آنها در این رابطه اشاره می‌کنیم و سپس پاسخ آنها را با توضیح مختصری بیان می‌کنیم: در رابطه با سرچشمه تهمت‌ها و نسبت‌ها تنها به خلاصه‌ای از عبارت بن باز، اکتفا می‌کنم. وی گفته است: از بدعتهایی که سبب شرک اکبر است، نماز و قرآن خواندن در کنار قبور است، چون رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: «خدا لعنت کند یهود و نصارا را، آنها قبور انبیای خود را مسجد قرار دادند» [۱۹۳] . و نیز گفته است: آن حضرت خطاب به مسلمانان فرموده است: «آگاه باشید، آنان که قبل از شما بودند قبور انبیاء و صالحین خود را مسجد قرار دادند، مراقب باشید که شما قبور را مسجد قرار ندهید، من شما را از چنین عملی نهی می‌کنم». [۱۹۴] . ابن باز پس از نقل این دو روایت نتیجه‌گیری کرده و گفته است: از این دو روایت استفاده می‌شود که نماز و قرآن خواندن در کنار قبور و ملازم شدن و ماندن نزد قبور و چیز ساختن روی قبور از اسباب شرک و غلّو نسبت به اهل قبور است و این کارها را یهود و نصارا انجام دادند و جهّال این امت نیز همان کارها را انجام دادند تا آنجا که اهل قبور را عبادت کردند، برای اهل قبور قربانی کردند، به آنها استغاثه کردند، برای آنها نذر کردند، از آنها شفای بیماران و پیروزی بر دشمنان را خواستند و این کارها نزد قبر حسین‌علیه السلام... انجام می‌شود - تا آنکه گفته است: - و رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده است از بنا و گچ‌کاری قبور و نشستن روی قبور و گنبد ساختن روی قبور و نوشتن روی قبور. [۱۹۵] و این نهی نیست مگر از جهت اینکه این کارها تشبیه به یهود و نصاری و سبب شرک اکبر است. [۱۹۶] .

چرا این نسبتها تهمت است؟

اکنون که بطور خلاصه ادله آنها بررسی شد و ضمناً هم معلوم گردید که نظر آنان عمدتاً شیعیان و أئمه شیعه علیهم السلام هستند، می‌گوییم: ما فعلًا در مقام این نیستیم که روایات مورد استدلال آنها را از جهت سند و دلالت و جهت صدور، بررسی و صحت و سقم آنها را تأیید یا تضعیف کنیم بلکه فرض را بر صحت آنها می‌گذاریم و می‌گوییم: شیعیان در تکبیرهای افتتاحیّه تمام نمازها چه نماز، واجب باشد چه مستحب، در هر کجا و هر وقت که نماز می‌خوانند چه مسجد باشد، چه حرم ائمه علیهم السلام یا غیر آن مستحب می‌دانند جمله‌های ذیل را بعد از تکبیرات افتتاحیه و قبل از شروع به حمد بخوانند: وجّهت وجهی للذی فطر السماوات والأرض، عالم الغیب و الشهادهٔ، حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین، انّ صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی للّه رب العالمین، لا شریک له و بذلک أمرت و أنا من المسلمین. [۱۹۷] . من با ایمان خالص رو بسوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است، دانای نهان و آشکار است و وجودم از لوث شرک و عقاید مشرکان منزه است و مسلمان هستم و من هرگز با عقیده جاهلانه مشرکان موافق نخواهم بود، همانا نماز و طاعت و کلیّه اعمال من - قربانی و غیر آن - و حیات و مرگ من، همه برای خدا است که

پروردگـار جهانیـان است، او را شـریک نیست و به همین اخلاـص کامـل مرا فرمـان داده و من مطیع و تسـلیم امر خـدا می‌باشم. این عبـارت و این کیفیت نمـاز خوانـدن و این عقیـده و ایمان خالص، پاسـخی روشن و قاطع به تمام یاوه سـراییهای آن کسانی است که شیعه را متهم به شـرک می‌کننـد. در عین حال برخی از ادعاها و اتهامات آنها را مطرح و بطور خلاصه پاسخ روشن و گویا می‌دهیم ان شاء اللَّه. الف) گفته‌اند: نماز خواندن در کنار قبور عبادت و پرسـتش اهل قبور است و از اسباب شرک می‌باشد و عمدتاً نظر آنها به شیعیان است که در حرم ائمه‌علیهم السلام و گاهی کنار بقیع نماز می‌خوانند و همچنین بعد از زیارت، نماز زیارت می‌خوانند.

پاسخ تهمت‌ها

اوّلاً شـیعیان هرکجا وهر نمازی که بخواننـد چنانچه بخواهنـد نیت نماز را به زبان بیاورنـد می‌گویند: «نماز می‌خوانم قربهً الی اللَّه» و هرگز به ذهنشان هم خطور نمی‌کنـد که – العیاذ باللَّه – «نماز می‌خوانم قربـهً الی‌صاحب القبر» و نماز زیارت نیز که می‌خوانند همین گونه نیت می‌کننـد و نماز را «قربهً الی اللَّه» می‌خوانند و ثواب آنرا به صاحب قبر هدیه می‌کنند، همان گونه که مثلاً در دعای بعد از نماز زیارت امام حسـین‌علیه السـلام می‌گویند: پاسخ تهمت‌ها اللهم اِنّی صَـلَیّتُ و رَکَعتُ و سَجَدتُ لک وَحْدَکَ لا شریکَ لکَ لأنّ الصَّلاهَ والرّکوعِ والسُّجودَ لاـ یکونُ اِلاـ لـک... اللَّهم وَ هاتـانِ الرَّکعتانِ هَدیّهٌ مِنّی اِلی مولایَ الحسـین بن علیّ‌علیهما السـلام؛ [۱۹۸] «خـدایا نماز خوانـدم و رکوع کردم و سـجده کردم برای تو، تو یکتایی هیـچ شـریکی برای‌تو نیست، برای‌اینکه هیچ نماز و رکوع و سجودی نیست مگر برای تو... خداوندا این دو رکعت نماز را هدیه نمودم به مولایم حسین بن علی‌علیهما السـلام.» بنابراین شـیعیان نماز را برای خدا می‌خوانند و ثواب آنرا هدیه می‌کنند و هرگز برای صاحب قبر نماز نمی‌خوانند و او را عبادت و پرستش نمی‌کنند. ثانیاً اگر کنار قبور نماز خواندن شرک است چگونه از صدر اسلام تاکنون در مسجد الحرام که قبور انبیاءعلیهم السلام و غیر انبیاء – مانند هاجر مادر حضـرت اسـماعیل‌علیه السـلام و فرزندان او – وجود دارد نماز خوانده و می‌خوانند؟ در مسـجد النبی و اطراف قبور رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم و ابوبکر و عمر و بقولی قبر حضـرت زهراعلیها السـلام نیز که در مسـجد می‌باشـد– [۱۹۹] نماز می‌خواننـد؟ چنـدین سـال عایشه در کنار قبور زنـدگی کرده و نماز خوانـده است؟ آیا اینها قبر نیسـتند یا دلیلی بر خروج اینها وجود دارد و آیا فرقی بین قبور می‌باشد؟

مدفونین در مسجد الحرام

طبق گفته اهل تسـنن مدفونین در مسجد الحرام عبارتند از: ۱. حضـرت اسماعیل‌علیه السلام و مادرش هاجر و دخترهای او که شوهر نرفته بودند و قبور آنان در حجر اسماعیل است. [۲۰۰] . ۲. حضرت نوح و هود و صالح و شعیب علیهم السلام و قبور آنان بین زمزم و حجر است. [۲۰۱] . ۳. نود و نه پیغمبر که قبورشـان بین رکن و مقـام، تا زمزم است. [۲۰۲] . ب) ادعـا و اتهام برخی دیگر از آنها این است که گفته‌انـد: در کنار قبور قرآن خواندن شـرک است. ما می‌گوییم: اوّلاً در روایاتی که بن باز به آنها تمسک کرده اسـت اسـمی از خوانـدن قرآن نیست، ثانیـاً این همه قرآن خوانـدن در مسـجد الحرام و حجر اسـماعیل و مسـجد النبی خصوصـاً در روضـه مبارکه شـرک است؟ آیا عایشه در حجره‌اش، کنار قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر قرآن نمی‌خواند؟ گذشته از اینها، ابن تیمیه که از پیشـتازان افکار ضّد تشیع (بلکه اکثر مسلمانان) بوده گفته است: باتفاق رؤسای مذاهب، میت از نماز، روزه، قرائت قرآن، صدقه و مانند اینها که زنده انجام می‌دهد بهره می‌برد. [۲۰۳] . ابن قیم که یکی دیگر از بزرگان آنها است گفته است: مسـلمانان برای اموات طلب مغفرت کننـد، صـدقه بدهنـد، حـج بجا آورنـد روزه بگیرنـد، نماز و قرآن و ذکر انجام دهند، ثوابش به اموات می‌رسـد و [گفته است:] جمهور سـلف بر این مطلب اتفاق دارنـد. [۲۰۴] . خود بن بـاز در کتـاب دیگرش گفته است: ثواب صدقه، حج و عمره، ادای دیون میت، دعا و استغفار، به میت می‌رسد ولی افضل و بهتر این است که قرآن و نماز و طواف برای میت

انجام ندهند. [۲۰۵] . در «الفقه علی المذاهب الاربعهٔ» در زیارت قبور است که: ینبغی للزائر الاشتغال بالدعاء و التضرع و الاعتبار بالموتی و قراءهٔ القرآن للمیت فان ذلک ینفع المیت علی الاصح.... سزاوار است زائر قبور، دعا و تضرع کند و از مرده‌ها عبرت بگیرد و برای میت قرآن بخواند که بنابر اصحّ، میت از قرآن خواندن زائر منتفع و بهره‌مند می‌شود. [۲۰۶] . با توجه به اینکه عموم اهل تسنن و حتی تندروها، قرآن خواندن برای میت را تجویز و گفته‌اند میت از آن نفع می‌برد، چرا بن‌باز در کتاب تحفهٔ الاخوان گفته است خواندن قرآن در کنار قبور شرک است؟ آنهم شرک اکبر! واصولاً معلوم نیست با چه جرأتی حکم به شرک خواننده قرآن در کنار قبور کرده و پاسخ خداوند را چه خواهد داد؟ ج) از تهمتهای دیگر عدّه‌ای از آنان به شیعیان این است‌که‌می گویند شیعیان برای اهل قبور نذر می کنند - مثلاً برای امام حسین‌علیه السلام نذر می کنند - و نذر برای غیر خدا شرک است. ولی اگر آنها لااقل به یکی از کتابهای فقهی شیعیان مراجعه می کردند، بخودشان اجازه نمی‌دادند چنین تهمتی را بزنند و عوامشان را نسبت به شیعیان بدبین کنند. از باب نمونه، تحریر الوسیله حضرت امام‌قدس سره، کتاب النذر، در تعریف نذر فرموده است: النذر هو الالتزام بعمل للّٰه تعالی... و لاینعقد بمجرد النیهٔ بل لابد من الصیغهٔ... بأن یقول: للّٰه علیَّ ان اصوم أو أن اترک...؛ «نذر آن است که انسان ملتزم شود به انجام کاری برای خداوند متعال... و نذر به مجرد نیت منعقد نمی‌شود بلکه باید صیغه داشته باشد... مثل اینکه انسان بگوید برای خداست بر من اینکه روزه‌بگیرم و یا اینکه ترک کنم....» و در احکام الواضحهٔ حضرت آیت اللّٰه العظمی فاضل لنکرانی(مد ظله العالی) در احکام نذر (مسأله ۱۹۱۰) آمده است: النذر هو الالتزام بفعل شیء او ترکه للّٰه. و در توضیح المسائل مراجع - احکام نذر - (مسأله ۲۶۴۰) فرموده‌اند: نذر آن است که انسان ملتزم شود که کار خیری را برای خدا بجا آورد، یا کاری را که نکردن آن بهتر است برای خدا ترک نماید. بنابراین فقه شیعه و عقیده شیعیان این است که در ماهیت و حقیقت نذر «للّٰه» بودن مدخلیت دارد و اگر للّٰه (برای خدا) نباشد نذر نیست، بلی نذر کننده می‌تواند ثواب کاری را که نذر کرده، پس‌ازانجام، به هرکس که‌خواست هدیه کند مثلاً می گوید: للّٰه علیّ اَن اَذبح شاهً یا به فارسی می گوید: برای خدا بر عهده من است که یک گوسفند قربانی کنم و گوشت آنرا به مصرف فقرا برسانم و ثواب آن را هدیه مولایم آقا امام حسین‌علیه السلام کنم. شیعیان وقتی می گویند: نذر امام‌علیه السلام یا نذر حضرت ابوالفضل‌علیه السلام یا نذر حرم نمود، مقصودشان همین است که نذر کننده ملتزم می‌شود کار خیر را برای خدا بجا آورد و ثواب آنرا هدیه امام‌علیه السلام یا حضرت ابوالفضل‌علیه السلام یا غیره نماید. و ظاهراً آنها خیال کرده‌اند اینکه شیعیان می گویند: نذر امام‌علیه السلام یا حضرت ابوالفضل‌علیه السلام نمودم. مقصودشان نذر برای غیر خدا است، لذا چنین تهمت ناروا را زده‌اند که باید این آیه مبارکه را برای آنها خواند: لا تَقف ما لَیسَ لَکَ بِهِ عِلمٌ اِنَّ السَّمعَ و البَصَرَ وَالفُؤادَ کُلُّ اولئکَ کان عَنْهُ مَسْؤُولاً [۲۰۷] . امید است متنبه شوند و زبان از تهمت زدن و دست از نوشتن تهمت به مسلمانان باز دارند و توبه کنند. ان شاء اللّٰه تعالی. د) عده‌ای از آنان ساختمان و گنبد و گلدسته درست کردن روی قبر را شرک و کفر می‌دانند و می گویند: بنا و گنبد به منزله بت است که در زمان جاهلیت باسم وثن و صنم وجود داشته و اسم آنرا تغییر داده‌اند و تغییر نام، بت را از بت بودن و بت‌پرستی خارج نمی‌کند و همان گونه که مردم جاهلیت بت‌ها را عبادت می کردند، بناها و مشاهد نیز عبادت می‌شوند، بلکه شرک اینها اعظم از بتها است و باید ساختمانها و تمام مشاهد و گنبد و گلدسته‌ها تخریب و نابود شود. [۲۰۸] . براساس همین دید و عقیده در سال ۱۳۴۳ ه.ق قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند و روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع‌علیهم السلام و سایر اماکن مقدسه را منهدم نمودند. بن‌باز - مفتی معروف مردم عربستان سعودی - گفته است: بنا و ساختمان و گنبد بالای قبور از اسباب شرک است و سبب غلوّ نسبت به اهل قبور می‌باشد و یهود و نصاری چنین کاری کرده‌اند. [۲۰۹] . ولی ما «شیعیان و بلکه همه مسلمانان بجز گروهی خاص» می گوییم: اوّلاً: اگر حرف این عده صحیح باشد، از زمانی که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم را در حجره وی دفن کردند تا زمان حاضر همه مسلمانان و حتی خود آن گروه که آنحضرت و ابوبکر و عمر را زیارت کرده‌اند، عموماً مشرک و کافر بوده و هستند، همه آنها نسبت به رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر غلوّ کرده‌اند، چون از

وقتی که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را دفن کردند حجره طاهره و بنا وجود داشته است، حجره حضرت زهراعلیها السلام وجود داشته و زیارت آنها عبادت بت و عبادت ساختمان بوده است، نمازهایی که به سمت قبور رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر و بنا بر قولی قبر حضرت زهراعلیها السلام، خوانده شده و می‌شود همه اینها حرام و بر خلاف دستور رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و شرک و کفر است. خلاصه اینکه اگر قرار است ساختمان روی قبر به منزله بت و وثن و صنم باشد و ساختمان عبادت می‌شود، فرقی بین قبور بقیع و اُحد و مسجد النبی نیست، اگر نماز خواندن به سمت قبور، نهی شده است فرقی بین قبور بقیع و اُحد و مسجد النبی نیست، اگر مشاهد و گنبد ائمه علیهم السلام العیاذ باللَّه بت هستند و اگر ساختمان روی قبور سبب غلوّ نسبت به اهل قبور است، فرقی بین قبور بقیع و مشاهد ائمه علیهم السلام و قبور مسجد النبی و ساختمان و گنبدهای متعدد مسجد النبی نیست. البته معلوم نیست مقصود بن باز از غلوّ چیست؟ اگر ساختمان روی قبر شرک و بت است فرقی بین ساختمان قبل از دفن و بعد از دفن نیست. عایشه سالهای زیادی در حجره، روی قبر و یا کنار قبور زندگی کرده، نماز و قرآن خوانده است [۲۱۰] و از آن زمان تاکنون حجره و بنا روی قبور داخل مسجد وجود داشته و در چند نوبت حجره شریفه را تجدید بنا کرده‌اند و در سال ۶۷۸ (ه ق) بالای آن گنبد ساختند. [۲۱۱] . همچنین اگر سخن وادلّه آن گروه صحیح باشد، ساختمان‌هایی که روی قبور انبیاءعلیهم السلام در اطراف بیت المقدس وجود دارد، مانند قبور حضرت داودعلیه السلام، ابراهیم‌علیه السلام، اسحاق‌علیه السلام، یعقوب‌علیه السلام و یوسف‌علیه السلام که قبل از اسلام ساخته شده و بعد از فتح اسلام در زمان خلافت عمر بن الخطاب، همچنان باقی مانده [۲۱۲] باید گفت همه اینها بت بوده و عمر بن الخطاب دستور تخریب آنها را نداده و بتها را ابقاء کرده است و مردم همچنان بت پرست و مشرک باقی مانده‌اند؟ یا للعجب؟ پس فتح چه معنا داشته است؟ در قرن دوم هجری، هارون الرشید خلیفه عباسی روی قبر امیر المؤمنین علی‌علیه السلام ساختمان و قبّه احداث کرد. مأمون بالای قبر پدرش ساختمان و حجره ساخت و حضرت رضاعلیه السلام را در همان قبّه هارونی دفن کردند. ساختمانهای بزرگ و تاریخی روی قبور ائمّه علیهم السلام و حتی روی قبور بزرگان اهل تسنن احداث شده که همه آنها در تاریخ اسلام ثبت و ضبط است، و اگر حرف آن گروه معدود درست باشد باید گفت بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم همه مسلمانان مشرک و بت پرست بوده و بجای عبادت خدا عبادت ساختمانها و قبور و مشاهد را نموده‌اند. بنابراین باید در این قبیل روایات که مورد استدلال آنها قرار گرفته از جهت سند و دلالت و جهت صدور دقت و بررسی شود و معلوم شود که اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و خلفای پیغمبر اکرم‌صلی الله علیه وآله وسلم چگونه بر وفق اینها عمل نکرده‌اند؟ در اینجا چند روایت را که بر خلاف این روایات است، می‌آوریم و قضاوت را به عهده خواننده محترم می‌گذاریم: در صحیح بخاری (که اصحّ کتابها و مقدم بر صحیح مسلم است) آمده که: قال: و رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم جالس علی القبر، قال: فرأیت عینیه تدمعان. دختری از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فوت کرد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم روی قبر او نشست و اشک از چشمان آن حضرت جاری بود. [۲۱۳] . و در همین کتاب است که: و لما مات الحسن بن الحسن بن علیٍّ رضی اللَّه عنهم ضربت امرأته القُبَّةَ علی قبره سَنَةً ثمّ رُفعت، فَسَمِعُوا صائحاً یقول: اَلا ـ هل وجدوا ما فقدوا؟ فأجابه آخَر: بل یَئِسوا فَانقَلَبُوا. حسن بن الحسن بن علی‌علیه السلام از دنیا رفت همسر او قبّه‌ای [ظاهراً مراد خیمه است] روی قبر او زد و تا یکسال آن قبّه سر پا بود. پس از یکسال قبّه را بر چیدند و [همین که عازم بازگشت به منزل بودند]ندای غیبی شنیدند که گفت: آیا گمشده خود را یافتید؟ [یکسال سر قبر ماندید آیا عزیز از دست رفته شما زنده شد؟] و به دنبال آن، ندای غیبی دیگری شنیدند که گفت: خیر، عزیز آنها زنده نشد بلکه نا امید شدند پس به منزلشان بازگشتند. [نقل به معنی شد[[۱۵] . از این دو روایت معلوم می‌شود اوّلاً روی قبر و کنار قبر نشستن نه تنها شرک نیست بلکه مانعی ندارد، ثانیاً رفتن زنها بر سر قبور و حتی ماندن آنها در کنار قبور اشکال ندارد، ثالثاً زدن قبّه روی قبر نه تنها بت و بت پرستی نیست بلکه منع شرعی ندارد و اگر اشکال شرعی داشت و به گفته آن عدّه شرک و بت پرستی بود خلفا و صحابه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نهی می‌کردند و نمی‌گذاشتند قبّه روی قبر، آنهم تا یکسال برقرار

باشد از همه اینها گذشته، این عمل از جانب اقربای رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم صورت گرفته و آنها از جهاتی عالمتر به معنای شرک و بت پرستی و دستورها و اوامر و نواهی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بوده‌اند که: اهل البیت أدری بما فی البیت. بلکه می‌توان گفت: ساختن بنا و مسجد بر مزار اولیای خدا، ریشه قرآنی دارد. در قرآن کریم خداوند ضمن سرگذشت اصحاب کهف فرموده است: «فقالوا ابنوا علیهم بنیاناً ربهم اعلم بهم، قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم مسجدا» [۱۶] . در تفسیر این آیه گفته‌اند: عده‌ای گفتند: بر روی قبر آنان ساختمانی بنا کنید و در مقابل مؤمنین گفتند: ما بر قبور آنان مسجدی می‌سازیم و در آن نماز می‌گزاریم. [۱۷] . ظاهراً در این قسمت بیش از این نیاز به بحث نیست.

نماز در مسجد الحرام و مسجد النبی

مناسب است مؤمنین به مطلب ذیل توجه داشته باشند. در کتاب عروة الوثقی است که: مستحب است نماز را در مسجد بجا آورند و افضل مساجد مسجد الحرام است و نماز در آن معادل یک میلیون نماز است. بعد از آن مسجد پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم است ونماز در آن معادل ده‌هزار نماز است، بعد از آن مسجدکوفه است و نماز در آن معادل هزار نماز است... در همان کتاب است که: مستحب است نماز بجا آوردن در مشاهد ائمه‌علیهم السلام و مشاهد ائمه‌علیهم السلام بیوتی است که خدا خواسته بلند و معمور باشد و نام خداوند در آن ذکر شود، بلکه مشاهد افضل است از مساجد، بلکه در خبر است که: نماز نزد علی‌علیه السلام معادل دویست هزار نماز است... [۲۱۴] . در دو روایت است که از امام صادق‌علیه السلام سوال کردند: نماز در بیت فاطمه‌علیها السلام افضل است یا در روضه؟ حضرت فرمود: نماز در بیت فاطمه‌علیها السلام افضل است از نماز در روضه. [۲۱۵] . از این دو روایت معلوم می‌شود مسلمانان در عصر امام صادق‌علیه السلام می‌توانسته‌اند در بیت حضرت زهراعلیها السلام نماز بخوانند و امام‌علیه السلام فرموده است: نماز در بیت آن حضرت افضل است از نماز در مسجد و روضه مبارکه. بلی ظاهراً بیت و مرقد مطهر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم همیشه محصور بوده و مسلمانان نمی‌توانسته‌اند در آن نماز بخوانند.

متهم نمودن شیعه به بدعتگزاری

اشاره

پرسش ۳۳: چرا عدّه‌ای از اهل تسنن، ما «شیعیان» را متهم به بدعت‌گذاری می‌کنند و خویش را مبرّای از آن می‌دانند؟ پاسخ: ابتدا باید بدعت را از دیدگاه آنان معنی کنیم، بن باز مفتی عربستان و بزرگ اهل تسنن حجاز، بدعت را چنین تعریف و معنا کرده است: «البدعة هی کل ما أحدث علی غیر مثال سابق» [۲۱۶] . بدعت هر چیز تازه است که در گذشته مانند نداشته است. اگر این تعریف را ملاک قرار دهیم باید بگوییم برخی کارهایی که خود آنان انجام می‌دهند بدعت خواهد بود از جمله: عدّه‌ای از آنان مدعی هستند هر عملی که در زمان رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و در عصر صحابه نبوده و انجام نداده‌اند نباید انجام داد و بطور کلی هر عمل دینی که بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب آن حضرت، رایج شده و حادث و تازه است، بدعت و حرام است و موجب شرک و کفر و خروج از دین است. و باین روایت تمسک کرده‌اند که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: ایاکم و محدثات الأمور فإن کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة. [۲۱۷] . طبق این معنا که برای بدعت نموده‌اند و به مقتضای این روایت که از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده و آنرا پذیرفته‌اند، اموری را که ذیلاً یادآور می‌شویم بدعت است، زیرا در زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه چنین اموری وجود نداشته و از چیزهایی هستند که در زمانهای بعد حادث و رایج شده است ولی گروهی از آنان با جدیت تمام آنها را انجام داده و می‌دهند، و آنها عبارتند از: ۱ - نسبت شرک و

کفر دادن به مسلمانان. در زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و در عصر صحابه چنین امری وجود نداشته و با اینکه گاهی اختلاف نظر داشته و بقول خود این گروه، خود صحابه گاهی برخلاف یکدیگر اجتهاد می‌کرده‌اند و حتی در مواردی با هم جنگ کرده و در برابر یکدیگر صف‌آرایی نموده‌اند، و حتی خود صحابه و مسلمانان مدینه عثمان را - که به قول آنان خلیفه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بود - سه روز محاصره کردند و او را کشتند و جنازه‌اش را پس از چند روز در جایی که یهود دفن می‌شدند دفن کردند. در عین حال یکدیگر را تکفیر نکرده، نسبت شرک و کفر بهم نداده‌اند ولی این گروه تندرو به محض اینکه مسلمانی طبق فقه و اجتهاد خودش عمل می‌کند و با آنها هم عقیده نمی‌شود او را متهم به شرک و کفر و خروج از دین می‌کنند و چنین بدعت و ضلالت و خلاف شرع و عقل و انسانیت را مرتکب می‌شوند. مضافاً بر اینکه این عمل آنها بر خلاف قرآن کریم است که خداوند فرموده است: وَ لاـ تَقولوا لِمَن اَلقی اِلیکم السَّلامَ لَستَ مُؤمِناً [۲۱۸] . ای مسلمانان بآن کس که اظهار اسلام کند نسبت کفر ندهید. بنابراین یکی از بدعتهای مسلّم آنان این است که مسلمانان را به اندک چیزی متهم به شرک و کفر می‌کنند و بر خلاف آیه شریفه و روایتی که خود نقل کرده‌اند عمل می‌کنند. ۲ - اموری که نسبت به قبرستانهای بقیع، احد و حجون (ابوطالب) مرتکب شده و می‌شوند: الف) برای قبرستانها درب و دیوار قرار دادن بدعت است. ب) درب قبرستانها را در شب و ساعاتی از روز بستن و مانع زیارت اهل قبور شدن، بدعت است. ج) تابلو داخل قبرستان و خارج آن نصب کردن و چیزهای غیر مربوط بر آنها نوشتن بدعت است. د) مأمور گذاشتن و زائران را در مضیقه قرار دادن، بدعت است. زیرا در زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و در عصر صحابه هیچ یک از امور نامبرده وجود نداشته و همه این امور از بدعتها و مستحدثات صد ساله اخیر است که ابداع و بوجود آورده‌اند و الا در صحیح بخاری است که: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در نیمه‌های شب که ظاهراً عایشه به خواب می‌رفته است برای زیارت اهل قبور به بقیع می‌رفته است. [۲۱۹] . و در صحیح مسلم است که: گاهی مرده‌ها را شب دفن می‌کرده‌اند و رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم روز بعد به قبر آنها نماز می‌خوانده است. [۲۲۰] . بدعت آشکارتر اینکه، دور قبور شهدای احد را دیوار کشیده و از ورود زائران محترم - که از کشورهای اسلامی می‌آیند - به قبرستان احد ممانعت کرده و علاوه بر نصب تابلوها و نوشته‌ها، بلندگو نیز نصب کرده و در ساعاتی که زائران می‌خواهند لااقل از پشت دیوار و در فاصله زیاد، زیارت اهل قبور بخوانند، بلندگوها سر و صدا راه می‌اندازند و اجازه نمی‌دهند مسلمانان که شاید در عمر یک مرتبه به زیارت شهدای احد موفق شده‌اند، با آرامی و حضور قلب و حواس جمع زیارت اهل قبور بخوانند. عجبا!! آیا این اعمال بدعت نیست؟ آیا این گونه با زائران مسلمان رفتار کردن و این سخت‌گیری‌ها بدعت نیست؟ آیا اینها سنّت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و پیروی از سلف صالح است؟ ۳ - نماز بر مرده خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی است که بعد از نمازها معمولاً یک یا چند جنازه را داخل مسجد الحرام و مسجد النبی می‌آورند و بر آنها نماز می‌خوانند. ظاهراً، اصل جواز و مشروعیت این عمل از روایتی برداشت شده که عایشه دستور داد جنازه سعد بن ابی وقاص را از مسجد عبور دادند و عایشه بر آن نماز خواند، مسلمانان اعتراض کردند و عایشه را بر این عمل سرزنش نمودند عایشه گفت: مردم چه زود فراموش کردند که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در مسجد بر جنازه سهیل نماز خواند. [۲۲۱] . در صحیح بخاری که آنرا اصح و مقدم بر صحیح مسلم می‌دانند این حدیث و نماز خواندن بر میّت در مسجد نیامده و مطرح نشده است. در کتاب «الفقه علی المذاهب الاربعهٔ» ج ۱، ص ۴۶۰ چنین آمده است: «هل یجوز الصلاهٔ علی المیت فی المساجد» آیا نماز بر میت در مساجد جایز است؟ سپس گفته است: نماز بر میّت در مساجد مکروه است هر چند جنازه خارج مسجد باشد، همانگونه که حنفی‌ها و مالکی‌ها گفته‌اند. و وارد نمودن جنازه در مسجد قبل از آنکه بر آن نماز خوانده شود مکروه است، ولی حنبلی‌ها گفته‌اند: نماز بر میت در مسجد مباح است و شافعی‌ها گفته‌اند مستحب است. در کتاب «صلاهٔ المؤمن» [۲۲۲] به حدیث عایشه اشاره کرده و از «الخطابی» که یک نفر از اهل تسنن است نقل کرده که نماز بر جنازه ابوبکر و عمر نیز در مسجد خوانده شد امّا مدرک ارائه نکرده است. بن باز نیز گفته است: نماز بر جنازه در مسجد جایز است، ولی اگر در جایی که

نماز عیـد خوانده می‌شود نماز بخوانند افضل است. [۲۲۳] . اکنون ملاحظه می کنیـد که آوردن جنازه در مسـجد و نماز بر آن ظاهراً تنهـا باسـتناد یـک روایت است و از آن روایت هم معلوم می‌شود، آوردن جنازه داخل مسـجد و نماز خوانـدن بر آن در زمان رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم معمول نبوده و اگر این روایت صـحیح باشـد تنهـا یک مرتبه، آن هم یک جنازه آن هم ظاهراً در غیر وقت نماز، داخل مسجد آورده و رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بر آن نماز خوانده است، بعد هم یک جنازه و یک نماز توسط عـایشه خوانـده شـده است. و معلوم می‌شود در زمـان صـحابه نیز جنازه‌هـا را داخل مسـجد نمی‌آورده‌انـد و در یک مورد هم که به دسـتور عـایشه یک جنازه را به مسـجد آوردنـد، مسـلمانان اعتراض کردنـد و از این قضـیه معلوم می‌شود مسـلمانان، کارها و اعمال خودسـرانه عایشه را قبول نداشـته و مشـروع نمی‌دانسـتند، و عایشه در مقام دفاع از خود به عمل رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم اسـتناد کرد. از مجموع آنچه از منابع معتبر اهل تسنن بدست آمد معلوم شد که آنها در نماز بر مرده هایشان پنج بدعت که برخی از آنهـا بر خلاـف قرآن کریم و بر خلاف سـنت رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم است، مرتکب می‌شونـد و آنها به این قرار است: اول) بر فرض صـحت روایتی که می گوید رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم و عایشه در مسـجد بر میت نماز خوانده‌اند این مورد در مسـجد النبی بوده است و هیچ دلیلی بر جواز و صحت آن نسبت به مسجد الحرام وجود ندارد، پس بردن جنازه در مسجد الحرام و نماز بر آن در آنجا – طبق گفته و ادعای خود آنان بـدعت است. (مگر اینکه بگوینـد فرق نمی کنـد و در این صورت باید بگویند نماز بر میت در تمام مساجد جایز و مشـروع است). دوم) در روایت مزبور است که تنها یک جنازه در زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسـلم و یکی هم در زمـان عـایشه داخل مسـجد آورده و بر آن نماز خواندنـد، نه جنازه‌های متعـدد و آن هم در هر شـبانه روز گاهی پنـج نوبت و گاهی پس از یک نماز، جنازه دیگر می‌آورنـد که گاهی در شـبانه روز شـش نماز یا بیشتر می‌خوانند. سوم) در آن روایت نیست که نمـاز بر اموات بعـد از نماز جماعت برگزار شـده بلکه نماز عایشه قطعاً بعـد از نماز نبوده است. چهارم) از همه اسف‌انگیزتر اینکه مردم را از انجام تعقیبات و خوانـدن نافله بازداشـتن و گاهی دو نماز میت خواندن با اینکه تأکید شده بعد از نماز به تعقیبات و نافله‌ها مشـغول شونـد ولی مردم ناچار می‌شونـد معطل شوند تا نماز میت خوانده شود و چه بسا برای نماز بر یک طفل آن همه جمعیت را از تعقیبات تعیین شده توسط شرع مقدس باز می‌دارند. پنجم) مؤذن با بلندگو و با صدای بلند در کنار رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم داد می‌زند: «الصلاة علی الأموات» و این عمل و داد زدن بگفته خودشان در موارد دیگر، بر خلاف این آیه شریفه است: انّ الـذین یغضون اصواتهم عنـد رسول اللَّه... [۲۲۴] . از همه اینهـا گذشـته جنـازه را لازم است هر چه زودتر دفن کنند ولی آنان طبق این برنامه که بایـد نماز بر میت در مسـجد، آنهم بعـد از نمازهای جماعت خوانـده شود، مثلاً، چنانچه جنازه‌ای آماده دفن شـده و نتوانسـتند آنرا برای نماز، بعد از نماز صـبح به مسـجد برسانند، این جنازه باید روی زمین بماند تا بعد از نماز ظهر بر آن نمـاز بخواننـد و این تـأخیر دفن خود بـدعت و منکر است که مرتکب می‌شونـد. اکنون ملاـحظه فرمودیـد که آنها طبق فقه و عقیـده خودشان تنها در برگزاری نماز بر مرده هایشان چندین بدعت و منکر آشـکار مرتکب می‌شوند. یاد آور می‌شوم که در کتاب صـلاة المؤمن القحطانی صـفحه ۱۲۷۷ «الصـلاة علی المیت» آمـده است که دلیـل جواز نماز بر میت در مسـجد، حـدیث عایشه است که بر جنازه سعد نماز خواند، و از آن جواز استفاده کرده‌اند و ظاهر آن این است که روایت قابل ذکری جز روایت عایشه وجود ندارد.

بدعتهای آنان در مورد مساجد

۴- برخی از بـدعتهای آنهـا در مـورد مساجـد، خصوصـاً مسـجد الحرام و مسـجد النـبی و مسـجد قبـا بقرار ذیـل است: اول: سـاخت مناره‌های متعدد و سر به فلک کشیده. دوم: ساخت گنبدهای متعدد خصوصاً بالای درب ۲۱ مسجد النبی که هفت گنبد در کنار هم و هماننـد ساخته‌انـد. سوم: تزیین در و دیوار و سـقف مساجـد خصوصـاً مسـجد النبی بـا انواع نقش و نگـار و بـا چراغهـای متعـدد و گوناگون. چهارم: نوشـته‌هایی به درب و دیوارهای مساجد. پنجم: بسـتن دربهای مسـجد النبی و محروم نمودن زائران و نمازگزاران

در قسمتی از شب. ششم: بنای کتابخانه‌های متعدد در داخل مسجد النبی. هفتم: سفره انداختن و چیز خوردن در مسجد الحرام و مسجد النبی خصوصاً در ماه مبارک رمضان که معمولاً هنگام نماز مغرب سفره‌های متعدد پهن می‌کنند و همچون سالن غذاخوری مشغول غذا خوردن می‌شوند. هشتم: راه دادن زنها هر روز در دو نوبت برای زیارت قبور در مسجد النبی - که خودشان رفتن زنها را به زیارت اهل قبور بقیع و سایر گورستانها، بعنوان بدعت منع و حرام می‌دانند- [۲۲۵] . نهم: فرش کردن مسجد به فرشهای مصنوعی و رنگارنگ و سجده بر آنها با اینکه از مظاهر دنیا هستند. دهم: نماز خواندن در مسجد الحرام و مسجد النبی که قبرهای متعدد وجود دارد و بر خلاف ادعا و فتوای بن باز، مفتی بزرگ و مورد قبول آنها می‌باشد. که گفته است: در مسجدی که قبر وجود داشته باشد نماز صحیح نیست و موجب شرک و غلوّ نسبت به اهل قبور است». [۲۲۶] اینها برخی از بدعتهای آنها در خصوص مساجد است و اگر دقیقاً بررسی شود شاید بیش از آن باشد که ذکر شد و بدعت بودن آنچه ذکر شد بر حسب ادلّه و حرفهای خود آنها است، بعلاوه از بعضی از آنها صریحاً نهی شده و نباید انجام دهند و ما در اینجا به برخی روایات از کتابهای مورد قبول خودشان اشاره می‌کنیم. ابن عباس گوید: پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ما امرت بتشیید [۲۲۷] المساجد. [۲۲۸] . امر نمی‌کنم (امر نشدم) به بالا ـ بردن و طولانی کردن ساختمان مساجد. نیز ابن عباس از آینده مسلمانان خبر داده و گفته است: لَتُزَخرِفُنَّها کما زَخْرَفَتِ الیَهُودُ وَ النَّصارَی. مساجد را نقش و طلاکاری خواهید نمود، همان گونه که یهود و نصاری می‌کنند. [۲۲۹] . نیز، عمر بن الخطاب مردم را از رنگ‌آمیزی مساجد بر حذر داشت «ایّاك اَنْ تُحَمَّر او تُصَفَّر». [۲۳۰] . از سویی نقل کرده‌اند که: ان المسجد کان علی عهد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مبنِیّاً باللَّبن و سقفهُ الجَرید و عُمدُهُ خَشَبُ النَّخلِ فَلَم یَزِد فیه ابوبکر شیئاً، و زاد فیه عمر و بناه علی بُنیانِهِ فی عَهد رَسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم باللَّبنَ و الجرید واعادَ عُمده خَشَباً ثُمَّ غیرّه عثمان فزاد فیه زیادَةً کَثیرةً و بنی جدارَهُ بالحجارةَ المَنقوشةِ وَ القَصَّهْ (گچ) و جَعل عُمده من حجارةٍ منقوشَةٍ وَ سقفَهُ بالسَّاجِ. [۲۳۱] . در عهد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم دیوار مسجد النبی از خشت و ستون‌های آن از تنه درخت خرما و سقف آن از شاخه‌های خرما بود، در عهد ابوبکر نیز چنین بود. پس از آن، عمر بن الخطاب مسجد را توسعه و تجدید بنا کرد به همان کیفیت زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم ولی عثمان مسجد را توسعه داد و دیوارهای آنرا با سنگهای رنگی و گچ بنا کرد و ستونهای آنرا نیز از سنگهای رنگی بالا برد و سقف آنرا از چوبهای مخصوص [که از هند می‌آوردند] پوشاند. ضمناً بن باز مفتی معروف آنها، گفته است: در زمانی که مردم خانه‌های زیبا بنا می‌کنند و از بناهای قدیمی دوری می‌کنند چنانچه مساجد را مانند قدیم بحال خود بگذارند مردم از اجتماع و نماز در آنها خودداری می‌کنند و در چنین زمانی مانعی ندارد که‌مساجد را با سنگهای رنگی و گچ بسازند مانند آنچه عثمان ساخت تا مردم به رفتن مسجد رغبت کنند [۲۳۲] [۲۳۳] . اکنون ما درباره صحت و سقم این روایات و حرفها بحث نمی‌کنیم بلکه صحبت این است که چه شده که عدّه‌ای و در رأس آنها بن‌باز، در مورد مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد قبا و بدعتهایی که در این مساجد اعمال شده و می‌شود، باین روایات که در اصح کتابهای آنها آمده، اعتنا نمی‌کنند؟ به حرف عمر و ابن عباس توجه نمی‌کنند؟ به کلام رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به بالابردن ساختمان مساجد ترتیب اثر نداده و نمی‌دهند؟ چه شده که روایاتی را که دلیلی بر بدعت بودن سفر بقصد زیارت قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و سایر انبیاء و اولیاء و جشن گرفتن و امور دیگر، می‌آورند و طبق آنها حکم به شرك و کفر دیگران می‌کنند، در مورد بدعتهای خود نسبت به مساجد و حرمین شریفین نمی‌آورند و اصلاً نمی‌بینند و یا مانند بن باز توجیه می‌کنند؟ که بمنظور رغبت مردم به آمدن مساجد آن گونه مسجد ساختن مانعی ندارد و ارتکاب بدعت با مصلحت اندیشی از بدعت و خلاف شرع بودن خارج می‌شود؟ تزیین و چراغانی و نقش و نگار مساجد و ساختن مناره‌ها و گنبدهای آنچنانی بدعت و خلاف سنت نمی‌باشد و قابل توجیه است اما ساختن قبور بزرگان اسلام و تجدید بناهای تخریب شده توسط آنها بدعت و حرام و شرك و کفر است!! نظافت و تمیز کردن اطراف قبور ائمه بقیع‌علیهم السلام و شهدای احد با آنهمه زائر بدعت و خلاف شرع و موجب شرك و کفر است!!

یک مناظره

به یکی از آنها گفتم، این فرشـها حـدود ۵۰ سـال است که درست شـده و مصـنوعی و از مسـتحدثات است و از مظـاهر دنیا است و رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم و اصـحاب او قطعاً روی این فرشـها نماز نخوانـده و بر اینها سـجده نکرده‌اند و کف مسـجد در زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم زمین و حصیر و امثال اینها بوده است لذا سجده بر این فرشها باطل و بدعت و حرام است و اگر اینها را جمع کنید و کف مسجد، همین سنگها باشد یا حصیر و سجاده هایی مانند زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم پهن کنید ما «شیعیان» مجبور نمی‌شویم برویم روی سنگ فرشـها نماز بخوانیم یا سـجاده حصـیری و امثال اینها همراه بیاوریم و شما و ما مانند زمان رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم در کنار هم و بدون تفاوت و تقدم و تأخر نماز می‌خواندیم. گفت: دنیا و مردم این زمان، آن گونه که زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بوده نمی‌پسندند و فرش لازم است. گفتم: اوّلاً مسلمان باید ببیند رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم چگونه نماز خوانده و بر چه چیزی سـجده کرده است و همان گونه نماز بخواند، زیرا که آن حضرت فرمود: «صلّوا کمـا رأیتمونی اُصلّی» همـانگونه که می‌بینیـد من نماز می‌خوانم نماز بخوانیـد ثانیاً همانطور که مردم این زمان وضع قدیم را نمی‌پسـندند، تحمیل عقیده و تجسـس و دخالت در عبادات دیگران را نیز نمی‌پسـندند و شـما رعایت نمی‌کنید و در کیفیت نماز خواندن شـیعیان دخالت می‌کنید. گفت: کجا دخالت می‌کنیم؟ گفتم: در فقه شـیعه سـجده بر این فرشها صحیح نیست لذا برای اینکه سـجده و نمازشان صـحیح باشد روی سـنگ فرش یا سـجاده حصیری و مانند اینها نماز می‌خوانند و سجده می‌کنند و برخی از شما اعتراض می‌کننـد و سـجاده را می‌کشـند و گاهی توهین می‌کننـد و حال اینکه در ایران اهل تسـنن آزاد هسـتند و هر کس طبق مذهب خود نماز می‌خواند و هیچ گونه دخالت و تضـییقی از ناحیه شیعه نسبت به آنها وجود ندارد. سپس گفتم: چگونه است شما بر خلاف عقیده و برخلاف فقهتان و صـرفاً برای اینکه مردم این زمان مسـجد ساده و بدون فرش را نمی‌پسندند، مساجد را این گونه تزیین و فرش می‌کنید، ولی این جهت را نسبت به قبرسـتان بقیع و احد و ابوطالب که آن همه زائر دارند، مراعات نمی‌کنید؟ چرا به خواست این همه زائر از کشورهای اسـلامی و غیر اسلامی اعتنا نمی‌کنید؟ چرا لا اقلّ اجازه نمی‌دهید آنها خود این قبرستان‌ها را که محل دفن بزرگان دین و شهدای صدر اسلام هستند، از این حالت مخروبه بودن و ناراحت کننده خارج سازند؟ خندید و گفت: من بـه عبـادت و نمـاز شـما اعـتراض نکرده و حرفی نمی‌زنم بلی برخی از مـا آدمهـای خشـک و متعصب هسـتند که به خیـال خـود امر بمعروف و نهی از منکر می‌کننـد و شـما بایـد این قبیل ناراحتیها را در این راه و هـدف مقـدس تحمل کنید و راجع به قبرسـتانها هم اختیـار بـا علمـا و مسؤولین است و ما نمی‌توانیم حرفی بزنیم و در هر حال شـما بایـد عفو کنیـد که خداونـد فرموده است: وَ لْیَعْفُوا و لْیَصْفَحُوا اَلا تُحِبُّونَ اَنْ یَغْفِرَاللَّهُ لَکُم [۲۳۴] ترجمه: «باید عفو کنند و گذشت نمایند مگر دوست ندارید که خدا بر شـما ببخشاید.» با لبخنـد گفتم: لا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الیَومَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَکُم [۲۳۵] «امروز بر شـما سرزنشـی نیست خدا شما را می‌آمرزد.» (ان شاء اللَّه) و با هم دسـت دادیـم و خـداحافظی کردیم. لـازم به ذکر است در این مـدت که در مـدینه بـوده و بـا افراد صـحبت کردم ماننـد این فرد که منصفانه برخورد کرد، ندیدم.

بدعتهای دیگر

برخی از بدعت‌های بارز و آشـکار آنها طبق فقه شـیعه عبارتند از: اول: اذان گفتن قبل از طلوع فجر که گفتن آن بعنوان دستور شرع بـدعت و حرام است. دوم: گفتن «الصـلاهٔ خیر من النوم» در اذان صـبح به عنوان جزء اذان بـدعت و حرام است. سوم: بـا دست بسـته نماز خوانـدن بدعت و حرام و مبطل نماز است. (بنابر مشـهور). چهارم: نگفتن «بسم اللَّه‌الرحمن الرحیم» در اول سوره حمد بدعت و مبطـل نمـاز است. پنجم: گفتن «آمین» بعـد از خوانـدن سوره حمـد بـدعت و حرام و مبطل نماز است. شـشم: در نماز آیه سـجده را

خوانـدن و در وسـط رکعت، سـجده کردن بـدعت و حرام و مبطل نماز است. هفتم: نخوانـدن یک سوره کامل بعـد از سوره حمـد، ناقص کردن نماز و مبطل نماز است. هشتم: سجده بر فرش بدعت و حرام و مبطل نماز است. نهم: در حال سلام دادن نماز، صورت را از سـمت قبله برگردانـدن بـدعت و حرام و موجب بطلاـن نماز است. دهم: عـدم رعایت اتصال صـفها در نماز جماعت بـدعت و مبطـل نمـاز است. یـازدهم: نافله‌هـای شـبهای مـاه مبارک رمضان را به جماعت خوانـدن به نام (نماز تراویـح) بـدعت و حرام است. دوازدهم: حذف برخی از فصول اذان و اقامه به عنوان اینکه اذان و اقامه بدون آن فصول است حرام است. سیزدهم: روز جمعه برای نمـاز جمعه دو اذان گفتن بـدعت و حرام است. چهـاردهم: در نمـاز بر اموات چهار تکبیر می‌گوینـد و این موجب بطلان نماز اسـت [۲۳۶] . (البته برخی از اینهـا بطور مطلق بـدعت و حرام و مبطـل نیسـتند یـا محـل بحث می‌باشـند که در صورت نیـاز به کتـاب عروۀ الوثقی، فصل مبطلات نماز و غیر آن مراجعه شود). ضـمناً، روزهای جمعه در نماز صـبح معمولاً بعد از سوره حمد، سوره «السـجدۀ» را می‌خواننـد و علاـوه بر بـدعت بودن آن – که در اثنای رکعت، سـجده می‌رونـد – عـدّه‌ای هم مسافر و نا آشـنا هسـتند و در نتیجه بجای سـجده به رکوع می‌روند و از این جهت یقیناً نمازهایشان باطل می‌شود. گذشته از این خواندن سوره طولانی در نماز جماعت برخلاف امر رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم است و بر امام جماعت است که حال مأمومین را رعایت کند. و این امر اختصاص به نماز صـبح جمعه نـدارد بلکه در مطلق نماز جماعت امر شـده که رعایت حال مأمومین بشود. در صـحیح بخاری و صـحیح مسـلم است که رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم فرمود: اذا امَّ احدکم الناس فلیخفف فإن فیهم الصغیر و الکبیر و الضعیف و المریض (و ذا الحاجۀ) فإذا صـلّی وحده فلیصلّ کیف شاء [۲۳۷] . هر گاه یکی از شـما امام جماعت مردم شد باید نماز را سـبک و کوتاه بگیرد چون در بین نمازگزاران صـغیر و کبیر و ضـعیف و بیمار و صاحب حاجت – که کار دارد و می‌خواهد به کارش برسد – وجود دارد و آنگاه که شـخص نمازش را فرادا می‌خوانـد هر گونه که مایل بود بخواند. (طولانی یا کوتاه). در روایت دیگر است که فرمود: اذا صلّی أحدکم للناس فلیخفّف فإن فی الناس الضعیف و السقیم و ذا الحاجۀ [۲۳۸] . آنگاه که یک نفر از شما برای مردم امام جماعت شد نماز را سبک انجام دهد، زیرا در بین مردم افراد ناتوان و بیمار و صاحب حاجت وجود دارد. روایات به این مضمون در کتابهای نـامبرده و غیر آن در حـد تواتر است ولی آنان رعایت نمی‌کننـد و خصوصاً نمازهای صـبح را طولانی می‌کننـد و حال اینکه بعضـی حتی در بین نماز خوابشان می‌برد. آری، شـیعیان این بـدعتهای آشـکار را در نماز اهل تسـنن می‌بیننـد ولی بمنظور وحدت کلمه در برابر دشـمنان اسـلام و مسـلمانان و برای جلوگیری از تفرقه و بـدبینی سـکوت کرده، بلکه طبق دسـتور فقهـا و مراجع تقلیـد در نماز جماعت آنها شرکت و با آنها در یک صف می‌ایستند و نماز می‌خوانند و این دستور عیناً سفارش ائمه‌علیهم السلام‌است. ولی برخی از تنـدروان با تهمت‌های گوناگون شـیعه را به شـرک و کفر متهم کرده و در نوشـته‌ها و اجتماعات، توسط افراد نادان و بی منطق به پیروان اهل بیت عصمت و طهارت توهین می‌کنند و نسبتهای ناروا می‌دهند و همین امر سبب شد اینجانب این مسائل را بررسی و در اختیار شیعیان قرار دهم.

حرمت متعه (ازدواج موقت)

اشاره

پرسش ۳۴: چرا ما «شـیعیان» بمنظور محرمیت و غیره ازدواج موقت (عقد متعه) را مشـروع و صـحیح می‌دانیم ولی اهل تسـنن مدعی هسـتند که حرام است و به ما نیز اعتراض می‌کننـد و می‌گوینـد دلیل مشـروعیت آن چیست؟ پاسخ: قرآن کریم و روایات فراوانی از طریق شیعه و خود اهـل تسـنن دلاـلت بر مشـروعیت و جواز آن دارد: از قرآن این آیه دربـاره مشـروعیت متعه نازل شـده است: فما اسْـتَمَتَعْتُم به منهن فآتوهنّ اجورهنّ فریضـۀ. [۲۳۹] . «زنـانی را که متعه کرده‌ایـد مهرشـان را به عنـوان فریضه‌ای به آنهـا بدهیـد.» در

تفسیر ابن‌کثیر که از تفاسیر معروف و مورد قبول اهل تسنن است، ذیل تفسیر این آیه مبارکه است که: ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی، این آیه را این گونه قرائت کرده‌اند: فما اسْتَمْتَعْتُم به منهن إلى أجل مسمّى فآتوهنّ أُجورهنّ فريضةً. و در همین تفسیر است که مجاهد گفته است: این آیه در نکاح متعه، نازل شده است. [۲۴۰] . لازم به یادآوری است که او پس از نقل این عبارات روایتی از حضرت امیرعلیه السلام نقل کرده که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم از نکاح موقت نهی کرد و همچنین روایت دیگری نقل کرده که رسول‌اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم در فتح مکه از نکاح موقت منع کرد. [۲۴۱] . از عبارات تفسیر ابن کثیر که از معتبرترین تفاسیر اهل تسنن است معلوم می‌شود که شأن نزول این آیه مبارکه، ازدواج موقت است و دلالت آن بر مشروعیت متعه قطعی است. نیز در صحیح بخاری است که از ابن عباس از متعه سؤال کردند او گفت: متعه جایز است: «عن ابی حمزة قال: سمعت ابن عباس يُسأل عن متعة النساء فرخص» [۲۴۲] . و در همین کتاب دو روایت از جابر بن عبداللّٰه و از سلمة ابن الأکوع است که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم اجازه متعه داد «قالا: كنّا في جيش فاتانا رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم فقال: انه قد اذن لكم ان تستمتعوا فاستمتعوا»؛ [۲۴۳] «گفتند ما دو نفر در بین گروه رزمندگان بودیم رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم نزد ما آمدند و فرمودند: به شما اجازه متعه کردن داده شد پس متعه کنید.» همچنین در صحیح مسلم چندین روایت است که: در عهد رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم و در زمان حکومت ابوبکر و ابتدای حکومت عمر، ازدواج موقت انجام می‌شد و عمر از متعه حج و متعه نساء نهی کرد. «جابر بن عبداللّٰه يقول: كنا نستمتع بالقُبضةِ من التَّمرِ و الدّقيق، الأيّام على عهد رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم و ابى بكر حتى نَهى عنه عُمر في شأن عَمرِو بن حُرَيثٍ»؛ [۲۴۴] «جابر بن عبداللّٰه می‌گوید: ما متعه می‌کردیم با یک مشت خرما و آرد، روزها در عهد رسول‌اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم و ابی‌بکر تا اینکه عمرو بن حریث متعه‌ای کرد و عمر او را منع نمود.» در روایت دیگر چنین آمده است: «... عن ابن نضرة، قال: كنت عند جابر بن عبداللّٰه فَأتاهُ آتٍ فقال: ابن عباس وابنُ الزُّبَير اختلفا في المُتعَتَينِ، فقال جابر: فَعَلناهما مَعَ رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم ثُمَّ نهانا عنهما عُمر فَلَم نَعُد لَهما»؛ [۲۴۵] ابن نضره گفت: من نزد جابر بودم که کسی آمد و گفت: بین ابن‌عباس و ابن‌زبیر در رابطه با دو متعه (ازدواج موقت و حج تمتع) اختلاف شده، جابر گفت ما این دو عمل را در زمان رسول‌اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم انجام دادیم سپس عمر ما را از انجام آن نهی نمود و دیگر تکرار نکردیم.» و در همین کتاب است که اباذر گفت: متعه نساء و متعه حج مخصوص ما است. (مخصوص ما است مجمل است، به شروح بخاری مراجعه شود). «قال: لاتصلح المتعتان الا لنا خاصّةً، يعنى متعة النساء و متعة الحج». [۲۴۶] . همچنین در این کتاب از جابر بن عبداللّٰه نقل کرده که: «قال عمر... وَ اَبِتّوا نكاح هذه النساء فَلَنْ اُوتَى برجل نكح امرأةً اِلى اَجَلٍ، الّا رَجَمْتُهُ بالحجارة». [۲۴۷] . عمر گفت: از نکاح موقت اجتناب کنید، آورده نشود نزد من مردی که ازدواج موقت انجام داده باشد و الا او را سنگسار می‌کنم. روایاتی هم نقل کرده که: «عن على بن ابيطالب، ان رسول اللّٰه صلى الله عليه وآله وسلم نهى عن متعة النساء يوم خيبر وعن اكل‌لحوم الحُمُر الاهلية»؛ [۲۴۸] علی بن ابیطالب‌علیه السلام فرمود: در فتح خیبر رسول‌اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم از متعه و از گوشت حمار اهلی نهی فرمود. روایاتی نیز نقل کرده که رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم در فتح مکه از متعه نهی کرد. [۲۴۹] . از مجموع این روایات که در صحیح بخاری و مسلم با سندهای مختلف نقل شده، معلوم می‌شود که اصل ازدواج موقت مشروع بوده و مدتی هم انجام می‌گرفته است و بعد اختلاف بوجود آمده است. در کتاب «الفقه على المذاهب الاربعة» (ج ۴، ص ۸۵) آمده است که: مشروعیت متعه در صدر اسلام به لحاظ ضرورت بوده است، چون مسلمانان نمی‌توانسته‌اند تشکیل زندگی وعائله بدهندودر گیر جنگ ومشکل اقتصادی بوده‌اند و از سویی مهار کردن قوه شهویه با گرفتن روزه مستلزم مشقت است و شرعاً پذیرفته نیست و به این جهت ازدواج موقت تشریع شد ولی بعداً از انجام آن نهی شد. و در عین حال اگر کسی با ازدواج موقت با زنی عمل زناشویی انجام داد حد زنا بر او جاری نمی‌شود چون شبهه جواز متعه وجود دارد و ابن عباس قائل به جواز بوده، ولی تعزیر می‌شود. از این عبارت - که تلخیص شد - معلوم می‌شود همه مذاهب اهل تسنن مشروعیت نکاح موقت را فی الجمله قبول

دارنـد، نیز از مجموع روایـات و گفتـار معلوم می‌شود که سـبب تشـریع نکاح موقت ضـرورت بوده است. حتی در بعضـی از روایات آمده است که در برخی جنگها به رسول‌اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم گفتند: زنان‌ما همراه‌ما نیستند آیا ما خود را اخته کنیم؟ رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم آنها را از این عمل نهی کرد و اذن در عقـد موقت داد که با چیز کمی مثل لباس و ردایی زنی را متعه کنند. [۲۵۰] . از سویی بـا وجود اختلاـف در روایـاتی که از آن نهی شـده که برخی‌نهی را مسـتند به رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم در فتح خیبر کرده و برخی نهی را در فتح مکه ذکر نموده و برخی نهی را مستند به عمر بن الخطاب دانسته‌اند، با وجود چنین اختلاـفی نمی‌توان از آیه شـریفه رفع یـد نمود و بطور کلی حکم به حرمت و عـدم صـحت آن نمود، خصوصـاً از روایـات و کلمات خود عـامه اسـتفاده می‌شود که تشـریع نکاح موقت به جهت ضـرورت بوده است. و اگر روایتی که گفته است عمر از متعه نساء نهی کرد، درست باشـد نمی‌توان گفت او حق تحریم داشـته است، زیرا «حلال محمـد حلال الی یوم القیامهٔ و حرام محمد حرام الی یوم القیامهٔ» و لابد نهی عمر، نهی حکومتی آن‌هم بخاطر اتفاقی که افتاده است بوده همانطور که در یکی از روایات صـحیح مسـلم آمده بود: نهی عمر از متعه بلحـاظ پیش آمـدی است که نسبت به عمرو بن حریث بوجود آمـد. «نهی عنه عمر فی شأن عمرو بن حریث». [۲۵۱] . نیز از روایتی که از امیر المؤمنین‌علیه السلام نقل شده که فرمود: «نهی رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عن متعهٔ النساء یوم خیبر و عن اکل لحوم الحُمُر الانسیّهٔ» [و فی روایهٔ]«الأهلیهٔ»؛ [۲۵۲] رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم از متعه و لحوم حمر اهلی نهی فرمود. و از وحـدت سیاق و مکروه بودن «لحوم حُمُر» معلوم می‌شود نهی رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم نهی کراهـتی بوده نه تحریمی. بهر حـال علاـوه بر آیه شـریفه و روایـات کثیره معتبره از طریق اهـل بیت رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم روایات اهل تسـنن نیز دلالت بر مشروعیت آن دارند. و وقتی اصل مشروعیت محرز شد تا دلیل قاطع و مسلمی وجود نداشته باشد همان اصل اول حاکم است و روایاتی که اهل تسـنن برای منع از آن نقل کرده‌اند با توجه به اختلافی که در آنها وجود دارد نمی‌تواند آیه شـریفه و اصـل مشـروعیت را زیر سؤال ببرد. مضافاً بر اینکه روایـات معـارض و صـریح بر خلاـف روایـات ناهیه وجود دارد که یکی از آنها فرمایش امیر المؤمنین علی‌علیه السلام است که:

ازدواج موقت و حج تمتع

«لولا ـ اَنّ عمر نهی عن المتعهٔ مـازنی الا شـقی» [۲۵۳] . اگر عمر از متعـه جلوگیری نکرده بـود جز افراد شـقی، کسـی به زنـا آلـوده نمی‌شـد. نیز نقل شـده که عمر بن الخطاب روی منبر گفت: أیّها الناس ثلاث کنّ علی عهـد رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم انا اَنهی عنهُنَّ و اُحرمُهُنَّ و اعـاقب علیهنّ و هی متعـهٔ النسـاء و متعـهٔ الحـج و حَیَّ علی خیر العمـل. ای مردم سه چیز در زمـان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسـلم بود که من آنها را نهی و تحریم می‌کنم و انجام دهنده آنها را مجازات می‌کنم، و آنها «متعه زنان» و «متعه حـج» و گفتن «حیّ علی خیر العمل» است. [۲۵۴] . معنای حـجّ تمتّع حـج تمتع این است که شـخص، در یکی از سه ماه (شوال، ذی قعده و ذی حجه) از یکی از میقاتها به نیت عمره تمتّع احرام می‌بندد سپس وارد مکّه می‌شود و پس از طواف وسعی، تقصیر کرده و از احرام خـارج می‌شود یعنی چیزهـایی که در حـال احرام بر وی حرام بود حلاـل می‌گردد تـا اینکه از مکّه احرام دیگری برای حج می‌بنـدد و اعمال حج تمتع را انجام‌می‌دهد. علّت اینکه این نوع حج را حج تمتع می‌گویند این است که در این نوع حج «متعه» یعنی لـذت بردن و اسـتفاده کردن از محرمـات احرام تجویز شـده است زیرا همـان گونه که اشاره شـد در فاصـله دو احرام (احرام عمره و احرام حـج) کارهایی که در حال احرام حرام است حلال می‌گردد و شـخص می‌تواند از آنچه در حال احرام عمره، حرام بود - بعداً در حال احرام حج نیز حرام خواهد گردید - لذت ببرد و متمتع گردد. این حکم با نصّ صـریح قرآن مجید و با گفتار و روش پیامبر اسـلام صـلی الله علیه وآله وسـلم ثابت گردیده است و قرآن در این باره می‌گوید: فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَی الْحَجِّ فَمَا اسْتَیْسَرَ مِنْ الْهَدْیِ فَمَنْ لَمْ یَجِدْ فَصِیَامُ ثَلَاثَةِ أَیَّامٍ فِی الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْکَ عَشَرَةٌ کَامِلَةٌ ذَلِکَ لِمَنْ لَمْ یَکُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِی الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا

اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَابِ سوره بقره/۱۹۶. هر کس پس از انجام دادن عمره به اعمال حج پردازد هر چه میسر شود قربانی کند و هر کس قربانی نیابد سه روز در ایام حج و هفت روز پس از مراجعت از سفر حج روزه بگیرد که این، ده روز تمام است، این عمل برای کسی است که خانواده‌اش مقیم مسجد الحرام نباشد، از خدا بترسید و بدانید که خداوند [در صورت مخالفت] به شدّت کیفر می‌دهد. تشریع حج تمتع و مبارزه با افکار جاهلیت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم با تشریع حج تمتع قدم دیگری در مبارزه با روشهای دوران جاهلی برداشت و اعمال عمره را که قبل از اسلام انجام دادن آن در این سه ماه از بزرگترین گناهان شمرده می‌شد، جزء اعمالی قرار داد که مسلمانان در این سه ماه انجام بدهند. بخاری و مسلم از ابن عباس نقل می‌کنند که: مردم قبل از اسلام، انجام دادن عمره را در ماههای حج از «افجر فجور» بزرگترین گناهان در روی زمین می‌پنداشتند و می‌گفتند چون ماه صفر تمام شد انجام دادن اعمال عمره حلال می‌گردد. ابن عباس اضافه می‌کند که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم و اصحابش صبح چهارم ذی حجه در حالی که برای حج احرام پوشیده بودند وارد مکّه شدند، رسول خدا دستور داد که این احرام را تبدیل به عمره کنند و از احرام خارج شوند ولی [پذیرفتن] این دستور برای اصحاب، سنگین بود لذا عرضه داشتند با خارج شدن از احرام کدام یک از محرمات برای ما حلال می‌گردد؟ رسول خدا فرمود: همه محرمات بر شما حلال است. عن ابن عباس قال: کانوا یرون ان العمرهٔ فی اشهر الحج من افجر الفجور فی الارض و یجعلون المحرّم صفراً و یقولون إذا برأ الدَّبر وعفا الاثر و انسلخ صفر حلت العمرهٔ لمن اعتمر. قدم النبی صلی الله علیه وآله وسلم و اصحابه صبیحهٔ رابعهٔ مهلّین بالحج فامرهم ان یجعلوها عمرهٔ فتعاظم ذلک عندهم فقالوا یا رسول اللّه ایّ الحلّ؟ قال: حلّ کلّه.(صحیح بخاری، کتاب الحج، ص ۲۵۴، باب التمتع و القران و الافراد، ح ۱۵۶۴ و صحیح مسلم کتاب الحج، ص ۵۳۹، باب جواز العمرهٔ فی اشهر الحج، ح ۱۲۴۰). ولی این دستور چون بر خلاف روش آنان و بر عکس معمول بود پذیرفتن آن هم در مرحله اول برای یک عده از مسلمانان مشکل و سنگین بود و این دستور پیامبر با مخالفت آنان روبرو گردید. خلاصه اینکه بعقیده عده‌ای از تازه مسلمانان، با سابقه ذهنی که از دوران جاهلی داشتند هر کس در ماههای حرام احرام بست و داخل مکّه گردید حق نداشت یکی از محرمات احرام را بجا بیاورد و مخصوصاً با زنان نزدیکی کند مگر اینکه اعمال حج را به پایان برساند و از احرام حج خارج گردد.

تحریم حج تمتع توسط خلیفه

بطوری که اشاره گردید بر خلاف تمایل عده‌ای از مسلمانان، حج تمتع طبق آیه قرآن و دستور خود پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم عملی گردید و این حکم در دوران حکومت دو ساله ابوبکر نیز به همان صورت که رسول خدا دستور داده بود انجام می‌پذیرفت. تا اینکه در دوران حکومت عمر از این نوع حج منع و جلوگیری بعمل آمد و مخالفین، به مجازات شدید تهدید گردیدند و در این مورد، احادیث فراوان در صحاح و سنن اهل تسنن نقل گردیده و در کتب تاریخ و رجال بصراحت آمده است که ما به نقل چند حدیث در این مورد که در صحیحین آمده است اکتفا می‌کنیم. ۱ - عمران بن حصین می‌گوید: آیه متعه حج در قرآن نازل گردید و رسول خدا نیز این نوع حج را به ما دستور داد، سپس نه آیه‌ای که آیه متعه را نسخ‌کند نازل گردید ونه رسول‌خدا ازآن‌نهی نمود تا اینکه از دنیا رحلت نمود بعدها مردی به هوای نفس خود آنچه می‌خواست در این باره گفت. قال عمران بن حُصَینٍ: نزلت آیهٔ المتعهٔ فی کتاب اللّه (یعنی متعهٔ الحج) و امرنا بها رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم ثم لم تنزل آیهٔ تنسخ آیهٔ متعهٔ الحج و لم ینه عنها رسول اللّه حتی مات قال رجل برایه ماشاء.)صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۴، ح ۱۲۲۶ (طریق ۱۷۲). لازم به یاد آوری که صحیح بخاری در کتاب التفسیر، سوره البقرهٔ، باب ۳۳، ص ۷۶۷، ذیل آیه مربوط به حج تمتع این روایت را با مختصر تفاوتی آورده است. ۲ - در صحیح مسلم از ابی نضره چنین آمده است که: من نزد جابر بن عبد اللّه بودم مردی وارد گردید و گفت: اینک ابن عباس و ابن زبیر درباره متعتین (متعه حج و متعه نکاح) با هم اختلاف و بگو و

مگو دارنـد، جـابر در پاسـخ وی گفت: آری مـا در دوران پیـامبر هر دو متعه را انجـام دادیم ولی بعـدها که عمر از آنها نهی کرد ما دیگر انجـام نـدادیم. (اصـل این روایت و محل نقل آن در متن آمـده است). ۳ - در حـدیث دیگری مسلم با اسناد از مطرف چنین آورده است: عمران بن حصـین در روزهـایی که بیمار بود و با همان بیماری از دنیا رفت مرا نزد خود خواست و گفت: اینک مرگ من مسلم وقطعی گردیـده است، چنـد موضوع را به تو می گویم شایـد بعـد از من برای تو مفیـد باشـد ولی اگر زنـده مانـدم اینها را مکتوم و مخفی بـدار و اگر بـا این بیمـاری از دنیـا رفتم و خواستی به مردم بگویی مانعی نـدارد و بـدان که پیامبرصـلی الله علیه وآله وسلم حج و عمره را در یکسال جمع نمود و نه آیه‌ای در جلوگیری از آن نازل شد و نه خود پیامبرصـلی الله علیه وآله وسلم از آن نهی کرد ولی مردی دربـاره آن آنچه می‌خـواست از پیش خـود گفت.(عن مطرف قـال بعث الی عمران بن حصـین فی مرضه الـذی توفی فیه فقال انی کنت محـدثک باحادیث لعل اللّٰه ان ینفعک بها بعـدی فان عشت فاکتم عنی و ان مت فحـدث بها ان شـئت انه قد سلم علی واعلم ان نبی اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم قد جمع بین حج و عمرهٔ ثم لم ینزل فیها کتاب اللّٰه و لم ینه عنها نبی اللّٰه صـلی الله علیه وآله وسـلم قـال رجـل فیهـا برأیه ماشاء.) صـحیح مسـلم، کتاب الحـج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۳، ح ۱۲۲۶، (طریق ۱۶۸). همچنیـن مسـلم از ابـو موسـی نقـل کرده کـه او به متعه حـج فتـوا می‌داد، مردی بـدو گفت در بعضـی از این فتواهـا عجله نکن مگر نمی‌دانی که بعدها امیرالمؤمنین (عمر) در اعمال حج چه تغییراتی داده است تا اینکه خود ابوموسی با عمر ملاقات و جریان را از وی سؤال کرد عمر در پاسخ چنین گفت: «آری می‌دانم که رسول خـدا و اصـحابش حـج تمتع را انجام داده‌انـد ولی برای من خوشایند نیست که مسـلمانان در زیر [درخت] اراک با همسران خویش هم بستر شوند و در حالی که آب غسل از سر و صورت آنان می‌ریزد بسوی اعمـال حـج حرکت کننـد.(عن ابی ابراهیم بن ابی موسـی عن ابی موسـی انه کان یفتی بالمتعهٔ فقال له رجل رویـدک ببعض فتیاک فانک لاتـدری ما احـدث امیرالمؤمنین فی النسک بعد، حتی لقیه بعد، فسأله فقال عمر: قد علمت ان النبی صـلی الله علیه وآله وسـلم قد فعله و اصـحابه و لکن کرهت ان یظلوا معرسـین بهن فی الاراک ثم یروحون فی الحج تقطر رؤوسهم) صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فی نسخ التحلل، ص۵۳۲، ح۱۲۲۲. مؤلف: ولی پاسخ این اظهار نظرها واعمال سلیقه‌ها را خداوند سبحان داده است. وَ ما کـانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَـهٍٔ إِذَا قَضَـی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ یَکُونَ لَهُمْ الْخِیَرَهُٔ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَـلَالاً مُبِیناً سوره احزاب / ۳۶. ترجمه: «و هیـچ مرد و زن مؤمنی را نرسـد که چون خـدا و فرسـتاده‌اش به کـاری فرمـان دهنـد برای آنـان در کارشان اختیاری باشد و هرکس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.»

حج تمتع در دوران عثمان

بخاری و مسـلم از مروان بن حکم چنین نقل می کننـد که عثمان بن عفان را دیـدیم از حج تمتع نهی و جلوگیری می‌نمود ولی چون علی بن ابیطالب‌علیه السـلام نهی او را دید برای عمره و حج احرام بست و گفت: من هیچگاه قانون خدا و سـنت پیامبرصـلی الله علیه وآله وسـلم را بجهت گفتار یک نفر ترک نخواهم نمود. «عن مروان بن الحکم قال شـهدت عثمان و علیاً و عثمان ینهی عن المتعهٔ و ان یجمع بینهمـا فلمـا رأی علیّ، اهلّ بهما لبیک بعمرهٔ و حجهٔ قال ما کنت لادع سـنهٔ النبی لقول احـد». (صـحیح بخاری، باب التمتع والقران و الافراد، ص ۲۵۴، ح ۱۵۶۳.) باز در صـحیحین اختلاف عثمان و امیر المؤمنین علی‌علیه السـلام را، از سعید بن مسیب بدین صورت نقل کرده است که: علی بن ابیطالب و عثمان در عسفان بهم دیگر رسیدند که عثمان از متعه یا عمره جلوگیری می کرد علی بن ابیطالب به وی گفت: عثمان، تو جز این هـدفی نـداری که از امر و فرمان رسول خـدا جلوگیری کنی. عثمان گفت: ما را به حال خودمان واگـذار، امیرالمؤمنین فرمود نمی‌توانم تو را بحال خودت وابگـذارم. [راوی گویـد:] ولی چون علی‌علیه السـلام وضع را این چنین مشاهده نمود خودش به اعمال عمره و حج احرام بست. عن سـعید بن مسیب قال: اختلف علی و عثمان بعسفان فی المتعهٔ فکان عثمان ینهی عن المتعـهٔ اوالعمرهٔ فقال علی: ما تریـد الی امر فعله رسول اللّٰه تنهی عنه؟ فقال عثمان: دعنا منک فقال: انی لا اسـتطیع ان

ادعـک فلما ان رای علی ذلک اهلّ بهما جمیعاً. صـحیح بخاری، باب التمتع والقران والافراد ص۲۵۵، ح ۱۵۶۹ و صحیح مسلم، باب جواز التمتع، ص۵۳۲، ح ۱۲۲۳ (طریق ۱۵۹). مسـلم مطلب بالا را از عبد اللَّه بن شقیق نیز نقل نموده است و در آن روایت این جمله نیز وجود دارد که: «فقال عثمان لعلی کلمهٔ» یعنی عثمان در این باره سخن تندی به علیعلیه السلام گفت.

حج تمتع در دوران معاویه

بررسی احادیث نشان می‌دهد که در دوران معاویه نیز کشمکش و اختلاف در موضوع حج تمتع ادامه داشته و معاویه مصمم بود که در این مـورد روش خلیفه دوم و سـوم حفـظ شود ولی عـده‌ای از مسـلمانان بـا روش آنـان مخـالفت نموده و زیر بـار فرمـان معـاویه نرفته‌انـد. در صـحیح مسـلم اسـت که: سـعد می‌گفت: مـا حـج تمتـع را هنگـامی انجـام دادیم که معـاویه هنـوز به خـدای عرش کفر می‌ورزید. «قال غنیم: سئلت سعد بن ابی وقاص عن المتعهٔ، قال: فعلناها و هذا کافر بالعرش یعنی معاویهٔ». (صحیح مسلم، کتاب الحج باب جواز التمع ص ۵۳۳، ح ۱۲۲۵.) مؤلف: از این روایت و روایت مشابه که در صـحیح مسلم و غیر آن، نقل شده، معلوم می‌گردد که اختلاف در مسأله حج تمتع در دوران معاویه نیز وجود داشته است.

سرانجام، دستور خلیفه دوم به فراموشی سپرده شد

کوشـش امیر المؤمنین علیعلیه السـلام و سعی و تلاش عده‌ای از مسلمانان موجب شد که سرانجام حج تمتع همانند زمان رسول اللَّه انجـام شود و تـدریجاً نهی خلیفه دوم در بوته فراموشـی قرار گیرد و بالأـخره فقهـای اهـل تسـنن نیز بر خلاـف فتوای عمر فتوا صادر کردنـد. شافعی‌ها گفته‌انـد: شـخص، مخیّر است حج افراد یا تمتع یا قران انجام دهد وافضل افراد است، پس از آن تمتع افضل است. (الفقه علی المـذاهب الاربعهٔ، ج ۱، کتـاب الحـج، «مبحث القران والتمتع والإفراد»). مالکی‌ها گفته‌انـد: افضل افراد است و پس از آن قران. (همان، ص ۶۹۰). حنبلی‌ها گفته‌انـد: افضل تمتع است پس از آن افراد. (همان، ص ۶۹۲). حنفی‌ها گفته‌اند: قران افضل است، پس از آن تمتع (همان، ص ۶۹۳). الفقه علی المذاهب الخمسهٔ، ص۲۰۶ نیز متعرض شده است. @.اکنون نتیجه بحث:

اسلام دین کامل است

همه مسـلمانان معتقد هسـتند و پذیرفته‌اند که دین مقدس اسـلام کامل و جاودانی است و کمال آن به این است که پاسـخگوی تمام نیازهـای بشـر می‌باشـد، از سـویی همـه می‌داننـد کـه احکـام شـرع، اوامر و نـواهی دیـن اسـلام تـابع مصالـح و مفاسـد اسـت، یعنی هرامری‌بخاطرمصـلحتی است که در آن و در متعلق آن وجود دارد و هر نهیی بمنظور جلوگیری از مفسـده‌ای است، که در متعلق آن وجود دارد، با توجه به این مطلب، می‌گوییم: در برخی موارد عقد موقت بخاطر جلوگیری از گناه و بمنظور سهولت امر بر مسلمانان است، مثلاًـ چنـانچه دو مرد که زن هر یـک از آنها به مرد دیگر نـامحرم است و می‌خواهنـد در یـک منزل زنـدگی کننـد یـا بـا هم مسافرت کننـد که قهراً چشم هر یک از آن مردها به زن مرد دیگری می‌افتـد و مرتکب گناه می‌شوند، بمنظور جلوگیری از وقوع در معصـیت قهری چنانچه هر یک دختر بچه‌ای داشته باشد می‌توانند او را به عقد موقت در آورند تا مادر او که مادر زن می‌شود محرم شود – به شـرحی که در رساله توضـیح المسائل بیان شـده – و دیگر در مضـیقه و یا گرفتار گناه نشونـد. در برخی موارد عقد موقت بخـاطر جلوگیری از زنـا، و گناهـان دیگر و یـا حتی بیمـاری است، مثلاًـ جوانی که تنهـا در کشوری رفته یـا محصـل است و قـدرت ازدواج دائم نـدارد و غریزه جنسـی او را آرام نمی‌گذارد، و امر دایر است زنا کند یا اسـتمنا یا از طریق دیگر غریزه را ارضاء نماید و بـدین طریق آتش شـهوت را فرو نشانـد یـا در چنین حـالی اگر بتوانـد با عقـد موقت جلوی چنین گناهانی بزرگ را بگیرد، عقل در چنین مواردی چه حکم می‌کند؟ آیا اگر شـرع مقدس همه راه‌ها را بر روی این جوان و این مسـلمان مسدود کند چنین شرع و دینی

کامل است؟ آیا اگر دین اسلام تشریع متعه نکند دین ناقص نیست؟ و اگر در موارد ضرورت، دین اسلام عقد متعه نداشت ناقص نبود؟ آیا ضرورتی که زمان رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم وجود داشت و مجوِّز اذن در نکاح موقَّت شد در زمانهای بعد و خصوصاً در زمان حاضر با وضع موجود زنان، ضرورت پیش نمی‌آید؟ نیز در برخی موارد ازدواج موقت آرام بخش و نوید دهنده حیات است. مثلاً چنانچه زنی بهر جهت از ازدواج دائم محروم شده و کسی حاضر نیست او را به عقد دائم خود در آورد، زن هم مأیوس شده ولی آرزوی شوهرداری و لو موقت و آرزوی بچه داشتن و لو از شوهر موقت دارد و علاوه بر مسائل شهوی و جنسی حاضر است هر چند مدتی کوتاه به عقد مردی در آید شاید دارای فرزندی حلال زاده شود، آیا اگر شارع مقدس اجازه عقد موقت را هم به او ندهد و همه درها را بر روی او ببندد، روح و روان این زن چه می‌کشد؟ آیا چنین دینی کامل است؟ آیا منع آن زن از ازدواج موقت سرکوب کردن تمام آرزوها و غریزه‌های طبیعی او نیست؟ آیا در این فرض «الیوم اکملت لکم دینکم» معنا دارد؟ اگر گفته شود، چطور شارع اجازه دهد مردی، زنی را به مدت کوتاهی عقد کند و پس از گذشت مدت تعیین شده، زن را رها کند و برود؟ می‌گوییم این حرف استبعاد است و عیناً در عقد دائم هم ممکن است جریان پیدا کند. مانند اینکه زن و مردی بر عقد دائم توافق کنند و نیت آنها این باشد که پس از مدتی کوتاه با طلاق از یکدیگر جدا شوند، یا مرد از اول نیتش این باشد که او را پس از مدتی کوتاه طلاق دهد، آیا کسی گفته است چنین ازدواجی که در حقیقت موقت ولی در ظاهر دائم است، باطل است؟ آیا کسی گفته است چنین ازدواجی جایز نیست؟ هرگز.

مناظره

اینجانب در مدینه منوره کراراً با پرسش از مسأله متعه مواجه بوده‌ام. یک نفر از آنها گفت: چگونه اسلام اجازه بدهد مردی زنی را به مدت کوتاهی متعه کند و او را رها کند و برود؟ گفتم: آیا اسلام اجازه داده است مردی زنی را به عقد دائم خود در آورد و نیت مرد و زن این باشد که پس از مدتی کوتاه او را طلاق دهد و از هم جدا شوند؟ فکری کرد و گفت: بلی شرعاً اشکالی ندارد و صحیح است. گفتم: آیا این ازدواج دائم با این نیت، واقعاً همان موقت نیست جز اینکه اگر متعه بود در پایان مدت، خود بخود از هم جدا می‌شدند اما اگر عقد دائم باشد در پایان مدتی که نیت کرده و تصمیم بر جدا شدن می‌گیرند باید با طلاق - صیغه طلاق و با شرایط خاصّی - از هم جدا شوند. گفت: بلی نتیجه یکی است اما اگر متعه کرد و بچه پیدا کردند، آن بچه تکلیفش چیست؟ گفتم: فرقی بین بچه‌ای که از متعه پیدا می‌شود با بچه‌ای که از عقد دائم پیدا می‌شود نیست و پدر باید تمام نیازهای بچه را تأمین کند و از حیث مسکن، لباس، نفقات، توارث و جمیع احکام، با طفلی که از زن دائم پیدا می‌کنند، مساوی هستند. بعلاوه می‌توانند در عقد متعه بطوری رفتار کنند که موجب حمل زن و بچه دار شدن نشوند، می‌توانند شرط عدم دخول یا انزال منی کنند. گفت: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد موقت مردی در آوری؟ گفتم: اوّلاً اختیار او با من نیست و اگر برای او ضرورت پیش آمد و حاضر شد من حق منع کردن او را ندارم، شرع اسلام هم او را منع نکرده و خود مختار است. ثانیاً بر فرض اینکه من مایل نباشم و حتی بدم بیاید، این دلیل عدم جواز و عدم صحت عقد موقت نمی‌شود، زیرا انسان طبعاً از امور موقتی مانند اجاره نشینی ناراحت است، از ماشین اجاره‌ای، مغازه اجاره‌ای بی زار است اما اگر ناچار شد چه بسا یک اطاق یا منزل یا مغازه اجاره می‌کند تا خود صاحب منزل ملکی و دائمی شود و این ناراحتی در نظایر این امور، امری است طبیعی. بعد رو کردم به اطرافم، مردی سالمند و سیاه چهره و کریه المنظر را دیدم، به او گفتم: شما حاضر هستی خواهرت را به عقد دائم این مرد در آوری؟ در حالی که قرآن و سنت رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم بر عقد و ازدواج دائم تأکید کرده و مهر او را من تقبل می‌کنم. سمت دیگرم جوانی بنگلادشی و سیاه و کثیف و بد قیافه بود، گفتم: حاضری خواهرت را بعقد دائم این جوان در آوری؟ این جوان مسلمان و غریب و بی زن است و اسلام تأکید بر ازدواج دارد. در اینجا چهره‌اش را در هم کشید و نگاهی به آنها کرد و گفت: خیر نه من حاضرم نه خواهرم، نه

فامیلم. گفتم: چرا؟ مگر این خلاف شرع است؟ گفت: خیر، ولی طبع ما چنین ازدواجی را نمی‌پذیرد. گفتم: خوب طبع ما هم ازدواج موقت را نمی‌پذیرد، اما این دلیل عدم جواز آن نمی‌شود. حرف شیعه این است که ازدواج موقت در موارد ضرورت و به منظور جلوگیری از مفاسد و گناه اشکال شرعی ندارد و چنانچه کسی ناچار شد و بهر جهت چه زن، چه مرد، به آن اقدام نمود خلاف شرع مرتکب نشده و تعزیر و عقاب ندارد و صرفاً جنبه پیشگیری دارد. او ضمن تشکر گفت: من در این مسأله به کتابهایمان مراجعه و بیشتر فکر می‌کنم و خداحافظی کردیم. و الحمد للّه. [۲۵۵] .

خوش خلقی شیعه

اشاره

پرسش ۳۵: چرا ما «شیعیان» با روی خوش و با حسن خلق و کمال مهربانی با آنان برخورد می‌کنیم ولی آنها نوعاً با دید عناد و دشمنی و لجاج با ما برخورد می‌کنند و حتی برخی از آنان نسبت شرك و تهمت قبر پرستی بما می‌زنند، منشأ و علت این گونه برخوردها چیست؟ پاسخ: مکتب تشیع در راستای پیروی از قرآن کریم و به تبعیت از سنت و اهل بیت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم روشی جز مهر و محبت و خوش خلقی نسبت به همه مسلمانان، نمی‌پذیرد و نمی‌پسندد و در واقع مقتضای مکتب و نشان شیعه بودن شخص، خوش رفتاری و خوش زبانی با دیگران است، به طوری که فقها و مراجع تقلید فرموده‌اند: شایسته است شیعیان در نماز جماعت اهل تسنن شرکت کنند و با حضور خود تألیف قلوب نمایند و از آنچه موجب تفرقه و بدبینی است پرهیز کنند. ولی از بین اهل تسنن، عدّه‌ای با دید دیگری به شیعه و خصوصاً به ایرانیها نگاه می‌کنند و مبلغین آنها در بین مردم وانمود کرده‌اند که شیعیان، اعمال شرك‌آمیز انجام می‌دهند و حتی در مدارس و در رسانه‌های گروهی و در خطبه نمازهای جمعه [۲۵۶] علیه شیعه برنامه دارند و شیعیان را متهم می‌کنند که بدعت گذار و مشرکند و همین تبلیغات و تهمتها موجب بدبینی آنها نسبت به شیعه شده است. البته گاهی اعمال عوامانه‌ای از ایرانیها می‌بینند و آنها را دلیل و مدرك تهمتهای خود قرار می‌دهند که ما باید مراقب باشیم و بهانه دست آنها ندهیم و سبب وهن مذهب و بد نامی شیعه نشویم، از ریختن نامه در بقیع یا ریسمان و پارچه بستن به پنجره‌های بقیع یا شمع روشن کردن و خاك از بقیع برداشتن و یا پشت دیوار بقیع نماز خواندن و مانند این امور، پرهیز کنیم. در گذشته شبها که حضور در پشت بقیع آزاد بود متأسفانه برخی از عوام پشت بقیع شمع روشن می‌کردند که دیوار سیاه می‌شد، پارچه و ریسمان و قفلهای متعدد به پنجره‌ها می‌بستند نامه‌های مختلف با عباراتی، خطاب به ائمه بقیع‌علیه السلام، به فاطمه زهراعلیها السلام، به امام زمان‌علیه السلام داخل بقیع می‌ریختند. صبح که مأمورین می‌آمدند و آن وضع را می‌دیدند، آن قفلها و ریسمانها و نامه‌ها را مشاهده می‌کردند، شروع به بدگویی و توهین به شیعیان می‌کردند و انواع فحش و سب و لعن و نسبتهای ناروا به شیعه و به ایرانی نثار می‌کردند. یکی از آنها ریسمانها و کهنه‌ها را با چاقو می‌برید و با غیظ و غضب رو به اینجانب گفت: شما می‌گویید ما مسلمان و جعفری هستیم، اگر مسلمان و شیعه جعفر بن محمدعلیه السلام هستید، این کارها چیست که انجام می‌دهید؟ این قفلها و این نامه‌ها چیست؟ چرا حاجات خود را از خدا نمی‌طلبید؟ چرا بجای دعا و خواندن قرآن به این کارها رو می‌آورید؟ به او گفتم: آیا دیده‌ای یك اهل علم، یا خردمند چنین اعمالی انجام داده باشد یا در کتابی دستور این قبیل اعمال را در اینجا داده باشند؟ گفت: نمی‌دانم ولی هر چه هست کار شما است و غیر ایرانیها اینجا نیستند و چنین کارهایی نمی‌کنند و نامه‌ها هم به فارسی نوشته شده است. گفتم: این کارها از جانب افراد نادان و بی سواد سر می‌زند و روحانیون مرتب تذکر می‌دهند ولی آنها گوش نمی‌دهند، بعد گفتم: این اعمال را نباید انجام دهند ولی در عین حال مجوّز تهمت و ناسزاگویی به آنها نمی‌شود، اینها شرك و کفر نیست، در نهایت اشتباه است و از روی جهالت انجام داده‌اند. این را گفتم و رفتم و او همچنان بدگویی می‌کرد. خداوند همه ما را بوظائف

دینی و اخلاقی آگاه فرماید و از آنچه موجب توهین به شیعه و مذهب حقّه جعفری می‌شود بر کنار دارد. امام صادق‌علیه السلام فرمود: «معاشر الشیعهٔ کونوا لنا زیناً و لا تکونوا علینا شیناً، قولوا للناس حسنا واحفظوا السنتکم وکفّوها عن الفضول وقبح القول». آبروی ما باشید و ما را زشت و بد جلوه ندهید و نسبت به مردم خوش زبان باشید و زبانت را حفظ کنید و از حرفهای بی فایده و زشت خودداری کنید [۲۵۷] . در هر حال، حرف آن گروه خاص به شیعیان و سایر مسلمانان این است که می‌گویند: هر عمل دینی که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم یا صحابه آن حضرت انجام داده‌اند، مشروع و جایز است و آنچه نبوده و انجام نداده‌اند و بعد از آنها رایج شده است بدعت و حرام و موجب شرک و خروج از دین است، چون اگر در این کارها که بعداً رایج شده، خیر و مصلحت بود، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه در انجام آن بر ما پیشی می‌گرفتند و از اینکه آنها انجام نداده‌اند معلوم می‌شود خیر و مصلحت در انجام آنها وجود ندارد. روایتی نیز نقل کرده‌اند که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مسلمانان را از انجام کارهایی که سابقه ندارد بر حذر داشته و فرموده است: «ایّاکم و محدثات الأمور فإن کل محدثهٔ بدعهٔ و کل بدعهٔ ضلالهٔ». از اموری که تازگی دارد پرهیز کنید بدرستی که هر امر تازه (که در دین سابقه نداشته) بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی است. [۲۵۸] . بر این اساس مدعی هستند که بعضی اعمال چون در عهد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و در زمان صحابه انجام نشده و سابقه ندارد، بدعت و حرام است و برخی از آنها شرک اکبر و مرتکب آن کافر است، و حتی اینکه ابن تیمیه گفته است: هر کس برخی از این کارها را انجام دهد توبه داده می‌شود و اگر توبه نکرد کشته می‌شود. [۲۵۹] (یعنی باید او را کشت و خونش هدر است) و آن اعمال که به نظر آن گروه بدعت و موجب شرک و کفر است، بقرار ذیل می‌باشد.

اعمالی که به نظر عده‌ای از آنان بدعت و حرام است

۱. سفر کردن به قصد زیارت قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه‌علیهم السلام و کلیّه اماکن مقدسه و مساجد، جز مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الأقصی. ۲. گنبد و بارگاه و گلدسته و هرگونه بنایی روی قبر ساختن. – قبر هر کس که باشد –. ۳. چیز روی قبر نوشتن. ۴. روی قبر یا کنار آن قرآن خواندن. ۵. ضریح و منبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ضریح و سایر آثار متعلق به ائمه‌علیهم السلام و اعتاب مقدسه آنان را بوسیدن و دست کشیدن و صورت بر آنها نهادن. ۶. بوسیدن و دست کشیدن به ارکان کعبه و صورت نهادن به دیوار کعبه و مقام ابراهیم‌علیه السلام و هر جمادی از جمادات، جز حجر الأسود. ۷. توسل به انبیاء و اولیای خدا و آنان را بین خود و خدا واسطه قرار دادن و دعای توسل خواندن و یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و یا علی‌علیه السلام و یا حسن‌علیه السلام و یا حسین‌علیه السلام و مانند اینها گفتن. ۸. نذر کردن برای مشاهد مشرفه و برای تعمیر و روشنایی آنها، شمع روشن کردن و نذر گوسفند و قربانی برای زوار و مانند اینها. – که مدعی هستند این قبیل نذرها برای غیر خدا است و بدعت و حرام است –. ۹. کار خیر انجام دادن و ثوابش را به دیگری که زنده است هدیه کردن. ۱۰. از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و سایر انبیاء و اولیای خدا طلب شفاعت نمودن. ۱۱. در حالی که زائر رو به قبر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم یا سایر قبور ایستاده است، دست به دعا بلند کردن. – می‌گویند: باید رو به قبله دعا کرد و رو به قبله دست به دعا بلند کرد –. ۱۲. روی قبر و کنار آن نماز خواندن و دعا کردن. – قبر هر کس که باشد –. ۱۳. به غیر خدا استغاثه نمودن. ۱۴. برای غیر خدا خم شدن. ۱۵. دور قبر گردیدن. (طواف قبور) ۱۶. جلوی کسی بلند شدن. ۱۷. در موالید و اعیاد مذهبی جشن گرفتن. ۱۸. مجلس عزاداری تشکیل دادن. ۱۹. برای کسی که فوت کرده مجلس ختم و فاتحه گرفتن و اطعام کردن. ۲۰. به غیر خدا قسم یاد کردن. ۲۱. هم‌خوانی و هم‌آهنگ چیز خواندن، اعم از قرآن یا دعا و شعر و حتی صلوات دسته‌جمعی فرستادن. ۲۲. «اللهم بحرمهٔ فلان عندک» گفتن. و غیر اینها از کارهایی که به اسم دین و به عنوان عبادت انجام می‌شود و حال اینکه در صدر اسلام چنین اعمالی نبوده و انجام نداده‌اند و همه اینها را بدعت و شرک دانسته و می‌گویند هر کس یکی از اینها را انجام دهد از دین خارج است.

[۲۶۰] . آری آنها طبق این طرز تفکر مدعی هستند که اعمال نام برده بدعت و موجب شرک است و انجام آنها حرام می‌باشد و می‌دانند و می‌بینند که برخی از این امور در کتابهای شیعیان موجود است و نیز توسلات و دعاهای دسته جمعی و نذورات و زیارت رفتن شیعیان را می‌بینند و برای آنها از همه ناگوارتر شهرت زیارت عاشورا است که مشتمل بر لعن است و توسط شیعه تکثیر و خوانده می‌شود، همچنین شدت علاقه شیعه را به ائمه بقیع و ام البنین مادر ابوالفضل العباس‌علیه السلام را مشاهده می‌کنند و این جهات همه دست بهم داده و سبب تندی و خشونت آنها نسبت به شیعه می‌باشد.

توجه به روایت صحیح بخاری

به این روایت از صحیح بخاری توجه کنید سعد بن عباده بیمار شد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم با عبدالرحمن بن عوف و سعد وقاص و ابن مسعود به عیادت او رفتند، اهل بیت سعد بن عباده دور او جمع و او را احاطه کرده بودند رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم احوال او را پرسید و شروع کرد به گریه کردن، همراهان حضرت نیز با دیدن گریه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم شروع به گریه کردند، سپس رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: خداوند به گریه و اشک چشم و حزن قلب، کسی را عذاب نمی‌کند، بلکه بواسطه زبان که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند، عذاب می‌کند یا ترحم می‌کند، [سپس در ادامه روایت نقل کرده‌اند که] بدرستی که میّت به سبب اینکه اهلش بر او گریه می‌کند، عذاب می‌شود. و عمر بن الخطاب این گونه بود که در گریه بر مرده با عصا کتک می‌زد و سنگ پرتاب می‌کرد و خاک می‌پاشید. شاید برخی برخوردهای آنان نیز از اینگونه روش‌ها الهام گرفته باشد. «و کان عمر رضی اللَّه‌عنه یضرب فیه بالعَصاء و یَرمِی بالحجارة و یَحثی بِالتُّراب». [۲۶۱] .

بنیان گزار گروه تندرو

به طور خلاصه اول کسی که با زیارت اولیاء و بنای مزارها مخالفت کرد ابن تیمیه حرانی (م ۷۲۸ق) است که پدرش حنبلی مذهب بوده و پس از او شاگردش ابن قیّم جوزیّه (م۷۵۱ق) است که عقاید استادش را دنبال کرد و در این رابطه کتابهایی هم نوشته‌اند. ابن تیمیه معتقد بود پیرایه هایی بر دین اسلام بسته شده که می‌بایست آنها را کنار گذارد و به سادگی اولیه اسلام برگشت منتها در این عقیده به افراط رو آورد و روایات و سیره عملی مسلمانان را نادیده گرفت و مدعی شد که بنا بر قبور و سفر برای زیارت بدعت است. شاگردش ابن قیم از عقاید استاد دفاع کرد ولی این دو نفر با مخالفت علمای اسلام، روبرو شدند و کاری از پیش نبردند تا این که محمد بن عبدالوهاب نجدی معتقد به همان عقیده شد و چون شخصی سیاسی بود و زمینه را برای ایجاد یک گروه و فرقه خاصی مناسب دید خود را به عنوان مصلح دینی معرفی کرد و دست و سیاست نیز با او همراهی نمود و پس از مدتی مردم را به مرام تازه یعنی همان عقاید ابن تیمیه سوق داد. محمد بن عبدالوهاب به مدینه منوره رفت و برای اولین بار مسلمانان را از توسل و تبرک به قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم منع کرد و سرانجام فرقه‌ای تشکیل داد. در بدو امر نام این فرقه به نام بنیان‌گزار آن مرام بود و وهابی خوانده می‌شدند ولی پس از مدتی نام خود را عوض کرده و خود را سلفی خواندند و مدعی هستند که از سلف اسلام و سنت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم پیروی می‌کنند و در زمینه توحید و برخی از اعمال عبادی با اکثر مسلمانان اعم از شیعه و سنی مخالف و در تضاد هستند. برهمین اساس در سالهای ۱۱۶۰ تا ۱۲۰۶ (ه.ق) به نام دفاع از توحید و مبارزه با شرک جمع کثیری از مسلمانان را قتل عام کردند و در سال ۱۲۱۶ (ه.ق) با یک حمله غافلگیرانه به کربلا هجوم آورده وبه تخریب حرم مطهر امام‌حسین‌علیه السلام و سایر اماکن مقدسه کربلا پرداختند و اموال با ارزش اماکن مقدسه را به غارت بردند و جمع کثیری از اهالی کربلا را کشتند و به پیر و جوان، زن و مرد رحم نکردند و خانه‌های زیادی را غارت کردند. در سال ۱۳۴۳ (ه.ق) قبور بزرگان اسلام را در حجاز تخریب کردند، در روز هشتم شوال قبور ائمه بقیع وسایر اماکن مقدّسه را منهدم نمودند، جز قبر

پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم را که از ترس نفرت عموم مسلمانان متعرض آن نشدند [۲۶۲] . این گروه اکثراً خشن، متعصب، قشری و بی منطق هستند و بجای توجه به دلیل و برهان و عقل و عاطفه، بر عناد و لجاج و خشونت و تهمت زدن تکیه کرده و مسائل اسلام را در مبارزه با چند مسأله مانند زیارت، توسل، گریه بر اموات، شفاعت خلاصه کرده‌اند و به اندک چیزی بطور جدّی به مسلمانان نسبت شرک وکفر می‌دهند وچنانچه قدرت بدستشان بیاید به سادگی خون و مال هر مسلمانی که با آنها هم عقیده‌نباشد مباح و حلال‌می‌دانند. [۲۶۳] . از سویی پیروان خود را عملاً از مباحث مهم اسلام مانند عدالت اجتماعی، مسائل اقتصادی، سیاسی و شناخت دشمنان اسلام و مسلمین دور نگاه داشته و آنها را نسبت به روش استعمارگران و اهداف شوم آنها ناآگاه و بی تفاوت ساخته‌اند. در موسم حج و عمره افرادی را که بزبان فارسی آشنا هستند، تجهیز می‌کنند و آنها در جمع زائران و گاهی در قبرستان بقیع همان حرفها و تهمتها را با تندی و خشونت مطرح و همه را مشرک و کافر می‌خوانند، گاهی که دانشجویان ایرانی مُشَرّف می‌شوند سراغ آنها می‌روند و کتابهایی مشتمل بر عقاید انحرافی و یا کتابهایی بر ضد تشیع و بر علیه فقهای شیعه در اختیار آنان قرار می‌دهند، از ورود کتابهایی مانند الغدیر، المراجعات و شبهای پیشاور و مانند اینها سخت جلوگیری می‌کنند، حاضر نیستند با علمای شیعه که از نجف اشرف و قم و سایر بلاد شیعه مشرف می‌شوند، بحث و تبادل نظر کنند. در قبرستانهای مورد توجه مسلمانان، خصوصاً شیعیان، تابلوهایی نصب کرده و روی آنها آیات و روایاتی نوشته‌اند که مربوط به کفار و مشرکین است و گویا زائران آن اماکن مقدسه مشرک و کافر هستند و آنها می‌خواهند با ارائه آن آیات و روایات زائران را به اسلام دعوت کنند. یک نفر از آنها به یک ایرانی نسبت شرک داد، با تندی به او گفتم: یعنی می‌گویی دولت عربستان مشرک را به مدینه و مکه راه داده است؟ تا این حرف را زدم وحشت کرد و گفت: خیر، مقصود من شما ایرانیها نبودید و فرار کرد.

مناظره مرحوم آیهٔ الله خویی با عالم حجازی

مرحوم آیهٔ اللّه العظمی خوییقدس سره مرقوم فرموده است: در سال ۱۳۵۳ برای حج مشرف شدم، شخصی دانشمند - به نام شیخ زین العابدین - در مسجد النبی مراقب بود هر کس روی مهر سجده می‌کرد مهر او را می‌گرفت. به او گفتم: آیا رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله وسلم تصرف در مال مسلمان را بدون اذن و رضایت او حرام نکرده است؟ گفت: بلی حرام کرده است. گفتم: پس چرا اموال این مسلمانان را از آنها به زور می‌گیری و حال اینکه اینها شهادت به «لا اله الا اللّه» و «محمد عبده و رسوله» می‌دهند؟ گفت: اینها مشرک هستند و مهر را بت قرار داده و برای مهر سجده می‌کنند (نه برای خدا). گفتم: حاضر هستی درباره این موضوع با هم مذاکره کنیم؟ گفت: مانعی ندارد. شروع به صحبت کردم و سرانجام آن شخص از کاری که مرتکب شده بود عذر خواهی و استغفار کرد و گفت: امر بر من مشتبه شده بود و از من خواست تا در مدینه هستم، شبها در مسجد النبی صحبت کنم و در موضوعات مختلف مذاکره کنیم، و تا ده شب که در مدینه بودم شبها مجلس بر قرار می‌شد و صحبت کردم و عدّه‌ای از مذاهب مختلف حاضر می‌شدند و در پایان ده شب، آن دانشمند حجازی از آنچه نسبت به شیعه معتقد شده بود بی زاری جست و عذر خواهی کرد و به من قول داد صحبتهای مرا در روزنامه «ام‌القری» چاپ و منتشر کند تا برای کسانی که امر بر ایشان مشتبه شده و عناد ندارند، حق ظاهر شود و قرار شد یک نسخه از روزنامه را نیز برای من بفرستد ولی طبق قرارش عمل نکرد و شاید موقعیت با او مساعدت نکرد و نتوانست آنرا چاپ و منتشر کند. [۲۶۴] . این جانب و دیگران در مسجد النبی بارها دیده‌ایم که برخی از آنها سجاده را از زیر پای نمازگزاران شیعه می‌کشند و گاهی آنرا خراب می‌کنند و رسماً اهانت و در حد کتک زدن هم اقدام می‌کنند و حال اینکه خود را سلفی، یعنی پیرو سلف صالح و پیرو سنت رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم می‌دانند امّا آیا سلف صالح و اصحاب رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم با مسلمانان، با مهمانان رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم، با نمازگزارانی که رو به قبله و طبق فقه خود در حال نماز هستند و در سجده می‌گویند «سبحان ربی الاعلی و بحمده» این گونه رفتار می‌کردند؟ آیا سنت

رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم چنین است؟

یک گفتگو

به یکی از آنها که خود در یک مورد، تماشاگر چنین برخورد خشن و بی‌ادبانه بود گفتم: مگر شما سنت و دستور رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را قبول ندارید؟ مگر صحیح بخاری و صحیح مسلم را صحیح‌ترین کتابها بعد از قرآن کریم نمی‌دانید؟ گفت: چرا ما چنین هستیم. گفتم: در صحیح بخاری از عمر بن الخطاب نقل کرده که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «قد قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم اُمِرْتُ اَن اُقاتِلَ النّاسَ حَتّی یَقُولُوا لا ـ اِلهَ اِلا ـ اللَّه فَمَن قال لا اِلهَ الا اللَّه عَصَمَ مِنّی مالَه و نَفْسَهُ الا بِحَقِّه و حسابُهُ عَلَی اللَّه». [۲۶۵] . من مأمور شدم با مردم جنگ و قتال کنم تا بگویند «لا اله الا اللَّه» پس هر کس گفت: «لا اله الا اللَّه» مال و جانش از جانب من مصون و محفوظ است مگر بحقش [مانند اینکه به کسی ضرر مالی یا جانی بزند]و حساب او با خدا است. صحیح مسلم نیز همین حدیث را با چند سند نقل کرده است. [۲۶۶] . به این شخص گفتم: با وجود چنین احادیثی، شما چگونه بخود اجازه می‌دهید در روضه مبارکه و در حضور رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم به کسی که «لا اله الا اللَّه، محمد رسول اللَّه» می گوید و در حال نماز است و عازم زیارت خانه خدا است، اینگونه توهین و اذیت کنید و در مال او تصرف و آنرا به زور بگیرید و ضایع کنید؟ آیا شما پیرو سلف صالح و عامل به سنت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم هستید؟ او سرش را زیر انداخت و حرفی نزد، به او گفتم: شیعیان تنها به خاطر اینکه درگیری نشود و موفق به زیارت رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه بقیع‌علیهم السلام و فاطمه زهراعلیها السلام شوند، این بی ادبی‌ها و بدرفتاری شما را تحمل می کنند و اگر این جهت نبود هرگز این رفتار شما را تحمل نمی کردند و این اعمال را بی پاسخ نمی گذاشتند، او با حالت شرمندگی گفت: حق با شما است و اسلام اجازه نمی‌دهد مسلمانان با کسی این گونه رفتار کنند و تقاضای عفو کرد و خداحافظی نمود.

برگزاری نمازهای مستحبی به جماعت «تراویح» در شبهای ماه رمضان

پرسش ۳۶: چرا ما «شیعیان» نمازهای مستحبی شبهای ماه مبارك رمضان را به جماعت برگزار نمی کنیم ولی اهل تسنن آنها را به جماعت و به نام نماز تراویح برگزار می کنند؟ پاسخ: در فقه شیعه خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت و حرام است و فرقی بین نمازهای مستحبی شبهای ماه رمضان و غیر آن نیست ولی اهل تسنن نافله‌های شبهای ماه مبارك رمضان را به جماعت برگزار می کنند و آنها را نماز تراویح می‌نامند. [۲۶۷] . از دو کتاب معتبر آنها استفاده می‌شود که نماز تراویح در زمان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و در حکومت ابوبکر و در اوائل حکومت عمر، به جماعت برگزار نمی‌شده است. [۲۶۸] . مدتی از حکومت عمر گذشته بود، یک شب ماه رمضان وارد مسجد شد، دید مردم بطور پراکنده و فرادا نماز می‌خوانند ولی در گوشه مسجد چند نفر بجماعت می‌خواندند، عمر گفت: اگر همه مردم نمازها را به جماعت بخوانند نمایانتر است و تصمیم گرفت (ثم عزم) و مردم را به امامت یک نفر جمع کرد، شب بعد وارد مسجد شد، دید مردم نمازها را به جماعت برگزار می کنند، گفت: خوب بدعتی است این. (نِعْمَ البِدعَةُ هذِه). [۲۶۹] . البته در برخی روایات آنها است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم دو سه شب نافله شب را در مسجد خواند و عدّه‌ای نمازها را با آن حضرت خواندند، شب سوم یا چهارم جمعیت زیاد شد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم برای نماز نافله از منزل خارج نشد و بعد از نماز صبح فرمود: من متوجه اجتماع شما شدم و اینکه نیامدم، ترسیدم نافله شب را به جماعت خواندن بر شما واجب شود و تا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم زنده بود نافله‌ها به جماعت برگزار نشد. [۲۷۰] . در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعهٔ [۲۷۱] . مضمون همین روایات را بازگو کرده و می گوید: مستحب است به جماعت برگزار شود، ولی بیست رکعت نبوده و در عهد صحابه اضافه کردند و بیست رکعت می‌خواندند، و در حکومت عمر بن عبدالعزیز باز اضافه

کردند و سی و شش رکعت می‌خواندند ولی مشروع همان بیست رکعت است و مستحب است تمام قرآن را در نماز تراویح تا پایان ماه رمضان بخوانند. [و برای اضافه کردن و بدعت گذاری عمر و غیر او توجیهاتی نموده است]. لازم به یادآوری است که، اوّلاً نافله هایی را که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در سه شب خواند در ماه رمضان نبوده است ثانیاً بیش از یازده رکعت نخواند، ثالثاً عمر بن الخطاب تصریح کرد که این عمل بدعت است، یعنی ساخته و پرداخته سلیقه شخص او بوده و سابقه نداشته است و از تعبیر او معلوم می‌شود استناد به عمل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نکرده است، رابعاً حتی عمر نگفته است بیست رکعت بخوانند و نگفته است یک ختم قرآن در آنها خوانده شود. آری بدعت می‌گذارند و به سلیقه شخصی عمل می‌کنند و بعد هم توجیه می‌کنند که اجتهاد کرده‌اند ولی اگر ببینند شیعه مثلاً در اذان و اقامه بقصد تیمن و تبرک شهادت به ولایت امیر المؤمنین علی‌علیه السلام می‌دهد فوراً حکم به بدعت بودن و کفر و شرک شیعه می‌کنند: انّ هذا لَشَیٌ عُجابٌ [۲۷۲] .

عصمت ائمه و اهل بیت رسول الله

پرسش ۳۷: چرا ما «شیعیان» اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را معصوم می‌دانیم ولی اهل تسنّن ظاهراً چنین نیستند و بما هم اعتراض می‌کنند، البته آنها ابوبکر و عمر و دیگر کسانی را که مورد احترامشان می‌باشد نیز معصوم نمی‌دانند؟ پاسخ: شیعه، اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و ائمه‌علیهم السلام را معصوم و از هرگونه گناه و پلیدی پاک و منزه می‌داند و بر این امر ادله عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد که در کتب مربوط موجود است و عمده دلیلی که اهل تسنن نمی‌توانند شبهه و انکار کنند این آیه است: ما اهل بیت را معصوم می‌دانیم انما یرید اللَّه‌لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً [۲۷۳] . خدا فقط می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان - پیامبر - بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند. در صحیح مسلم است که عایشه گفت: روزی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم [از حجره] خارج شد و عبایی پشمی و سیاه با آن حضرت بود، پس حسن بن علی‌علیهما السلام آمد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم او را داخل عبا نمود، پس از آن حسین بن علی آمد، او را نیز داخل عبا فرمود، سپس فاطمه‌علیها السلام آمد و داخل شد، پس از آن علی‌علیه السلام آمد او را هم داخل عبا نمود و گفت: انما یرید اللَّه‌لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً. [۲۷۴] . و در مسند امام احمد بن حنبل [۲۷۵] است که: ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یمرّ بباب فاطمهٔ ستهٔ أشهر اذا خرج الی صلاهٔ الفجر یقول: الصلاهٔ یا اهل البیت انما یرید اللَّه لیذهب عنکم‌الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیراً. رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم صبح که برای نماز به مسجد می‌رفت، مدت شش ماه از درب خانه فاطمه‌علیها السلام عبور می‌کرد و می‌فرمود: نماز، ای اهل بیت، خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. همچنین در صحیح مسلم است که: زید بن ارقم گفت: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم روزی در کنار آبی به نام خمّ، میان مکه و مدینه خطبه‌ای خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: ای مردم من بشری بیش نیستم و نزدیک است مأمور پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت کنم و من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم و می‌روم یکی کتاب خدا که در آن هدایت و نور است، کتاب خدا را بگیرید و به آن چنگ بزنید... و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می‌شوم، [راوی گوید: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم] این جمله را سه بار تکرار کرد از زید بن ارقم سؤال کردند: اهل بیت آن حضرت چه کسانی هستند؟ آیا زنهای رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم اهل بیت آن حضرت می‌باشند؟ زید گفت: خیر، به خدا قسم، به درستی که زن چند وقت با مرد است، پس او را طلاق می‌دهد و زن برمی‌گردد نزد پدر و فامیلش، اهل بیت مرد اصل و ریشه و پی مرد هستند، اهل بیت کسانی هستند که بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم صدقه بر آنان حرام است. [۲۷۶] . در همین کتاب است که: از زید بن ارقم سؤال کردند، اهل بیت - که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم سفارش آنها را فرمود و عِدل قرآنشان قرار داد - چه کسانی هستند؟ گفت: آل علی‌علیه السلام... هستند که صدقه بر آنها حرام است. [۲۷۷] . از آیه شریفه و این روایات

که در کتابهای معتبر اهل تسنن آمده معلوم و مسلم است که خداوند اراده کرده است آلودگی و پلیدی را از اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بزداید و آنان را پاک و پاکیزه گرداند، مضافاً بر اینکه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث ثَقلین اهل بیت را عِدل و هم سنگ قرآن کریم قرار داده و هر دو را به عنوان حجت خدا در میان مردم توصیف فرموده است و همان گونه که قرآن از خطا و لغزش مصون و محفوظ است، عدل و قرین آن نیز مصون و محفوظ است و مسلمانان می‌دانند و اعتراف دارند که اهل بیت‌علیهم السلام و در رأس آنها حضرت علی‌علیه السلام حتی لحظه‌ای آلوده به شرک و کفر نبوده و کوچکترین لغزش و خطایی از آنها سر نزده است و بر این اساس شیعه معتقد به عصمت اهل بیت‌علیهم السلام است.

دعا و زیارات

اشاره

پرسش ۳۸: چرا ما «شیعیان» مفاتیح الجنان و دعاهای آن را قبول داریم و می‌خوانیم ولی اهل تسنن چنین نیستند و اگر دست ما ببینند آن را از ما می‌گیرند و گویا همراه داشتن و خواندن مفاتیح جرم است؟ پاسخ: برخی از اهل سنت و خصوصاً گروه تندرو به دعا و زیارات چندان اهمیت نمی‌دهند و اصولاً دعاهای وارده از معصومین‌علیهم السلام را ندارند و طعم و لذت دعا و مناجات و زیارات را نچشیده‌اند و حال اینکه اگر به دعای کمیل که تماماً در رابطه با توحید و عذر خواهی از گناهان در پیشگاه خداوند است توجه کنند، یا مناجات خمس عشرهٔ یا دعای ابوحمزه و مانند اینها را بخوانند دیدشان عوض می‌شود. در هر صورت، حساسیت آنها، خصوصاً گروه تندرو، نسبت به زیارت عاشورا است که در مفاتیح آمده و آن هم نسبت به لعن‌های ذکر شده در زیارت است. و همچنین از جهت لعن به ابوسفیان و معاویه که در این زیارت است و در نتیجه آن گونه برخورد می‌کنند.

مناظره

در مسجد النبی، مفاتیح دستم بود، یک نفر از آنها که - مأمور بود و از جزئیات مطلع بود - آن را گرفت و زیارت عاشورا را آورده گفت: اوّل و دوم و سوم که لعن می‌کنید چه کسانی هستند؟ گفتم: مگر لازم است بدانیم چه کسانی هستند؟ گفت: چنانچه انسان کسی را نشناسد چگونه او را لعن می‌کند؟ گفتم: این مردم که پنج وقت نماز می‌خوانند و مرتب می‌گویند غیر المغضوب علیهم و لا ـ الضالین ترجمه: «نه آنهایی که مغضوبند ونه آنهایی که گمراهند.» آیا مغضوب علیهم و ضالّین را می‌شناسند؟ فکری کرد و گفت: خیر، اکثر آنها نمی‌شناسند. گفتم: کسانی را که نمی‌شناسند چگونه می‌خواهند خدا آنان را از آنها قرار ندهد؟ گفت: در نماز دستور است که بخوانند هر چند معنا و مقصود از آن را ندانند. گفتم: این هم زیارت است و دستور است که آن را بخوانند هر چند مقصود از آنان را ندانند. گفت: در این زیارت لعن بر معاویه نیز هست و او را که می‌شناسید، چرا او را لعن می‌کنید؟ مگر نمی‌دانید سبّ و لعن اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم گناه و حرام است؟ گفتم: اوّلاً جنگ بااصحاب وخلیفه‌رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم گناهش بزرگتر از سبّ و لعن است و همه می‌دانند که معاویه با علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام که از صحابه و خلیفه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بود جنگ کرد و اگر توانسته بود آن حضرت را کشته بود همان گونه که پسرش یزید حسین بن علی‌علیهما السلام را شهید کرد، ثانیاً شیعه سبّ و لعن بر صحابه و بر شخص معاویه را از معاویه یاد گرفته‌اند. گفت: معاویه کجا و چه کسی را سبّ و لعن کرده که از او یاد گرفته‌اید؟ گفتم: صحیح مسلم را قبول داری؟ گفت: بلی، گفتم: در صحیح مسلم است که معاویه از شخصی به نام سعد خواست که امیر المؤمنین علی‌علیه السلام را سبّ کند و سعد گفت: من هرگز علی‌علیه السلام را سبّ نمی‌کنم و اگر یکی از سه چیزی که رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم برای علی بن ابی طالب‌علیه السلام گفت

برای من گفته بود ارزش و بهای آن نزد من محبوب‌تر از شتر قرمز رنگ بود (شتر قرمز نزد اعراب اشرف اموال محسوب است) و آن سه چیز این بود: ۱ - رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عازم سفر برای جنگ بود، علی‌علیه السلام را به عنوان خلیفه خود تعیین کرد که بماند، علی‌علیه السلام گفت: یا رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مرابا زنها و بچه‌ها می‌گذاری؟ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: آیا خوشنود نمی‌شوی که نسبت به من بمنزله هارون نسبت به موسی‌علیه السلام باشی جز اینکه بعد از من پیامبری نیست؟ ۲ - شنیدم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم جهاد را به دست مردی می‌دهم که او خدا و رسول خدا را دوست می‌دارد و خدا و رسول خدا نیز او را دوست دارند، روز بعد همه حاضرین گردن کشیدیم که شاید یکی از ما باشیم ولی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: علی‌علیه السلام را نزد من بیاورید، علی‌علیه السلام را آوردند در حالی که چشمش درد می‌کرد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم آب دهان مبارکش را در چشمان او ریخت و پرچم را به او داد پس خداوند برای آن حضرت فتح و پیروزی نصیب کرد. ۳ - وقتی آیه مبارکه قل تعالوا ندع أبناءَنا و ابناءَکم.... [۲۷۸] نازل شد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را طلبید و گفت خدایا اینها اهل من هستند. [۲۷۹]. نیز در همین کتاب است که مردی از آل مروان [به عنوان استاندار] منصوب شد، او از سهل بن سعد خواست که علی‌علیه السلام را سبّ کند، سهل از سبّ آن حضرت خودداری کرد، آن مرد به سهل گفت: اکنون که از سبّ علی‌علیه السلام خودداری می‌کنی پس بگو: «لَعَنَ اللَّهاباتراب» (العیاذ باللَّه). [۲۸۰]. بعد از نقل این روایات به آن مأمور گفتم: روایات به این مضمون و مشابه یکدیگر در صحیح مسلم و در همین باب موجود است که مقام و منزلت علی‌علیه السلام را نسبت به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و جهاد علی‌علیه السلام را ثابت و بیان می‌کند. و در این دو روایت تصریح شده که معاویه و آل مروان اصرار داشتند بر سبّ و لعن امیرالمؤمنین‌علیه السلام، خلیفه و صحابی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم، پس اگر شیعه معاویه و آل مروان و امثال آنها را لعن و سبّ کند منشأ آن معاویه و آل مروان هستند که فتح باب نمودند. بحث که به اینجا کشید، مفاتیح را بست و گفت: ابوبکر افضل است یا علی‌علیه السلام؟ گفتم: این مطلب را خداوند در قرآن بیان کرده است: فَضَّل اللَّه المُجاهِدِینَ عَلَی القاعِدینَ اَجْراً عَظِیماً [۲۸۱]. خداوند مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است. و در آیه‌ای دیگر فرموده است: یَرْفَعِ اللَّه الَّذینَ آمَنُوا مِنْکُم وَ الْذَین اُوتُوا العِلْمَ دَرَجاتٍ [۲۸۲]. خداوند رتبه و منزلت کسانی از شما که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند. و جهاد و مجاهد بودن علی‌علیه السلام و مقام علمی بی نظیر علی‌علیه السلام بر همه آشکار و از بدیهیات عالم اسلام است. لذا باید قبول کنید که این دو آیه شریفه افضل بودن علی‌علیه السلام‌را بر دیگران ثابت می‌کند. بعلاوه در روایاتی که از صحیح مسلم نقل و اشاره کردم رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم، علی‌علیه السلام را بمنزله خودش دانسته و خداوند نیز در آیه مباهله همان گونه که در صحیح مسلم نقل شده علی‌علیه السلام‌را نفس رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده است و همان طور که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم افضل از دیگران است علی‌علیه السلام هم که نفس و جان رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم می‌باشد افضل است و در اشعار فارسی نیز آمده است. علی زبعد محمدصلی الله علیه وآله وسلم زِ هر که هست به است اگر تو مؤمن پاکی بکن بر این اقرار گفت: بلال و فلان نقل کردند که...، فوراً حرف او را قطع کردم و گفتم من می‌گویم خدا و رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم چنین فرموده‌اند، تو می‌گویی بلال و فلان!! ما «شیعیان» هرگز قرآن و فرموده رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را رها نمی‌کنیم و حرف فلان و فلان را بپذیریم - سپس گفتم: حجت بر تو تمام است و در پیشگاه خداوند هیچ عذری نداری والسَّلامُ عَلی مَن اتَّبَع الهُدی و از جا حرکت کردم و از یکدیگر جدا شدیم.

به چه کسی شیعه می‌گویند؟

اشاره

پرسش ۳۹: چرا ما «شیعیان» که اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را قبول داریم، به اسم و به عنوان شیعه شناخته شده‌ایم ولی اهل سنت را سنّی و به عنوان اهل تسنن می‌شناسند؟ پاسخ: شیعه به معنای «پیرو» است و شیعه معتقد است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در مناسبتهای متعدّی جانشین خود را تعیین نمود، در اولین جلسه‌ای که دعوت خود را اظهار و مردم را به اسلام فراخواند، امام و جانشین خویش را نیز معرفی و او را به مردم شناساند. خلاصه آن چنین است: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم تا سال سوم بعثت مخفیانه دعوت به اسلام می‌فرمود، تا این که آیه شریفه و اَنْذِر عَشِیرَتَکَ اَلأَقْرَبینَ [۲۸۳] ترجمه: خویشان نزدیکت را هشدار ده.» نازل گردید. رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بستگان نزدیکش را که حدود چهل نفر بودند دعوت کرد، پس از صرف غذا فرمود: خداوند به من دستور داده است که شما را به آیین اسلام دعوت کنم، کدام یک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد تا برادر من و وصی و جانشین من باشد؟ حاضرین همگی سرباز زدند جز علی‌علیه السلام که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد، ای رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم من در این راه یار و یاور توام، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم دست بر گردن علی‌علیه السلام نهاد و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در میان شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید. «اِنَّ هـذا اَخی وَ وَصیّی و خَلیفَتی فِیکُم فَاسْمَعوا له و اَطِیعُو، فقام القوم یضحکون و یقولون لأبی طالب: قد أمرک أن تسمع لابنک وتطیع». این حدیث را جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن، همچون ابن جریر، ابن ابی حاتم، ابن مردویه، ابو نعیم، بیهقی، ثعلبی و غیر اینها نقل کرده‌اند. [۲۸۴] و در تفسیر مجمع البیان، المیزان، برهان و نور الثقلین و غیر اینها ذیل آیه شریفه «وانذر عشیرتک الأقربین» [۲۸۵] مضمون این حدیث نقل شده است. همچنین رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در فرصتهای مناسب و با بیانهای گوناگون امامت حضرت امیرعلیه السلام و یازده فرزندش را به اطلاع مردم رساند. در سال دهم هجرت به مکه معظمه عزیمت کرد و در پایان مراسم حج در سرزمین «غدیر خم» در حضور حدود صد و بیست هزار نفر، پس از حمد و ثنای پروردگار فرمود: من به زودی از میان شما می‌روم و دو چیز گرانقدر در میان شما به یادگار می‌گذارم، کتاب خدا و خاندانم [تا آنکه] ناگهان مردم دیدند رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم دست علی را گرفت و بلند کرد و با صدای بلند فرمود: چه کس از همه مردم نسبت به مسلمانان از خود آنها سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم داناترند، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «من کُنْتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه» هر کس من مولا و رهبر او هستم علی[علیه السلام] مولا و رهبر او است. «اَللَّهمُ وال مَنْ والاهُ و عادِ مَنْ عاداهُ». خداوندا دوستان‌او را دوست‌بدار ودشمنان‌او رادشمن بدار. خطبه حضرت که به پایان رسید این آیه نازل شد: الیوم اَکْمَلْتُ لَکُم دِیْنَکُمْ و اَتْمَمْتُ علیکم نِعْمَتِی و رَضیتُ لَکُم الاِسلامَ دِیناً؛ [۲۸۶] «امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما به‌عنوان آیینی برگزیدم.» این حدیث را نیز جمع کثیری از دانشمندان اهل تسنن نقل کرده‌اند. [۲۸۷] . همچنین در عبارات دیگر مانند حدیث منزلت و طیر مشوی و غیره خلافت و امامت ائمه‌علیهم السلام را برای مردم بیان کرد، در حدیث ثقلین و در موارد متعدد دیگر مردم را به تمسک به کتاب خدا و اهل بیت‌علیهم السلام سفارش کرد. براین اساس‌شیعه خود را ملزم می‌داند امامت و خلافت امیرالمؤمنین علی‌علیه السلام ویازده فرزندش را بپذیرد و پذیرفته است و از آنان پیروی می‌کند لذا به عنوان شیعه شناخته شده است. [۲۸۸] . همچنین شیعه مسائل اعتقادی و اخلاقی و فروع دین خود را از قرآن کریم و سنت پیامبرصلی الله علیه وآله وسلم که بر گرفته از بیانات اهل بیت آن حضرت‌است اخذوبه آن بزرگواران رجوع و از آنان تبعیت می‌کند. و طبق حدیث ثقلین مرجع احکام و مسائل دین را تنها اهل بیت عصمت و طهارت‌علیهم السلام می‌داند و به همین لحاظ نیزبه‌آنان‌شیعه (یعنی‌پیرو) علی‌وآل‌علی‌علیه السلام گفته‌شده‌و می‌شود. و نیز رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در حال حیات خود پیروان امیرالمؤمنین‌علیه السلام را به این نام معرفی و آنان را شیعه خوانده است، آنجا که با اشاره به علی بن ابیطالب‌علیه السلام فرموده است: «وَالَّذی نَفْسِی بِیَدِه، اِنَّ هـذا و شِیعَتَهُ لَهُم الفائِزُونَ یَومَ القیامَهْ.» [۲۸۹] «قسم به آن که جانم به دست قدرت اوست، بدرستیکه این [علی‌علیه السلام] و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند.» ولی اهل تسنن در مقابل شیعه از اهل بیت رسول اللَّه صلی

الله علیه وآله وسلم اطاعت و تبعیت نکرده و نمی‌کنند و مدّعی هستند که فقط به سنت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم عمل می‌کنند (که عمدةً از طریق دو نفر فارسی الأصل [۲۹۰] به آنها رسیده است) و باین لحاظ سنّی و اهل تسنن نامیده شده‌اند. آری‌باوجودحدیث ثَقَلین و سفارش مکرّر رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بر اینکه بعد از خودش، مسلمانان به کتاب خدا و اهل بیتش تمسک کنند و با اینکه این حدیث در صحاح و مسانید اهل تسنن آمده است. در عین حال به آن اعتنا نکرده و در حالی که خود را اهل سنت می‌دانند کوچکترین توجهی به این حدیث نمی‌کنند و گویا حدیث ثَقَلین را سنت رسول اللَّه نمی‌دانند. مرحوم آیهٔ اللَّه العظمی بروجردی قدس سره فرموده است: حدیث معروف به حدیث ثقلین را شیعه و سنی اجماع بر آن دارند، و سی و چهار نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم آن را روایت کرده‌اند و علاوه بر علما و محدثین شیعه دوازده امامی، بیش از یکصد و هشتاد نفر از بزرگان و مشاهیر علما و محدثین اهل سنت این حدیث را در کتاب‌های خود با سندهای صحیح نقل و ثبت کرده‌اند. [۲۹۱] . بلی دربعضی ازکتابهایی که‌نزد خودشان نیز معتبر نیست، [۲۹۲] بجای «اهل بیتی» لفظ «سنتی» آمده است که عوامل وابسته به امویها متن حدیث‌را تغییر داده وآنرا آن گونه ساخته و پرداخته‌اند. گاهی که در بحث با اهل تسنن به حدیث ثقلین تمسک کرده‌ام و ابتدا قبول می‌کردند که حدیث «اهل بیتی» است، اما وقتی از جواب عاجز می‌شدند می‌گفتند حدیث «سنتی» است، ولی پاسخ می‌دادم که در صحیح مسلم و مسند احمد حنبل [۲۹۳] و سنن ترمزی [۲۹۴] «اهل بیتی» است نه «سنتی» و آنها از این جواب هیچ راه گریزی نداشتند.

یک مناظره

یک نفر از آنها به اینجانب به عنوان اعتراض گفت: مسلمانان بعد از رحلت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم بر خلافت ابوبکر اتفاق و اجماع نمودند و او را به عنوان خلیفه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم تعیین کردند و شما «شیعیان» با مسلمانان مخالفت می‌کنید و خلافت ابوبکر را قبول نمی‌کنید. گفتم: عمر را چه کسی برای خلافت تعیین کرد؟ گفت: عمر را ابوبکر تعیین کرد و نگذاشت مسلمانان بدون رهبر و امام باشند، مبادا بین آنها اختلاف بوجود آید. گفتم: عجب، عقل ابوبکر بیش از عقل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم می‌رسیده و بهتر فهمیده است. گفت: چطور؟ گفتم: بقول شما، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم برای خودش خلیفه تعیین نکرد، برای مردم امام و رهبر تعیین نکرد و مسلمانان را بخود واگذاشت و آنها را باختلاف کشاند و حتی جنازه‌اش سه روز روی زمین ماند تا مسلمانان پس از تعیین خلیفه، آن حضرت را دفن کردند، ولی ابوبکر عقلش رسید و جانشین خود را تعیین کرد. - در کتاب: «التاریخ القویم لمکهٔ و بیت اللَّه الکریم» [۲۹۵] آمده است: وقتی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم از دنیا رفت، مردم جنازه آن حضرت را رها کردند و به منظور تعیین خلیفه در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و پس از سه روز که ابوبکر را به عنوان خلیفه انتخاب و با او بیعت نمودند، متوجه تجهیز و دفن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم شدند [بعد می‌گوید:] و همین که انسان در این قضیه دقت می‌کند می‌فهمد که امر تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن و پرداختن به تجهیز و دفن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بوده است، زیرا که شیطان در صدد بدست آوردن فرصت جهت ایجاد شکاف ونفاق ونزاع بین مسلمانان بود و نزدیک بود اختلاف و نزاع بر مسلمانان مستولی شود، لکن رحمت خداوند شامل حال مسلمانان شد و کید و مکر شیطان را از آنان بر طرف کرد و آنها را برخلافت ابوبکر مجتمع و متحد نمود و پس از سه روز که عموم مسلمانان با خلیفه بیعت کردند، در شب چهارم متوجه تجهیز وکفن ودفن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم شدند... آری، مردم می‌دانستند که تعیین خلیفه مهمتر از سرگرم شدن به تجهیز و دفن رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم است، مردم می‌دانستند که اگر خلیفه تعیین نشود شیطان از فرصت استفاده می‌کند و بین مسلمانان اختلاف بوجود می‌آورد، ابوبکر و عمر هم می‌دانستند که باید برای پس از مرگشان جانشین تعیین کنند و مردم را بدون رهبر و امام نگذارند، اما خداوند این امر مهم را به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم

خبر نداد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم هم باندازه عموم مردم و در حدّ ابوبکر و عمر، اهمیت تعیین خلیفه و جانشین خویش را «العیاذ بالله» نمی‌دانست، «اِنَّ هـذا لَشَیء عجابٌ». خلاصه آن مرد سنی گفت: من اینها را نمی‌دانم و فقط می‌دانم شما «شیعیان» خلیفه رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم را قبول ندارید. گفتم: خلیفه‌ای که شما اهل تسنن قبول کرده و معتقد هستید و مردم او را پذیرفته‌اند رئیس و حاکم بر مسلمانان بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بوده است و او و هر که می‌خواهد باشد و قبول داشتن یا نداشتن او و بحث درباره او مشکلی را حل نمی‌کند و شب اول قبر از مسلمانان سؤال نمی‌کنند که حاکم و رئیس، بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم چه کسی بود. بلکه ما باید در این جهت بحث و بررسی کنیم که وظیفه مسلمانان، بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم تا زمان ما، در عمل به احکام دین و اخذ اصول و فروع شریعت اسلام چیست؟ و آیا باید به چه کسی رجوع کنند، فقه و اصول عقائد را از چه کسی فرا بگیرند؟ آیا بروند در خانه اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم یا بروند در خانه دیگران؟ گفت: باید از اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرا بگیرند. گفتم: طبق روایات دو کتاب صد در صد معتبر شما رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: به کتاب خدا و به اهل بیت من رجوع کنید و باین دو تمسک کنید و در این دو کتاب - که اصل و ملاک سایر کتابهای شما است - در جایی نفرموده: به اصحاب من رجوع کنید، مضافاً بر اینکه علم و دانش نزد علی‌علیه السلام بود و اصحاب نیز در مسائل شرعی در خانه علی‌علیه السلام را می‌زدند و به سراغ علی‌علیه السلام می‌رفتند، حال شما می‌گویید مسلمانان بروند سراغ اصحاب؟ یا بروند سراغ دیگران؟ در این موقع عدّه‌ای جمع شده گوش می‌دادند، دستش را زد پشت من و گفت: ما همه مسلمان و برادر هستیم و نباید برای این مسائل با هم نزاع و کشمکش داشته باشیم و با لبخند خداحافظی کرد.

نهی از گریه و عزاداری بر مصائب اهل بیت

اشاره

پرسش ۴۰: چرا ما «شیعیان» بر مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام و بر مصائبی که بر آنها وارد شده گریه می‌کنیم؟ چرا در مدینه منوره بر ستم‌هایی که بر حضرت زهراعلیها السلام روا داشته‌اند گریه می‌کنیم؟ ولی اهل سنت چنین نیستند و گاهی هم دیده شده که در کنار بقیع می‌ایستند و ما را مسخره می‌کنند؟ پاسخ: منشأ و علت و دلیل گریه و عزاداری شیعه بر مظلومیت اهل بیت‌علیهم السلام خصوصاً در مدینه منوره و بر امام حسن مجتبی‌علیه السلام و بر حضرت زهراعلیها السلام معلوم و برای عموم شیعیان واضح و آشکار است. اما علت و دلیل گریه نکردن اهل تسنن، خصوصاً عده تندرو و حتّی گریه نکردن آنها در مرگ وابستگان و فرزندان و عزیزانشان، چند روایتی است مبنی بر اینکه عمر بن الخطاب از گریه بر اموات جلوگیری و نهی می‌کرده و گاهی هم می‌گفته است، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نهی کرده است. در صحیح بخاری است که عمر بن الخطاب، با زدن با عصا و با پرتاب سنگ و با پاشیدن خاک، جلوی گریه کننده بر اموات را می‌گرفت. «كانَ عُمَر يَضربُ فيه بِالعَصا و يَرْمِي بِالحجارةِ و يَحْثي التُّراب». [۲۹۶] . همچنین در صحیح مسلم است که: عمر از گریه بر میّت نهی می‌کرد و می‌گفت: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: میت در قبر، بواسطه نوحه سرایی زنده عذاب می‌شود. قال عمر: «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم المَيّتُ يُعَذَّبُ فی قَبْرِه بمانيح عَلَيهِ». [۲۹۷] . از عبداللَّه عمر نیز همین روایت نقل شده است. [۲۹۸] . آنها طبق این دو سه روایت و به لحاظ نهی و مخالفت عمر با گریه بر اموات، معتقد شده که نباید بر گذشتگان گریه کرد و فرقی بین اولیای خدا و غیر آنها نمی‌گذارند، لذا بر مظلومیت و مصائب آل رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم متأثّر نمی‌شوند و اگر بتوانند جلوی دیگران را هم می‌گیرند و حتی برای مرده‌های خودشان اگر چه جوان باشد گریه نمی‌کنند و گاهی دیده شده در قبرستان بقیع پس از دفن مرده‌هایشان جلوی خود را می‌گیرند که

اشک در چشمانشان دیده نشود و در حقیقت سعی می‌کنند اطاعت خود را از عمر در گریه نکردن بر اموات ظاهر و حفظ کنند. ولی این عقیده و این سیره و عمل (که نباید بر اموات گریه کرد) از چند جهت نادرست است: ۱ - جاری شدن اشک بر اموات نشانه رحمت و عطوفت و علاقه و مهربانی است، نشانه رقت قلب انسان است و خشک بودن چشم و گریه نکردن علامت شقاوت و سخت دلی انسان است. از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که فرمود: من علامات الشقاء جمود العین و قسوهٔ القلب و شدهٔ الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب. [۲۹۹] . چهار چیز از نشانه‌های شقاوت است، ۱ - خشکی چشم، ۲ - سختی دل، ۳ - حرص بر دنیا، ۴ - اصرار بر گناه. نیز به اباذر فرمود: «یا اباذر، من استطاع ان یبکی فلیبک و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباک، اِنَّ القَلبَ القاسی بَعیدٌ مِنَ اللَّه و لکن لا تَشعُرون». ای اباذر، کسی که توان گریه دارد، باید گریه کند و کسی که توان گریه ندارد قلبش را محزون دارد و خود را به حالت گریه کننده‌ها در آورد، بدرستی که دل سخت از خدا دور است ولی شما متوجه نیستید. [۳۰۰] . روایات در مدح گریه و مذمت خشکی و جمود چشم زیاد است. [۳۰۱] . خلاصه، روایات دلالت دارند بر اینکه گریه مطلقاً - چه از خوف خدا، چه بر اموات - ممدوح است و با وجود روایات مطلق بضمیمه آیه و روایاتی که بعداً نقل می‌کنیم وجهی ندارد که بخاطر چند روایت مبنی بر نهی عمر از گریه بر اموات، از اطلاق آن روایات رفع ید کنیم و از گریه بر اموات ممانعت یا خود داری کنیم و بگوییم گریه فقط از خوف خدا ممدوح است. ۲ - روایات کثیره‌ای از اهل بیت علیهم السلام وارد شده در فضیلت گریه بر مصائب آل رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم و از آنها استفاده می‌شود که گریه بر خصوص ابا عبداللَّه الحسین‌علیه السلام از افضل قربات است. ۳ - در قرآن کریم است که حضرت یعقوب‌علیه السلام در فراق فرزندش حضرت یوسف‌علیه السلام بقدری گریه کرد که چشمانش نابینا شد. و قالَ یا اَسَفی‌عَلَی یُوسُفَ وابیَضَّت عَیْناهُ مِنَ الحُزنِ فَهُوَ کَظیمٌ؛ [۳۰۲] «ای دریغ بر یوسف و در حالی که اندوه خود را فرومی‌خورد چشمانش از اندوه سفید شد.» در تفسیر ابن کثیر - که از معتبرترین کتابهای تفسیر نزد عامه و اهل تسنن است - ذیل آیه اذهبوا بقمیصی هذا آمده است: حضرت یعقوب‌علیه السلام از کثرت گریه نابینا شد. «و کان قد عمی من کثرهٔ البکاء». ۴ - در صحیح بخاری و صحیح مسلم است که رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در مواردی گریه کرد: الف) در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: «اِنَّ العَینَ تَدْمَعُ و اَلْقَلْبَ یَحْزَنُ و لا نَقُولُ الا ما یَرْضَی رَبُّنا». اشک جاری می‌شود و قلب محزون می‌گردد ولی حرفی نمی‌زنم مگر آنچه خدا راضی است. [۳۰۳] . ب) در هنگام عیادت از سعد بن عباده «فَبکی النَّبی صلی الله علیه وآله وسلم فَلَمّا رَأی القوم بکاء رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بکوا، فقال: الا تسمعون؟ انّ اللَّه لا یعذّب بدمع العین و لابحزن القلب و لکن یُعَذِّبُ بِهذا - وَ اَشارَ الی لِسانِه - اَوْ یَرْحَمْ». [۳۰۴] . پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم گریه کرد و همراهان حضرت وقتی گریه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را دیدند گریه کردند و رسول اللَّه فرمود: خداوند بخاطر اشک چشم و حزن قلب عذاب نمی‌کند بلکه بخاطر زبان [که حرفهایی که نباید بزند و می‌زند] عذاب می‌کند. ج) در صحیح مسلم است که: «قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم استأذنت ربّی... أن ازور قبر امّی فَاَذِنَ لی» [۳۰۵] و عن ابی هریرهٔ، قال: «زار النبی صلی الله علیه وآله وسلم قبر امّه فبکی و أبکی من حوله...» [۳۰۶] . رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم برای رفتن به زیارت قبر مادرش از خدا اذن گرفت و همین که سر قبر مادرش رسید گریه کرد و همراهانش را نیز گریاند. ۵ - در صحیح مسلم است که: پس از مردن عمر، عایشه گفت: بخدا قسم، عمر اشتباه کرده که گفته است رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: خدا مرده را به خاطر گریه کسی عذاب می‌کند. بلکه فرموده است: خدا عذاب کافر را بخاطر گریه اهلش زیاد می‌کند. [بعد عایشه گفت:] و قرآن شما را کفایت می‌کند. و لاتَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ اُخْری [۳۰۷] . هیچ کس بار گناه دیگری را بدوش نگیرد. [۳۰۸] . نیز در همین کتاب است که ابن عباس حرف عمر را ردّ کرده و گفته است: «و اللَّه اضحک و ابکی» خدا می‌خنداند و می‌گریاند. در صحیح مسلم روایات متعددی است که عایشه و ابن عباس ادّعای عمر و عبداللَّه‌عمر و فهم آنان را تخطئه کرده و گفته‌اند: عمر و عبداللَّه‌عمر، معنای سخن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را نفهمیده‌اند. [۳۰۹] . در صحیح بخاری نیز آمده

است: به عایشه گفتند عبداللَّه عمر گفته است: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرموده است: میت در قبر بواسطه گریه اهلش عذاب می‌شود، عایشه گفت: عبداللَّه عمر اشتباه فهمیده است، بلکه رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: میت بخاطر خطاها و گناهانش در قبر عذاب می‌شود و حال اینکه اهلش بر او گریه می‌کنند. [۳۱۰] . ۶ - در صحیح بخاری است که: «ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم نَعَی جعفراً و زیداً قَبلَ اَن یَجییء خَبَرهُم وَ عَیْناهُ تَذرفان» [۳۱۱] . قبل از رسیدن خبر شهادت جعفر طیار و زید، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم از شهادت آنها خبر داد و از دو چشم مبارکش اشک جاری بود. نیز در همین کتاب است که: «دعا النبی صلی الله علیه وآله وسلم فاطمهٔ علیها السلام ابنته فی شکواه الّذی قبض فیها، فسارَّها بشیءٍ فَبَکَت ثُمَّ دَعاها فسارّها فَضَحِکَتْ...» [۳۱۲] . عایشه می‌گوید: رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در آن بیماری که از دنیا رفت، فاطمه‌علیها السلام را طلبید و آهسته با او صحبت کرد، فاطمه‌علیها السلام گریه کرد، مجدداً بطور سرّی به او مطلبی فرمود، این بار فاطمه علیها السلام خندید، نیز در همین کتاب است که: «فَجَعَلَتْ عَیْنا رَسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم تَذْرِفانِ، [یجری الدمع] فقال له عبدالرحمان بن عوف: و انت یا رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم؟ فقال: یابن عوف اِنّها رحمهٔ، ثم اَتبعها باخری، فقال صلی الله علیه وآله وسلم: ان العین تَدْمَع و القلب یَحْزَنْ و لا نقول الا ما یرضی ربُّنا و انّا بفراقک یا ابراهیم لمحزونون». [۳۱۳] . رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در فوت فرزندش ابراهیم گریه کرد و اشکش جاری شد، بحضرت گفتند، شما هم گریه می‌کنید؟ فرمود: این گریه، گریه رحمت است، و همچنان که گریه می‌کرد فرمود: اشک چشم جاری می‌شود و قلب محزون می‌شود ولی چیزی نمی‌گویم مگر آنچه را که خدا راضی باشد، و خطاب به فرزندش ابراهیم فرمود: ما در فراق تو ای ابراهیم محزون هستیم. در صحیح مسلم نیز گریه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را بر فرزندش ابراهیم نقل کرده است. [۳۱۴] . همچنین در صحیح بخاری است که: وقتی خبر رحلت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم منتشر شد، ابوبکر داخل حجره شد و خود را روی جنازه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم انداخت و او را بوسید و گریه کرد. «فقَبّله و بَکی». [۳۱۵] . و در همین کتاب است که: در رحلت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم، بغض گلوی مردم را گرفته بود و طوری گریه می‌کردند که صدای گریه آنها شنیده می‌شد. «فَنَشج الناس یَبْکُونُ». [۳۱۶] . باز در همین کتاب است که: ابن عباس می‌گفت: پنجشنبه و چه پنجشنبه‌ای؟ و سپس به قدری گریه می‌کرد که ریگها از اشک چشمش‌تر می‌شد. [۳۱۷] . لازم به یادآوری است که روایات وارده در گریه ابن عباس و علت گریه او را قبلاً نقل کردیم. در کتابهای دیگر اهل تسنن نیز آمده است که: گریه و حزن و اندوه بر اموات جایز است، مشروط بر اینکه حرفی که موجب غضب خداوند شود نزنند، نوحه سرایی و مدح و ثنای بی مورد و دروغ برای مرده انجام ندهند. [۳۱۸] . ۷ - در کتابهای تاریخی خود اهل تسنن است که مردم مدینه در رحلت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم شدیداً گریه کردند. در کتاب «التاریخ القویم لمکهٔ و بیت اللَّه الکریم» [۳۱۹] است که: در رحلت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مردم مدهوش شدند و بسیار گریستند... و فاطمه‌علیها السلام گریه کرد... و عمر گریه کرد... و از عایشه نقل کرده که گفت: سر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم در دامن من بود که قبض روح شد، سر حضرت را روی بالش گذاشتم و با زنها به سینه و صورتم زدم «ثم وضعت رأسه علی وسادهٔ و قمت أَلْتدمُ (ای، اضرب صدری) مع النساء و اضرب وجهی». نیز در همین کتاب است که: بعد از وفات رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم ابوبکر و عمر رفتند نزد امّ ایمن، امّ ایمن گریه کرد، ابوبکر و عمر نیز با او گریه کردند.

اذان بلال

همچنین در این کتاب آمده است: [۳۲۰] . بلال مؤذن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وفات آن حضرت اذان نگفت، ابوبکر هر چه اصرار کرد که اذان بگوید قبول نکرد و به شام رفت. شبی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید، حضرت به او فرمود: ای بلال به ما جفا کردی و از جوار ما خارج شدی، بیا به زیارت ما، بلال بیدار شد و به مدینه آمد و آن در

زمانی بود که فاطمه‌علیها السلام از دنیا رفته بود، مردم خبر وفات حضرت زهراعلیها السلام را به او دادند، بلال با شنیدن خبر رحلت فاطمه‌علیها السلام صیحه‌ای کشید و گفت: چه زود پاره تن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم به رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم ملحق شد، بعد مردم به بلال گفتند، برو بالای مأذنه و اذان بگو، گفت: بعد از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم اذان نمی‌گویم، مردم اصرار کردند، رفت بالای مأذنه و مردم از پیر و جوان، زن و مرد جمع شدند و گفتند: بلال مؤذن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواهد اذان بگوید، وقتی صدای بلال بلند شد و گفت: «اللَّه‌اکبر» همه مردم صیحه زدند و گریه کردند «صاحوا و بکوا جمیعاً» همین که گفت: «اشهد ان لا اله الا اللَّه» مردم ضجه زدند «ضجّوا جمیعاً» وقتی گفت: «اشهد ان محمداً رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم» ذی روحی در مدینه باقی نبود مگر اینکه گریه کرد و صیحه کشید، دختران باکره از پوشش‌های خود خارج شدند و گریه کردند «و خرجت العذاری و الأبکار من خدورهن یبکین و صار کیوم موت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم حتی فرغ من اذانه» و مانند روزی که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم رحلت فرمود گریه کردند تا بلال اذانش را تمام کرد. سپس بلال به مردم گفت: بشارت می‌دهم شما را، چشمی را که بر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بگرید، آتش آن چشم را نمی‌سوزاند و آن را مسّ نمی‌کند، «قال ابشرکم انَّه لا تمسّ النار عیناً بکت علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم» پس از آن به شام بازگشت و تا زنده بود سالی یک مرتبه می‌آمد مدینه و اذان می‌گفت و بر می‌گشت. همچنین نقل کرده که، همه اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم هر وقت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم را یاد می‌کردند گریه می‌کردند. همچنین نقل کرده که: در عهد ولید بن عبد الملک، وقتی دستور تخریب حجره‌های رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را به منظور توسعه مسجد النبی صلی الله علیه وآله وسلم داد، مردم مدینه گریه عظیمی نمودند «بکوا بکاءً عظیماً فی ذلک الیوم» اکنون با توجه به آنچه از قرآن کریم و از کتب معتبر خود اهل تسنن بازگو کردیم، معلوم شد که گریه و اظهار حزن و اندوه بر میت و در فراق عزیزان، مذموم و ناپسند نیست، بلکه طبق گفته بلال، گریه بر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مستحب و دارای اجر و پاداش است، معلوم شد که عمل و نهی عمر و پسرش عبداللَّه مأخذ شرعی نداشته و برخلاف قرآن و سیره عملی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب آن حضرت بوده است. بر این اساس، اعتراض برخی از اهل تسنن و خصوصاً گروه تندرو به شیعه که چرا در کنار بقیع یا غیر آن گریه می‌کنید، بی وجه است، توهین و مسخره کردن گریه‌کنندگان، بر خلاف شرع و بر خلاف آیات و روایات معتبر نزد خودشان می‌باشد، معلوم شد که این گونه رفتارها نشان جهل و بی اطلاعی آنان از احکام خدا و از معانی قرآن و از سیره عملی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و اصحاب آن حضرت است.

مناظره

به سمت بقیع می‌رفتم، یک نفر از آنها ایستاده بود و گریه و عزاداری شیعیان را مسخره می‌کرد، وقتی چشمش به اینجانب افتاد شروع کرد بلند بلند مسخره کردن، ایستادم و با صدای بلند این آیه شریفه را خواندم: یا اَیُّها الَّذینَ آمَنُوا لایَسخَر قومٌ من قَوم عَسَی اَنْ یَکُونُوا خَیراً مِنْهُم و لانساءٌ مِنْ نساءٍ عَسی أن یَکُنَّ خَیْراً مِنْهُنَّ [۳۲۱] . ای اهل ایمان هرگز نباید قومی قوم دیگر را مسخره کند، شاید آنها از اینها بهتر باشند و نباید زنانی زنان (دیگر) را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند. وقتی این آیه را خواندم، گفت: این گریه و داد و شیون زدنها از دین و اسلام نیست و باید احکام و اعمال اسلام و دین را از اینجا (مدینه) یاد گرفت نه از ایران و این برنامه‌ها را از ایران آورده‌اید. گفتم: ایرانیها شیعه هستند و دستورات دینی خود را از مدینه و از قرآن و رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم و از اهل بیت آن حضرت آموخته و طبق آنچه آنها فرموده‌اند عمل می‌کنند ولی شما هستید که مدینه و اهل بیت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را گذاشته‌اید و دین و عقاید و دستورهای دینی خود را از فارس و از ایرانیها گرفته‌اید و به کتابهای آنها عمل می‌کنید. همین که این حرف را زدم خودش را جمع کرد و با ناراحتی گفت: این چه حرفی است که زدی و ما

کجا چنین هستیم؟ گفتم: شما عموماً به صحیح بخاری و صحیح مسلم عمل می‌کنید و معتقد هستید که بعد از قرآن کریم این دو کتاب صحیحترین کتابها هستند و این دو کتاب را دو نفر فارس و ایرانی الأصل نوشته‌اند، صحیح بخاری را محمد بن اسماعیل که در بخارا (ازبکستان) متولد شده و قبر او نیز همانجاست، نوشته و بخارا از ایران و محمد بن اسماعیل فارس بوده نه عرب - به مقدمه صحیح بخاری مراجعه شود - و صحیح مسلم را، مسلم بن حجاج نیشابوری، متولد و مدفون در نیشابور، نوشته و نیشابور از توابع خراسان و ایران و فارس می‌باشد، - به مقدمه صحیح مسلم مراجعه شود -. بنابراین شما اهل تسنن دین و عقایدتان را از ایرانیها گرفته و به گفته آنها عمل می‌کنید اما شیعه به حدیث ثقلین عمل می‌کند و از قرآن و اهل بیت جدا نمی‌شود. گفت: صحیح بخاری و مسلم همان سنت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را نوشته و بیان کرده‌اند و ما به قرآن و سنت عمل می‌کنیم. گفتم: در این دو کتاب مورد قبول شما است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کتاب خدا و اهل بیتم را بین شما می‌گذارم بنابراین شما طبق دستور رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم و بطوری که در این دو کتاب معتبر نزد خودتان آمده عمل نمی‌کنید، - بعد گفتم: - و اگر در این حرف من شک داری بیا تا عین روایت مربوط به این مطلب را از صحیح بخاری و مسلم که هر دو در عربستان، ریاض، و زیر نظر علمای خودتان چاپ شده، ارائه دهم. و در همین دو کتاب است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم سر قبر مادرش گریه کرد و همراهان آن حضرت نیز گریه کردند، در همین دو کتاب است که در رحلت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مردم مدینه و حتی ابوبکر و عمر گریه کردند، و اگر شما روایات شیعه را که از اهل بیت رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم رسیده است قبول ندارید لااقل طبق صحیح بخاری عمل کنید، طبق قرآن که از مسخره کردن دیگران نهی فرموده است، عمل کنید. گفت: شما اینجا برای چه کسی گریه و عزاداری می‌کنید؟ گفتم: بر مظلومیت و مصائبی که بر فاطمه دختر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده است، بر مظلومیت چهار امام مدفون در بقیع که مظلومانه زندگی کرده و الآن هم به آنها و به زوار آنها ظلم می‌شود گریه می‌کنیم. درادامه مباحث دیگری هم مطرح شد و با آمدن مأموران سعودی متفرق شدند.

خواندن سوره‌هایی که سجده واجب دارد در نماز

اشاره

پرسش ۴۱: چرا ما «شیعیان» در بین رکعت نماز به سجده نمی‌رویم ولی اهل تسنن معمولاً در وسط رکعت اول نماز صبح جمعه به سجده می‌روند و پس از آن بر می‌خیزند و بقیّه سوره را می‌خوانند؟ پاسخ: اهل سنت به مقتضای روایتی که در صحیح بخاری [۳۲۲] و مسلم [۳۲۳] است خواندن سوره سجده دار را در نماز جایز می‌دانند لذا غالباً در رکعت اول نماز صبح جمعه سوره سجده دار (سوره سی و دوم - الم تنزیل الکتاب) می‌خوانند و در وسط قرائت که آیه سجده را می‌خوانند به سجده می‌روند، ولی در فقه شیعه و روایات اهل بیت - علیهم السلام - خواندن چهار سوره‌ای که سجده واجب دارد [۳۲۴] در نمازهای واجب جایز نیست و نباید بخوانند. بر این اساس، هر گاه شیعیان محترم با آنها نماز بخوانند، چنانچه تبعیت کنند و همراه آنها به سجده بروند، احتیاط واجب است که نماز را اعاده کنند.

دو یادآوری

۱. غالباً در رکعت اول نماز صبح جمعه، سوره سجده‌دار می‌خوانند و مناسب است روحانیون محترم، شبهای جمعه زائران را در جریان امر قرار دهند تا اشتباه رخ ندهد و سرگردان نشوند و چنانچه توجه داشته باشند می‌توانند با آنها بایستند ولی تکبیرهٔ الاحرام را نگویند و مشغول نماز نشوند، همین که آنها آیه سجده را خواندند با آنها سجده کنند و پس از آنکه بر می‌خیزند تکبیرهٔ الاحرام

را بگویند و وارد نماز شوند که در این صورت نمازشان بی‌اشکال است و نیاز به اعاده نیست. ۲. عدّه‌ای از نمازگزاران توجه و اطلاع ندارند و وقتی آنها به سجده می‌روند، اینها بجای رفتن به سجده، به رکوع می‌روند که در چنین فرضی اگر برگردند و مجدداً با جماعت به رکوع بروند رکن زیاد کرده و نمازشان باطل می‌شود و در همین صورت نیز احتیاط آن است که منافیاتی - مثل حرف زدن یا صورت از قبله برگرداندن - انجام دهند و در رکعت دوم مجدّداً تکبیرة الاحرام بگویند و نماز را از اول شروع کنند که بی‌اشکال است.

تقیه و معنای آن

پرسش: یکی از اهل سنت می‌پرسید: ما شنیده و در کتابها خوانده‌ایم که شیعیان عقیده به تقیّه دارند و اهل تقیه هستند و آن را از عیوب شیعه شمرده‌اند، آیا ممکن است توضیح دهید؟ گفتم: تقیه به معنای این است که انسان کاری بکند که جان و آبرویش از شرّ و شرارت دشمن محفوظ بماند و در حقیقت تقیه سپر است در مورد ترس از دشمن [۳۲۵] وتقیه امری است فطری وغریزی و اختصاص به شیعیان ندارد بلکه هر انسانی در هنگام خوف از دشمن در صورتی که نمی‌خواهد با او درگیر شود یا قدرت دفاع از خود را ندارد، از راه تقیه دشمن را دفع می‌کند، بلکه این معنا در حیوانات نیز وجود دارد، من خود بارها دیده‌ام که گاهی پرنده یا چرنده یا خزنده‌ای خود را در معرض خطر و در چنگال دشمن دیده و برای نجات جانش خود را روی‌زمین انداخته ومانند شیءجماد بدون هیچ حرکت و نشانی قرار گرفته و دشمن را به اشتباه انداخته است و پس از رفع خطر حرکت کرده و جان سالم بدربرده است. و در صدر اسلام یکی از طرق نجات مسلمانان از شرّ مشرکان و کفار تقیه بوده است. ابن کثیر در تفسیر آیه اِلّا مَنْ اُکْرِه و قَلْبُه مُطْمَئِنٌّ بِالإیمانِ؛ [۳۲۶] «مگر آن کسی که مجبور شده ولی قلبش به ایمان اطمینان دارد.» گفته است: این آیه درباره کسی است که در گفتار با مشرکان موافقت کرد چون او را کتک می‌زدند و اذیت می‌کردند ولی قلبش برخلاف زبانش بود، قلبش ابا داشت از آنچه به زبان جاری می‌کرد. ابن کثیر پس از آن سبب نزول آیه را بیان کرده و گفته است: این آیه درباره عمار یاسر نازل شد و آن چنین بود که مشرکان عمار را اذیت و شکنجه می‌کردند که از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم بیزاری جوید و به او کافر شود و سرانجام اظهار برائت و کفر نمود و پس از آن نزد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم آمد و داستان را بازگو کرد و عذرخواهی نمود، در این هنگام آیه (اِلا مَنْ اُکْرِه و قَلْبُه مُطْمَئِنٌّ بِالأیمانِ) نازل شد. و روایت دیگری نقل کرده که: عمار یاسر رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم را هم سبّ نمود و رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: اگر مشرکان باز اذیتت کردند تو باز مرا سبّ کن «فقال ان عادُوا فعد». [۳۲۷] . در این مورد که عمار مورد عذاب قرار گرفته و باز ترس اذیت از ناحیه مشرکان وجود دارد، رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود: بر خلاف عقیده‌ات عمل کن و آنها را به اشتباه انداز تا خیال کنند با آنان همراه و هم عقیده شده‌ای و به این وسیله خودت را از شرّ و اذیت آنها حفظ کن. این معنا و این واقعه در معتبرترین تفسیر در نزد اهل تسنن که زیر نظر علمای خودشان در عربستان چاپ و توزیع شده آمده است و اگر هیچ آیه یا روایتی بر جواز و مشروعیت تقیه وجود نداشت جز همین آیه شریفه، کفایت می‌کرد. بعد گفتم: در پاکستان گروهی بنام سپاه صحابه شیعیان را می‌کشند، در افغانستان عدّه زیادی از شیعیان را کشتند، اگر در آنجا شیعه تقیه نکند چه کند؟ اگر مانند عمار یاسر عمل نکنند، چه بر سر آنها می‌آورند؟ همچنین بعد از حادثه یازده سپتامبر در آمریکا، تقیه در بین خود اهل تسنن رایج شد، در آمریکا، در اروپا مسلمانان در وضع دشواری قرار گرفتند، در معرض توهین و ضرب و شتم قرار گرفتند لذا به تقیه پناه بردند، اسمشان را که نشان مسلمانی آنها بود نمی‌گفتند و بجای آن خود را با اسم جعلی معرفی می‌کردند، ریششان را کوتاه یا تراشیدند، زنهای مسلمان یا از خانه بیرون نیامدند یا بدون حجاب و بدون نشان از اسلام و مسلمانی خارج شدند، در افغانستان بعد از حمله آمریکا به گروه طالبان، وضع چنین شد و عدّه‌ای برای اینکه متهم به آن گروه نشوند و از شرّ متجاوزین در امان بمانند تغییر چهره دادند. تغییر موضع دادند، پس

تقیه یعنی سپر برای دفع بلا و تجاوز از ناحیه دشمن و این حقیقت در همه مذاهب، ادیان و اقوام و ملل وجود دارد. بعد اضافه کردم و گفتم: در ایران تقیه وجود ندارد با اینکه در برخی از شهرهای ایران اهل تسنن بیش از شیعیان زندگی می کنند و شیعه در اقلیت قرار دارند اما چون خوف و وحشتی وجود ندارد و همه در کنار هم و هر کس طبق مذهب و عقاید مذهبیش عباداتش را انجام می‌دهد، همه آزاد هستند و احدی متعرض دیگری نمی‌شود لذا هیچگونه تقیه‌ای مفهوم و معنا ندارد اما اینجا، – مدینه – چنین نیست، شیعه در معرض هتك و توهین است، شیعیان را متهم به شرك و كفر می کنند، و از انجام عبادات طبق فقه خودشان ممانعت و اشکال تراشی می کنند. مثلاً در فقه شیعه سجده بر این فرشها صحیح نیست، لذا شیعیان می‌روند روی سنگها نماز می‌خوانند یا سجاده حصیری یا دستمال کاغذی همراه می‌آورند و بر آنها سجده می کنند ولی اهل تسنن اینجا بجای اینکه تحقیق کنند و دلیل این حکم فقهی را سؤال کنند، توهین می کنند، سجاده را از زیر پای شیعیان می کشند و شیعیان برای اینکه نمی‌خواهند با آنها درگیر شوند، نمی‌خواهند اختلاف بوجود آید، ناچار می‌شوند روی سنگ فرشها جمع و آنجا نماز بخوانند و برخی هم طبق اجازه فقها و مراجع در مورد خوف از درگیری و برای حفظ وحدت و جلوگیری از اختلاف و تفرقه بر فرش‌ها سجده می کنند ولی این عمل بر خلاف میل باطنی آنها است و مانند عمار یاسر ناچار هستند به عنوان تقیه اینگونه عمل کنند. آن شخص گفت: صحیح است من اعمال و رفتار اینها را دیدم،خوب عمل نمی کنند، اعتقادات سایر مسلمانان را محترم نمی‌شمارند، فقه دیگر مذاهب را نادیده می گیرند، در صورتی که امروزه در همه دنیا فقه و عقیده و مذهب آزاد است و هر کس در هر کجا هست می‌تواند طبق فقه و عقیده خودش عمل کند.

علت حضور شیعیان در نماز جماعت اهل سنت

پرسش ۴۲: چرا ما «شیعیان» در جماعت آنها حاضر می‌شویم؟ پاسخ: هدف از شرکت شیعه در جماعت آنها یکی به لحاظ روایاتی است که ائمه معصومین‌علیهم السلام فرموده‌اند: در جماعت آنها شرکت کنید و با آنها به نماز بایستید و همراه آنها نماز بخوانید و برای آن ثواب زیادی بیان فرموده‌اند و دیگر به منظور حفظ وحدت و جلوگیری از تفرقه و دو دستگی بین عموم مسلمانان است. اما اینکه فکر کنند حضور ما دلیل صحت و حقانیت آنها است، باید به آنها گفت: اوّلاً حضور ما بمنظور درك ثواب و به جهت تألیف قلوب و نشان دادن وحدت مسلمانان در برابر کفار و دشمنان اسلام و مسلمین است. ثانیاً حضور ما دلیل بر حقانیت آنها نیست، زیرا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نیز تا سال دوم هجرت به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواند، یهودی‌هایی که در مدینه و اطراف آن بودند گفتند: دین ما یهودیها حق است و محمدصلی الله علیه وآله وسلم دین یهود را قبول دارد و دلیل آنها این بود که رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم به سمت بیت المقدس نماز می‌خواند، ولی طولی نکشید که خداوند با آیه شریفه فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضاها؛ [۳۲۸] «پس تو را به قبله ای که بدان خوشنود شوی برگردانیم» بطلان ادعای یهود را ثابت کرد و حرف اینها نیز شباهت به حرف آنها دارد. به عبارت روشن‌تر، حضور در جماعت اهل سنت و با آنها در یک صف ایستادن عمل به سفارشات اهل بیت‌علیهم السلام است، در جماعت با آنها حاضر شدن در برابر دشمنان اسلام و مسلمانان است، به منظور کسب ثواب و درک فضیلت نماز در مسجد و نماز در اول وقت است. به منظور اخذ به مشترکات و نفی کفر جهانی است، همان گونه که خداوند به رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم امر می‌کند: قُل یا اَهلَ الکِتابِ تَعالَوا اِلی کَلِمَةٍ سَوآءٍ بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ اَلا نَعْبُدَ اِلّا اللّه و لا نُشْرِکَ بِهِ شیئاً [۳۲۹] . به اهل کتاب بگو: ای اهل کتاب، بیایید بر سر سخنی که میان ما و شما یکسان است با هم باشیم و در یك صف بایستیم که جز خدا را نپرستیم و چیزی را شریک او نگردانیم. پس بهر جهت که شده لازم است همه مسلمانان در یک صف بایستیم. و در برابر دشمنان اسلام با هم باشیم.

زیارت قبور و دعا در کنار آنها

اشاره

پرسش ۴۳: در قبرستان بقیع، روی تابلو عبارت ذیل نوشته شده است. «کان من هدی النبی صلی الله علیه وآله وسلم. (از راهنمایی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم است که): ۱ - زیارة المقابر بقصد الاعتبار و الاتعاظ لقوله صلی الله علیه وآله وسلم «زوروا القبور فانها تذکرکم الموت» مقصود از زیارت قبور عبرت و پند گرفتن است، برای اینکه رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: قبرها را زیارت کنید، بدرستی که آنها مردن را به یاد شما می‌آورند. ۲ - کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل المقابر سلّم علی اهلها فقال: «سلام علیکم اهل دار قوم مؤمنین و انّا ان شاء اللَّه بکم لاحقون و یرحم اللَّه المستقدمین منا و منکم و المستأخرین، نسأل اللَّه لنا و لکم العافیة، اللَّهم لاتحرمنا اجرهم و لا تفتنا بعدهم» رواه مسلم. [۳۳۰] . ۳ - نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن الصلاة الی القبور او الجلوس علیها، بقوله: «لاتجلسوا علی القبور و لاتصلوا الیها» (رواه مسلم). رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم از نماز خواندن به سمت قبور و از نشستن بالای قبور نهی کرده است، و فرموده است: بالای قبرها ننشینید و به سمت قبرها نماز نخوانید. ۴ - نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم عن دعاء الموتی و سؤالهم لجلب نفع او دفع ضرر، قال تعالی: و الذین تدعون من دونه لایستطیعون نصرکم و لا انفسهم ینصرون [۳۳۱] . و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم: «اذا سئلت فاسأل اللَّه و إذا استعنت فاستعن باللَّه» (رواه الترمذی) رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم از خواندن اموات و از آنها سؤال جلب نفع یا دفع ضرر نمودن را نهی فرموده است. خداوند متعال فرموده است: و کسانی را که به جای او می‌خوانید، نمی‌توانند شما را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند، و رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: وقتی سؤال می‌کنی از خدا سؤال کن و وقتی کمک و استعانت می‌جویی از خدا کمک و استعانت بجوی. اکنون پرسش این است که منظور آنها از نوشتن عبارت شماره چهارم چیست؟ خواندن اموات که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم از آن نهی فرموده، به چه معنا است؟ معنای سؤال جلب نفع یا دفع ضرر از اموات چیست که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم از آن نهی فرموده است؟ و مخاطب آیه شریفه والذین تدعون من دونهچه کسانی هستند؟ و آیا مقصود اهل تسنن و نظر آنها از این عبارات و آیه، زائران هستند و می‌خواهند زوّار قبور ائمه بقیععلیهم السلام را از مصادیق آیه شریفه قلمداد کنند؟ می‌خواهند با این عبارات مسلمانان را ارشاد کنند؟ پاسخ: اوّلاً، باید توجه داشت که این تابلوها و نوشته‌ها از ناحیه گروه خاصی است و ارتباط به عامه اهل سنت ندارد. ثانیاً، منظورشان کنایه زدن به عموم مسلمانان غیر آن گروه است نه خصوص شیعیان. ثالثاً، مشابه این تابلوها و نوشته‌ها پشت دیوار مرقد شهدای احد و در مدخل قبرستان حجون (در مکه معظمه) نیز وجود دارد. رابعاً، غرض آنها تخطئه مسلمانان است که از کشورهای مختلف به زیارت می‌آیند و به ائمه بقیععلیهم السلام و شهدای احد و سایر اولیای خدا در این اماکن مقدسه ابراز علاقه و عرض احترام و ادب می‌کنند، آن گروه خاص می‌خواهند بگویند زیارت همان چند جمله‌ای است که از رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده‌اند و نظر آنان این است که زیارت نامه‌های مفصل خواندن، طول دادن، گریه کردن، ایستادن، و نشستن کنار قبور بر خلاف سنت است و بدعت محسوب می‌شود و شما مسلمانان که رعایت این امور را نمی‌کنید بدعت گذار هستید، گمراه هستید. می‌خواهند بگویند مخاطب قرار دادن ائمه بقیععلیهم السلام و شهدای احد و اولیای خدا و خواندن آنها با عبارات، یا حسن بن علیعلیهما السلام یا علی بن الحسینعلیهما السلام و امثال اینها، خواندن اموات است و رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلماز آن نهی کرده است. می‌خواهند بگویند آیه شریفه، خواندن اموات را نهی کرده است. می‌خواهند بگویند توسّل و بین خود و خدا واسطه قرار دادن اولیای خدا، شرک است، استعانت و کمک خواستن از غیر خدا شرک است. بن باز گفته است: توسل به جاه و بحق رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم، یا بجاه و به حق انبیاء و صالحین بدعت و از اسباب شرک است چون اصحاب رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم چنین کاری را نکرده‌اند. [۳۳۲] . نیز گفته است:

حاجت خواستن از میت موجب خروج از اسلام است و گفتن اتوسَّلُ اِلَیکَ بِنَبِیِّکَ: بدعت است هر چند موجب خروج از اسلام نیست. [۳۳۳] . نیز گفته است: گمان اینکه دعا نزد قبور مستجاب است یا افضل از دعا کردن در مسجد است بدعت و از منکرات است. [۳۳۴] . ولی پاسخ همه اینها از آنچه قبلاً گفته شد روشن می‌شود، زیرا مسلمان از میت حاجت نمی‌طلبد و از میت استعانت و کمک نمی‌طلبد، و اما توسل پیدا کردن و واسطه قرار دادن بدعت و حرام نیست و دلیلی بر منع وجود ندارد بلکه دلیل بر جواز و مشروعیت وجود دارد و ما از روایات اهل بیت رسول‌اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم نقل نمی‌کنیم - زیرا جواز توسّل و واسطه قرار دادن اولیای خدا نزد شیعه بدیهی است، و حتّی دعا کردن و طلب حاجت نمودن، نزد قبر پدر و مادر از مستحبات است. [۳۳۵] . بلکه از صحیح بخاری که اصح کتابهای آنها است نقل می‌کنیم: در این کتاب آمده است: «عن انس: اَنَّ عُمَر بنَ الخطّاب کانَ اذا قَحِطُوا اِسْتَسْقی بِالعبَّاسِ بْنِ عَبْدالمُطَّلِب فقال: اللَّهم انّا کنّا نَتَوَسَّلُ اِلَیکَ بِنَبِیِّنا صلی الله علیه وآله وسلم فَتَسقینا و اِنَّا نَتَوَسَّلُ اِلَیکَ بِعَمِّ نَبِیِّنا فاسقنا، قال: فَیُسقُون» [۳۳۶] . در سالهایی که قحطی و کم آبی می‌شد عمر بن الخطاب برای طلب باران متوسلّ به عباس عموی رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم می‌شد و می‌گفت: خدایا ما متوسلّ می‌شدیم به تو، به نبیّ مان [رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم] پس باران نازل می‌کردی و ما را سیراب می‌کردی و [اکنون که رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم در بین ما نیست] متوسل می‌شویم به تو، به عموی پیامبر، پس مارا سیراب کن [راوی حدیث گوید] پس سیراب می‌شدند. یعنی توسل عمر و دیگران به عباس اثر داشت و خدا باران نازل می‌کرد. این حدیث در دو جای صحیح بخاری نقل شده است. اگر بگویند: عمر به شخص زنده متوسل می‌شده است و شیعیان متوسل می‌شوند به کسانی که از دنیا رفته و از اموات هستند. می‌گوییم: اموات خصوصاً اولیای خدا زنده و شنوا هستند و حتی آن گروه خاص هم قبول کرده‌اند که اهل قبور، سلام زائر خود را می‌شنوند و خدا روح آنها را بر می‌گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند. ابن تیمیه، و شاگردش ابن‌قیّم، و ابن کثیر در تفسیرش، و شنقیطی در اضواء البیان و بن باز در مجموع فتاوی جلد ۱۳، صفحه ۳۳۵ تصریح کرده‌اند که: اموات سلام زائر را می‌شنوند و خداوند روح آنها را به آنها بر می‌گرداند تا جواب سلام کننده را بدهند. [۳۳۷] . ثانیاً، عمر مگر نمی‌توانست خودش از خدا بخواهد که باران بفرستد و چرا عباس را واسطه بین خود و خدا قرار داد؟ و آیا این عمل عمر برخلاف حدیثی که روی تابلو نوشته‌اند، - (که رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: وقتی سؤال می‌کنی از خدا سؤال کن. «اذا سألت فأسأل اللَّه») - نیست؟ ثالثاً، عمر چرا از غیر خدا کمک خواست و از غیر خدا استعانت جست؟ و حال اینکه در همان روایت است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: وقتی استعانت می‌جویید از خدا استعانت بجوئید؟ «و اذا استعنت فاستعن باللَّه». البته اصل این مطلب صحیح نیست و قبلاً توضیح داده‌ام و آیات شریفه مانند و استعینوا بالصبر و الصلاهٔ [۳۳۸] و غیر آن و اینکه مقتضای خلقت انسانها احتیاج به یکدیگر و استعانت از همدیگر است، مثلاً نانوا در زندگی روزمره خود نیاز به خیاط دارد و بالعکس، بازاری نیاز به کشاورز دارد و بالعکس، بیمار نیاز به پزشک دارد و... و همه در زندگی از یکدیگر کمک می‌گیرند، پس معنای حدیث، بر فرض صحت، این است که کسی از غیر خدا به عنوان استقلال در تأمین خواسته خود چیزی نطلبد و استعانت نجوید که این گونه دعا و خواستن، شرک است و معلوم است که کسی با چنین دیدی به اولیای خدا نگاه نمی‌کند و از آنها چیزی نمی‌طلبد. و اما آیه شریفه که روی تابلو نوشته‌اند و الذین تدعون من دونه لایستطیعون نصرکم و لاانفسهم ینصرون [۳۳۹] «وکسانی را که به جای او می‌خوانید نه می‌توانند شما را یاری کنند و نه خویشتن را یاری دهند» مربوط به مشرکان است که بت‌ها را عبادت می‌کردند. ابن کثیر در تفسیرش گفته است: این آیه از طرف خدا، انکار بر مشرکان است که بجای عبادت خدا، عبادت اصنام و اوثان را می‌کردند، اصنام و اوثانی که مالک چیزی نیستند و قدرت بر نفع رساندن یا ضرر زدن به عبادت کنندگانشان را ندارند بلکه اینها جماد هستند، سپس خداوند فرموده است: «لایستطیعون لهم نصراً» ای لعابدیهم «و لا انفسهم ینصرون» یعنی و لا لانفسهم ینصرون ممن ارادهم بسوء کما کان الخلیل‌علیه السلام یکسر اصنام قومه... سپس ابن کثیر داستان اهانت کردن به بتها و آلوده کردن آنها را به نجاست توسط مسلمانان نقل کرده و می‌گوید: مشرکان «یدعون من دونه»

عبادت می کردند غیر خدا را، عبادت می کردند بتها را و از آنها استعانت می‌جستند. [۳۴۰] . بنابراین طبق تفسیر صد در صد معتبر نزد عموم اهل سنّت مقصود و معنای «یدعون» صدا زدن و خواندن نیست بلکه معنای آن عبادت کردن است و پر واضح است که هیچ مسلمانی اموات و اولیای خدا را عبادت نمی کند و لذا باید به آنها - که این آیه را در آنجا نوشته‌اند و تعریض به مسلمانان کرده که شما (العیاذ باللّه) اولیای خدا را عبادت می کنید - گفت: این برداشت و ترجمه تفسیر به رأی و از بدعتها و از تهمتهایی است که نزد خداوند متعال پاسخ ندارید. در هر حال شرک این است که انسان نماز، روزه، حج، نذر و سایر اعمال عبادی را برای غیر خدا انجام دهد و معلوم و بدیهی است. مسلمانی که در ابتدای نمازش می گوید: «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی للّه رب العالمین» هرگز عبادت اموات و اولیای خدا را نمی کند. از این بیان معلوم شد که گفتن، یا رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم، یا علی‌علیه السلام، یا حسن و یا حسین‌علیهما السلام و مانند اینها صدا زدن است نه عبادت، همچنین توسل به رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و سایر اولیای خدا عبادت نیست بلکه واسطه قرار دادن است همانطور که خدا امر کرده مسلمانان نزد رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم آمده و او برایشان طلب مغفرت کند. [۳۴۱] همان گونه که عمر، عباس عموی رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم را برای آمدن باران وسیله و واسطه قرار داد.

سفر زیارتی را بدعت می‌دانند

لازم به یادآوری است که گروه تندرو اصل آمدن مسلمانان از کشورها به قصد زیارت رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و زیارت ائمه بقیع‌علیهم السلام و سایر اولیا و شهدا را جایز نمی‌دانند و روایتی از رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده‌اند که فرموده است: «لاتَشُدُّ الرِّحالَ الّا اِلی ثلاث مساجد، المسجد الحرام و مسجدی هذا و المسجد الاقصی» [۳۴۲] . بار سفر نبند مگر به سوی سه مسجد، مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد الاقصی. [۳۴۳] . ولی بر فرض صحت این حدیث و معنایی که آنها از آن برداشت کرده‌اند. باید گفت، پس هیچگونه مسافرتی جایز نیست، نه زیارتی، نه سیاحتی، نه برای صله رحم، نه برای کسب علم و نه برای جهاد فی سبیل اللّه و نه برای منی و عرفات و نه برای جحفه و احرام از آنجا و نه برای مسجد قبا و نماز در آنجا، در صورتی که ضروری اسلام و صریح آیات و روایات است که سفر برای جهاد فی سبیل اللّه و برای طلب علم و برای برّ و صله والدین و خویشاوندان و سایر سفرها، همه و همه واجب و مشروع و مستحب یا جایز است و همه بر خلاف این روایت است لذا یا این روایت اصلاً صحیح نیست و رسول‌اللّه صلی الله علیه وآله وسلم چنین چیزی نفرموده است یا معنای آن چنین است. سفر کردن به سوی مساجد رجحان شرعی ندارد مگر سه مسجد. ۱ - مسجد الحرام. ۲ - مسجد النبی. ۳ - مسجد الأقصی. و این دلالت بر عدم جواز یا عدم رجحان سفر به سوی غیر مساجد ندارد و اگر این معنا مورد قبول واقع نشود می گوییم: در نهایت معنای این روایت مبهم و غیر قابل فهم است و علم آن به خود حضرت بر می گردد می‌شود فَاِنْ تَنازَعْتُمْ فی شَیءٍ فَرُدُّوهُ اِلی اللّه وَ الرَّسُولِ انْ کُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللّه وَ الْیومِ الآخِرِ ذلکَ خَیْرٌ وَ اَحْسَنُ تَأویلاً [۳۴۴] «پس هر گاه در امری دینی اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به کتاب خدا و سنت پیامبر عرضه بدارید این بهتر و نیک فرجامتر است.» ضمناً در وسائل الشیعهٔ - کتاب الصلاهٔ، ابواب احکام المساجد، باب ۴۴، ح۱۶ و باب ۴۶، ح۱ - این حدیث (لا تشدّ الرّحال...) از امیرالمؤمنین‌علیه السلام نقل شده ولی بجای «المسجد الاقصی» «مسجد الکوفهٔ» است. و این روایت با قطع نظر از سند، ظهور در این دارد که، سفر به سوی مساجد رجحان و استحباب ندارد جز سه مسجد - مسجد الحرام، مسجد النبی و مسجد کوفه - و دلالت ندارد بر عدم جواز یا عدم رجحان سفر به سوی غیر مساجد (به اصطلاح، حصر اضافی است). واللّه العالم

سجده بر حصیر

پرسش ۴۴: در مسجدالنبی روی سجاده‌ای که محل سجده آن، حصیر بود نماز می‌خواندم، جوانی کنارم قرآن می‌خواند و ضمناً نگاه می‌کرد، پس از نماز اشاره به حصیر کرد و گفت: این چیست؟ وچرا روی فرش سجده نمی‌کنی؟ گفتم: پاسخ می‌دهم ولی من هم دو سؤال از شما دارم که باید پاسخ دهی، گفت: مانعی ندارد. پاسخ: به او گفتم: در کتابهای شما آمده است که رسول‌اللّه‌صلی الله علیه وآله سجاده حصیری پهن می‌کرد و روی آن نماز می‌خواند [۳۴۵] وما یقین داریم آنحضرت روی این فرشها نماز نخوانده و بر اینها سجده نکرده است، چون این فرشها نبوده و حدود پنجاه سال قبل از مواد نفتی درست شده است، بنابر این سجده بر حصیر یقیناً صحیح است ولی صحت سجده بر این فرشها مشکوک، بلکه بدعت است و هر بدعتی ضلالت و گمراهی و در جهنم است. دستش را گذاشت روی فرشها و باتندی و نوعی عصبانیت گفت: روی این فرشها سجده کنید و راه مستقیم بروید، راه بهشت مستقیم است. گفتم: سجده بر این حصیر چه اشکالی دارد و کجای آن غیر مستقیم است؟ آیا سجده بر حصیر که رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله بر آن سجده می‌کرده غیر مستقیم است؟ او نگاه به حصیر کرد و حرفی نزد. چون نمی‌توانست بگوید سجده بر آن صحیح نیست. سپس گفتم: سجده بر حصیر عمل و سنت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله بوده و یقیناً صحیح است ولی سجده بر فرش لا اقلّ مشکوک است و ما به آنچه یقینی است عمل می‌کنیم، ما بگونه‌ای که رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله عمل کرده عمل می‌کنیم، ما «شیعیان» فقه و کیفیت انجام عبادات خود را از کتاب خدا و سخنان رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و اهل بیت آنحضرت گرفته و بطوری که آنها فرموده‌اند عمل می‌کنیم، و حدیث ثقلین را خواندم، پس از آن گفتم: در روایات ما آمده است که شخصی - به نام هشام بن الحکم - به امام جعفر صادق علیه السلام گفت: به من خبر ده که بر چه چیز سجده جایز است و بر چه چیز جایز نیست؟ فرمود: سجده جایز نیست مگر بر زمین و بر چیزی که از زمین میروید، جز روییدنی که خوردنی یا پوشیدنی باشد. هشام بن الحکم به آنحضرت گفت: فدایت شوم علّت این امر چیست؟ فرمود: علّتش این است که سجده خضوع برای خدای عزوجل است و سزاوار نیست بر چیزی که خوردنی و پوشیدنی است سجده نمود، بجهت اینکه أبناء دنیا - دنیا پرستان - بنده چیزهایی هستند که می‌خورند و می‌پوشند و سجده کننده در حال سجده، خدای عزوجلّ را عبادت می‌کند، پس سزاوار نیست پیشانی خود را بر معبود - چیز مورد علاقه - دنیاپرستان مغرور، قرار دهد [۳۴۶] . پس از اشاره به مضمون این روایت، آن جوان سر به زیر انداخت و در فکر فرو رفت. به او گفتم: اکنون دو سؤال از شما دارم. اول اینکه: چرا بر این فرشها سجده می‌کنید و حال اینکه در صحیح بخاری است که رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فرمود: برای من زمین محل سجده و تیمم قرار داده شده است: «جعلت لی الأرض مسجداً و طهوراً» [۳۴۷] . دوم اینکه: چرا در هنگام سلام نماز روی خود را از قبله بر می‌گردانید و حال اینکه خداوند سبحان، در قرآن کریم - خطاب به رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله و مسلمانان - فرموده است: روی خود را به سوی مسجد الحرام کن و هر جا باشید روی خود را به سوی آن بگردانید: فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الَمسجِدِ الحَرامِ وحیث ما کنتم فَوَلّوا وُجوُهَکُمْ شَطْرَه [۳۴۸] . او پاسخ داد که: فرشها از زمین است و سجده بر آنها سجده بر زمین محسوب می‌شود و فرق نمی‌کند. راجع به سؤال دوم گفت: در فقه ما «اهل سنّت» ثابت شده که در حال سلام نماز صورت را به طرف راست و چپ برگردانیم و سلام دهیم و علت آنرا نمی‌دانم. گفتم: اوّلاً فرش زمین نیست و این فرشها از نفت درست شده و چنانچه مانند ما «شیعیان» بر حصیر یا بر سنگهای کف مسجد سجده کنید یقیناً صحیح است، ثانیاً قرآن دستور داده که صورت خود را بسوی مسجدالحرام کنید و شما بر خلاف عمل می‌کنید و صورت خود را از مسجدالحرام بر می‌گردانید و این امر موجب بطلان نماز می‌شود. گفت: ما به فقه خود عمل می‌کنیم و من نمی‌دانم. گفتم: همان گونه که شما فقه دارید ما نیز فقه داریم، با این تفاوت که فقه ما فقه اهل‌بیت رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله است، همان اهل بیتی که رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله آنها را مرجع دینی معرفی کرده و مسلمانان را به آنها ارجاع داده است. آن جوان پس از این صحبت‌ها در فکر فرو رفت و حرفی نزد، لذا او را دعا کردم و گفتم: خدا همه را به راه مستقیم هدایت کند و با او دست دادم و خدا حافظی کردیم.

خمس

پرسش ۴۵: در مدینه منوره عدّه‌ای بعنوان اشکال و اعتراض می‌گفتند: شما «روحانیون» به مردم می‌گویید به درآمدها و اموالتان خمس تعلق می‌گیرد و از آنها خمس می‌گیرید و این امر را برای ما عیب و بمنظورنشان دادن نقطه ضعف مطرح می‌کردند. پاسخ: اینکه می‌گویید شما «روحانیون» به مردم می‌گویید خمس بدهند، خیر، ما نمی‌گوییم بلکه خدا در قرآن همه مؤمنان را مخاطب قرار داده و با تأکید زیاد فرموده است: «بدانید هرگونه بهره و فایده‌ای به دست آوردید خمس آن برای خدا و برای پیامبر و برای نزدیکان و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است، اگر به خدا و آنچه بر بنده خود در روز جدایی حق از باطل، روز درگیری دو گروه، (با ایمان و بی‌ایمان) نازل کردیم، ایمان آورده‌اید، و خداوند بر هر چیزی تواناست». (وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) [۳۴۹] . همچنین در معتبرترین کتابهای شما «اهل تسنن» خمس از فرائض شمرده شده و پرداخت خمس از دین و دین داری دانسته شده است. در صحیح بخاری، یک کتاب مستقل، به اسم «کتاب فرض الخمس» نوشته شده و موجود است، در این کتاب، بیست باب مطرح گردیده و روایات فراوانی مربوط به خمس و وجوب پرداخت و مصرف آن جمع آوری شده است. باب دوم این کتاب چنین است: (۲) بابٌ: أداءُ الخُمْسِ مِنَ الدّینِ پرداخت خمس از دین است سپس از ابن عباس نقل کرده که گفت: هیأت اعزامی (نمایندگان) قبیله عبد القیس خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و گفتند: ای رسول خدا، بین ما و شما، کفّار مُضَر قرار دارند و ما نزد تو نمی‌آییم مگر در ماه حرام (که مردم از امنیت عمومی برخوردارند) پس به ما دستوری بده تا به آن عمل کنیم و به آنان که با ما نیامده و پشت سر ما هستند (از ما حرف شنوی دارند) بیاموزیم. پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرمود: شما را به چهار چیز امر و از چهار چیز نهی می‌کنم: ایمان بخدا و شهادت به لا اله الا اللّه و برپا داشتن نماز و پرداخت زکات و روزه رمضان و اینکه خمس هرگونه در آمد و بهره‌ای را که بدست آوردید پرداخت کنید... [۳۵۰] . وامّا اینکه به ما می‌گویید: چرا خمس می‌گیرید و گویا گمان می‌کنید گرفتن خمس و آنرا به مصرف شرعی آن رساندن خلاف شرع و عیب است. پس باید بدانید که چنین نیست بلکه شرعاً مطلوب و بسیار مفید و پسندیده است تا آنجا که خداوند متعال به شخص پیامبرصلی الله علیه وآله امر می‌کند که از اموال مؤمنان صدقه (بدهی مالی) بگیر تا به وسیله آن، آنها را پاک سازی و پرورش دهی و به آنها (هنگام گرفتن بدهی مالی) دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است» خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ [۳۵۱] . بنابر این گرفتن بدهی مالی مردم و آنرا به مصرف شرعی رساندن عیب نیست. خلاصه اینکه برای آنها ثابت کردم که وجوب خمس اجمالاً مسلّم و از ضروریات اسلام است و انکار آن انکار قرآن و سنت قطعی رسول اللّه و موجب کفر است و کسی نمی‌تواند اصل وجوب خمس را زیر سؤال ببرد هر چند در متعلق و مصرف آن اختلاف وجود دارد. برخی از آنها می‌گفتند: آیه شریفه شامل هر غنیمت و فائده‌ای نمی‌شود بلکه مراد از آن خصوص غنائم جنگی است. پاسخ دادم که: اوّلاً ـ به چه دلیل چنین حرفی را می‌زنید و بر فرض که در اطلاق و دلالت آیه مبارکه شک و شبهه کنید در روایتی که از صحیح بخاری نقل کردم نمی‌توانید شک و شبهه کنید، زیرا آن روایت هیچ ارتباطی به جنگ و غنائم جنگی ندارد و پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله بطور ابتدایی امر فرمود خمس هرگونه فایده و بهره‌ای را بپردازید، و خمس را در ردیف ایمان بخدا و نماز و روزه و زکات قرارداد. همچنین علاوه بر آیه شریفه، در کتابهای شیعه، روایات زیادی وجود دارد که از اهل بیت پیامبرعلیهم السلام صادر شده و در آنها سفارش و تأکید بر پرداختن خمس شده و آثار و فواید آن را بیان فرموده‌اند. و در برخی از آنها آمده است که: «اگر کسی از پرداخت یک درهم یا کمتر از آن امتناع کند در زمره ظالمین به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله و ذریه آن حضرت است» [۳۵۲] . همچنین در یک روایت آمده است که حضرت امام رضاعلیه السلام در جواب نامه یکی از تجار فارس مرقوم فرمودند: «.. همانا ما به وسیله خمس می‌توانیم دین را تقویت و یاری نموده و نیازهای کسانی که

سرپرستی آنها به عهده ماست و نیازهای شیعیان را تأمین کنیم و آبروی خود را در برابر دشمنان حفظ نماییم؛ پس خمس را از ما دریغ نکنید و خودتان را از دعای ما محروم نسازید، و بدانید که پرداختن خمس موجب گشایش رزق و وسعت در آمد شما و مغفرت و پاك شدن شما از گناه و ذخیره آخرتتان خواهد بود. مسلمان کسی است که به آنچه با خدا پیمان بسته وفا کند، نه اینکه با زبان اقرار کند و در دل مخالف باشد» [۳۵۳] . آری لازم است مسلمانان توجه داشته باشند که خمسی که به مال آنان تعلق می‌گیرد از ملك آنان خارج شده و هرگونه تصرف در آن مال قبل از بیرون کردن خمس آن نماز در آن مال صحیح نیست. و حکم غصب را دارد.

نحوه انداختن جامه احرام

پرسش ۴۶: چرا ما «شیعیان» در حال طواف، جامه احرام را بر دوش می‌اندازیم بطوریکه دو شانه و دو بازو پوشیده می‌شود و با آرامش طواف می‌کنیم ولی عدّه‌ای از مردان اهل تسنن در حال طواف جامه احرام را از زیر بغل راست بر شانه چپ می‌اندازند، بطوریکه شانه راست آنها برهنه می‌ماند و شانه چپ پوشیده می‌شود، همچنین برخی از آنان در حال طواف هروله می‌کنند؟ (تند حرکت می‌کنند) پاسخ: همانگونه که در مناسک محشّی مسأله ۲۷۱ آمده احتیاط مستحب یا واجب آنست که «جامه احرام را بگونه‌ای بر دوش بیندازند که صدق ردا کند و دو شانه و دو بازو را بپوشانند». البته اگر رعایت نکردند طواف باطل نمی‌شود همچنین مستحب است در حال طواف قدمها را کوتاه بردارند و با آرامش و وقار - نه تند و نه کند - راه بروند. [۳۵۴] . ولی عدّه‌ای از اهل تسنن بر مردها مستحب می‌دانند که در حال طواف جامه احرام را بگونه‌ای که در بالا گفته شد، بپوشند و در چند شوط از طوافهای واجب هروله کنند. [۳۵۵] . ظاهراً منشأ این گونه طواف انجام دادن، دستور رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله است که در سال هفتم هجرت، عمرة القضاء انجام داد و همینکه با اصحاب وارد مسجد الحرام شدند مشرکین در اطراف مسجد نگاه می‌کردند، برای اینکه مشرکین، احساس ضعف و بی حالی در مسلمانان نکنند، رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله به اصحاب دستور داد، جامه احرام را از زیر بغل راست بر دوش چپ بیندازند و هروله کنند (تند حرکت کنند) لیکن طواف با این کیفیت فقط در عمرة القضاء انجام شد، آنهم بمنظور اینکه مبادا دشمن خیال کند مسلمانان مبتلا به ضعف و خستگی هستند و رسول اللَّه‌صلی الله علیه وآله در حجة الوداع آنگونه طواف نکرد و به آن دستور نداد، ائمه‌علیهم السلام نیز آنگونه طواف نکرده و آن را مردود دانسته‌اند، اما عدّه‌ای از اهل تسنن همان کیفیت عمرة القضاء را دنبال کرده و می‌کنند. [۳۵۶] .

خواندن دعا و گفتن تلبیه در موقع محرم شدن

پرسش ۴۷: چرا ما «شیعیان» در میقاتها، خصوصاً در مسجد شجره، هنگام محرم شدن، دعاها و تلبیه‌ها را با صدای بلند می‌خوانیم و گاهی بصورت دسته جمعی آنها را تکرار می‌کنیم؟ چرا تلبیه و دعاها را بلند می‌خوانیم؟ در حال طواف دعاها را بلند و گاهی مرد و زن بطور هماهنگ فریاد می‌زنیم؟ در سعی نیز عدّه‌ای چنین عمل می‌کنند، در صورتی که این امر موجب حواس پرتی و تضییع حقوق دیگران می‌شود، از سویی اهل تسنن اکثراً آرام و بدون سر و صدا محرم می‌شوند، و طواف و سعی می‌کنند و از رفتار ما ناراحت و گاهی اعتراض می‌کنند، آیا عمل ما مستند شرعی دارد؟ آیا دعاها و تلبیه‌ها را در میقات و غیر آن بلند خواندن و با صدا گفتن استحباب دارد؟ آیا زنها در موقع محرم شدن تلبیه را بلند بگویند بطوریکه صدای آنان را مردان نامحرم بشنوند، اشکال ندارد؟ پاسخ ۴۷: اینگونه رفتارها مبنای فقهی نداشته و فقط بر اساس عادت انجام می‌شود و توصیه ما نیز آن است که در میقاتها و در حال طواف و سعی، تلبیه‌ها و دعاها را آرام و بدون سر و صدا انجام دهند ولی متأسفانه در اثر بی‌توجهی و چه بسا به دلیل اینکه این گونه محرم نمودن و دعاها را در میقات و غیره با سر و صدا تکرار کردن از لوازم شغل تلقی شده لذا کمتر به آداب تلبیه و دعا

خواندن توجه می‌شود، در هر حال لازم است این پرسش مورد توجه قرار گیرد و درباره آن بحث و بررسی شود خصوصاً نسبت به تلبیه گفتن بانوان. در اینجا بطور خلاصه جواب این پرسش را بررسی و خوانندگان محترم را به امور ذیل توجه می‌دهم: الف) افضل یا احوط آنست که تلبیه را در میقات آهسته بگویند. راجع به بلند گفتن تلبیه، مرحوم سیدقدس سره در عروهٔ الوثقی [۳۵۷] بعد از نقل اقوال در رابطه با تأخیر تلبیه از میقات و بعد از اشاره به وجه جمع بین اخبار – فرموده است: «افضل آنست که در میقات مدینه، تلبیه را هنگام نیت و پوشیدن دو جامه احرام، آهسته بگویند و بلند گفتن تلبیه را تا رسیدن به بیدا تأخیر بیندازند و وقتی به زمین بیدا – که یک میل (حدود دو کیلومتر) از ذی الحلیفه به طرف مکه واقع است – رسیدند، صداها را به تلبیه بلند کنند «فالأفضل ان یأتی بها (ای بالتلبیهٔ) حین النیهٔ و لبس الثوبین سرّاً و یؤخّر الجهر بها الی المواضع المذکورهٔ...». مرحوم امام قدس سره در حاشیه عروهٔ، بجای «الافضل» فرموده است: «بل الاحوط». مرحوم آقای گلپایگانی‌قدس سره فرموده است: «الافضلیهٔ غیر معلومهٔ نعم هو احوط». مرحوم آقای خوئی قدس سره فرموده است: «لم تظهر افضلیهٔ التعجیل و ان کان هو الأحوط و لایبعد افضلیّهٔ التأخیر». (البته این احتیاط استحبابی است). همچنین مرحوم آقای خوئی در مناسک فارسی مسأله ۱۸۵ فرموده است: ... احتیاط این است که از جایی که احرام می‌بندد فوراً تلبیه را آهسته بگوید و از جاهایی که گفته شد بلند بگوید. [۳۵۸] » و عبارت اکثر مناسک‌ها – در ضمن بیان کیفیت احرام و مسائل مربوط به تلبیه – مشابه عبارت مناسک مرحوم آقای خوئی قدس سره می‌باشد. ب) چنانچه زن با شنیدن نامحرم، تلبیه را بلند بگوید اشکال دارد. راجع به تلبیه گفتن بانوان و شنیدن نامحرم از مرحوم آیت الله گلپایگانی‌قدس سره سؤال شده که «اگر زن تلبیه را در موقع محرم شدن بلند بگوید، بطوریکه اجنبی بشنود جایز است یا نه؟ و بر فرض عدم جواز، باطل است یا نه؟» آن مرحوم چنین جواب داده است: «اگر با شنیدن اجنبی جهر به تلبیه کرده، احوط لزومی اعاده است» (آداب و احکام حج، ص ۱۴۶، پرسش و پاسخ ۳۴۲) برخی دیگر از مراجع فرموده‌اند: «و امّا زن در هیچ حال و جایی، از او خواسته نشده که صدای خود را به تلبیه بلند کند». برخی دیگر فرموده‌اند: «چنانچه صدای آنها مهیّج» باشد احتیاط در آهسته گفتن است». ج) بهترین دعاها، دعای با خشوع و مخفی است. راجع به دعا خواندن با صدای بلند، خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: ادْعُوا رَبَّکُمْ تَضَرُّعاً وَخُفْیَهً إِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُعْتَدِینَ خدای خود را به تضرّع و زاری و به صدای آهسته بخوانید که خداوند هرگز تجاوز کاران را دوست نمی‌دارد. (سوره اعراف/۵۵) همچنین خطاب به پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله فرموده است: وَاذْکُرْ رَبَّکَ فِی نَفْسِکَ تَضَرُّعاً وَخِیفَهً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنْ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ. یاد کن خدای خود را در دل خود، با تضرّع و زاری و پنهانی و بی‌آنکه صدا بلند کنی و در صبح و شام یاد کن. از پیامبر اکرم‌صلی الله علیه وآله است که فرمود: «خیر الدعاء (الذکر) الخفیّ و خیر الرزق ما یکفی» (نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۲۱). بهترین دعا و ذکر دعایی است که در خفا و به طور پنهانی انجام شود و بهترین روزی آن است که به اندازه کفاف باشد. از حضرت رضاعلیه السلام نقل است که فرمود: «دَعْوَهُ العَبْدِ سرّاً دَعْوَهً واحِدَهً تَعْدِلُ سَبْعینَ دَعْوَهً عَلانِیَهً» [۳۵۹] یک دعای پنهانی بنده، معادل هفتاد دعای علنی است. و فرمود: «دَعْوَهٌ تُخْفِیها اَفْضلُ عِنْدَاللَّهِ مِنْ سَبْعِینَ دَعْوَهً تُظْهِرُها» [۳۶۰] یک دعای مخفی نزد خدا افضل است از هفتاد دعای علنی. همچنین روایت شده که مردم با صدای بلند دعا می‌خواندند و ذکر می گفتند، رسول اللّه‌صلی الله علیه وآله فرمود: «أیُّها الناس، بخود آیید (فکر کنید) ناشنوا و غایب را که نمی‌خوانید، بلکه کسی را می‌خوانید که شنوا و نزدیک و با شما است. [۳۶۱] . د) رعایت حقوق مردم مقدم بر حق اللّه است. راجع به لزوم رعایت حقوق دیگران، از آیات و روایات فوق الذکر روشن شد که دعای آرام و آهسته به مراتب افضل از دعا خواندن با صدای بلند و به صورت دسته جمعی برگزار کردن است، علاوه بر این رعایت حقوق مردم از دعا خواندن با سر و صدا مهمتر است و از روایات استفاده می‌شود که حق الناس مقدم بر حق اللّه است، خداوند متعال راضی نیست با خواندن دعا، همراه با سر و صدا، دیگران ناراحت شوند، حواس سایرین پرت شود، و چگونه می‌خواهیم با دعایی که مرضیّ خدا نیست رضایت او را جلب و به وسیله آن به بارگاهش راه یابیم؟

نتیجه گیری

از آنچه بیان شد معلوم گردید که احتیاط یا افضل آنستکه در میقاتها تلبیه را آهسته بگوییم و نیز معلوم شد که اگر زنها با صدای بلند تلبیه بگویند و مرد نامحرم بشنود به نظر بعضی مراجع اشکال دارد و معلوم گردید که در هیچ جا بلند گفتن تلبیه از بانوان خواسته نشده است همچنین معلوم شد که دعای مرضیّ خداوند سبحان دعایی است که بطور آرام، مخفی، همراه با خشوع و خضوع و خالی از هرگونه ریا و خودنمایی باشد، بهترین دعا، دعایی است که موجب تضییع حقوق دیگران و حواس پرتی سایرین نشود بر این اساس لازم است زائران محترم از هرگونه سر و صدا خصوصاً دعاهای دسته‌جمعی پرهیز کنند، دعا را که اصل عبادات است به تظاهرات مبدّل نسازند، از شورآفرینی و هیجانهای بی‌مورد خودداری کنند، در میقاتها و در حال طواف و سعی بحال خود باشند، با وقار و حضور قلب و توجه به خدا حرکت و دعا کنند، از هرگونه رفتار و دعایی که موجب اعتراض مسلمانان و اهل سنّت می‌شود پرهیز کنند، از دعا خواندن دسته‌جمعی و شعارگونه خصوصاً همراه با زنها، جدّاً خودداری کنند. فَبَشِّرْ عِبَادِی الَّذِینَ یَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَیَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُوْلَئِکَ الَّذِینَ هَدَاهُمْ اللَّهُ وَأُوْلَئِکَ هُمْ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ [۳۶۲] صدق اللَّه العلی العظیم. و آخر دعوانا ان الحمد للَّه رب العالمین. ۲۹ / ۴ / ۱۳۸۳ برابر اول جمادی الثانی ۱۴۲۵

پاورقی

[۱] سوره محمّد / ۷؛ «اگر خدا را یاری کنید یاریتان می‌کند.».

[۲] ترجمه: «مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هرکس آن را سوار شد نجات یافت و هر کس از آن تخلف نمود (سوار نشد) هلاک گردید.».

[۳] خود عمل می‌کند.».

[۴] سوره کافرون / ۶؛ «دین شما برای خودتان و دین من برای خودم.».

[۵] الاحزاب / ۳۳.

[۶] جامع احادیث الشیعهٔ، مرحوم آیهٔ اللَّه العظمی حاج آقا حسین بروجردی‌قدس سره، ج۱، المقدمهٔ، چاپ اول، ص۳۲.

[۷] همان، ص۲۸.

[۸] صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابهٔ، باب فضائل أهل بیت النّبی صلی الله علیه وآله.

[۹] الاحزاب / ۳۳.]

[۱۰] چاپ: مکتبهٔ دار السلام: الریاض: الطبعهٔ الثانیهٔ: ذوالحجهٔ ۱۴۱۹. توجه: روایاتی را که از صحیح بخاری با تعیین صفحه و شماره روایت، نقل کرده‌ام، تماماً از این نسخه است.

[۱۱] چاپ: دار احیاء التراث العربی: بیروت، لبنان: ۱۴۲۰ ه الطبعهٔ الاولی. توجه: روایاتی را که از صحیح مسلم با تعیین صفحه و شماره روایت، نقل کرده‌ام، تماماً از این نسخه است.

[۱۲] مطالبی نیز از «صلاهٔ المؤمن» نقل کرده‌ام، این کتاب - دو جلد در یک مجلد - تألیف سعید بن علی بن وهف القحطانی است. وی از شاگردان بن باز بوده و در این کتاب اکثراً حرف‌های او را بازگو نموده است و ظاهراً مورد قبول اهل تسنن حجاز است. توجه: آنچه از این کتاب نقل کرده‌ام از چاپ دوم سال ۱۴۲۴ ه چاپ ریاض، مؤسسه الجریسی است.

[۱۳] أن النبی‌صلی الله علیه وآله وسلم استودع اطائب عترته وأفاخم ذریته المعارف الالهیهٔ والفرائض الدینیهٔ و السنن النبویّهٔ وجمیع ما یحتاج الیه الناس ولأجل ذلک جعلهم اعدال الکتاب واوصی الأمهٔ کلها فی مواضع کثیرهٔ و موارد عدیدهٔ باتّباع آثارهم والأعتصام بهم والاهتداء بهدایتهم والأخذ من علومهم ونهاهم عن الردّ علیهم والتخلف عنهم کما یظهر من الاحادیث المتعددهٔ المتواترهٔ، منها

الحديث المعروف بحديث الثَقَلَين المجمع عليه بين الفرقين فإنه قد رواه عن النبى صلى الله عليه وآله وسلم اربع و ثلثون من الصحابة والصحابيات و اخرجه مضافاً الى علماء الاماميّة ومحدثيهم اكثر من الثّمانين والمأة من أكابر اهل السّنة و مشاهير علمائهم ومحدّثيهم فى جوامعهم وصحاحهم و سننهم بأسانيد صحيحة منهم... (جامع احاديث الشيعة: ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص۲۹).

[۱۴] وقد تحصّل ممّا ذكر انّ النبى‌صلى الله عليه وآله وسلم اوجب على الامة قاطبة التمسّك بالعترة الطيّبة فى الامور الشرعيّة والتّكاليف الالهيّة واكّد وجوبه و شدّده و اوثقه و كرّره بكلمات عديدة و الفاظ مختلفة بحيث لا يمكن انكاره و لايجوز تأويله و انّما اكتفينا بذلك مع انّ كثيراً من طرق الحديث قد تضمّن مضافاً الى المذكورات ما يدلّ على حجيّة اقوالهم و وجوب اتّباعهم و حرمة مخالفتهم اختصاراً فانّ فى ذلك غنىً و كفاية. (همان: ص ۵۲).

[۱۵] جامع احاديث الشيعة، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص۲۸.

[۱۶] و اخرج هذا الحديث غيرهم من اكابر علماء العامة فى جوامعهم و مصنفاتهم ما يربو على المأة... (همان، ص۲۸).

[۱۷] سوره آل عمران / ۱۰۳.

[۱۸] سوره انفال / ۴۶.

[۱۹] سوره بقره / ۲۰۸.

[۲۰] سوره آل عمران / ۱۰۵ و ۱۰۶.

[۲۱] سوره بقره / ۱۱۱.

[۲۲] سوره نحل / ۱۲۵.

[۲۳] سوره بقره / ۲۱۳.

[۲۴] سوره شورى / ۱۴.

[۲۵] سوره نحل / ۱۲۵.

[۲۶] سوره نور / ۲۲.

[۲۷] عروة الوثقى (محشى)، فصل فى افعال الوضوء: الأول....

[۲۸] الفقه على المذاهب الخمسه، ص ۳۵: الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص۵۴ صلاة المؤمن، القحطانى، ج ۱، صص۴۱،۴۲.

[۲۹] الفقه على المذاهب الخمسه، ص۳۵؛ الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، ص۵۴، صلاة المؤمن، القحطانى، ج ۱، صص۴۱،۴۲.

[۳۰] صلاة المؤمن: على بن وهف القحطانى: ج ۱، ص۴۵.

[۳۱] الفقه على المذاهب الخمسة، صص۳۶،۳۷؛ الفقه على المذاهب الاربعة، ج ۱، صص۵۴ ،۳۶؛ صلاة المؤمن القحطانى، ج ۱، صص۴۲،۴۶.

[۳۲] همان.

[۳۳] همان.

[۳۴] وسائل الشيعة: ابواب الوضوء، باب ۱۵ / ح ۲۲.

[۳۵] سوره مائده / ۶.

[۳۶] يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ اى كسانى كه ايمان آورده‌ايد! هنگامى كه به نماز مى‌ايستيد، صورت و دستها را تا آرنج بشوييد؛ و سر و پاها را تا مفصل (بر آمدگى پشت پا) مسح كنيد. چهار تذكر ۱ - در آيه مباركه حدّ و مقدار دست كه بايد در وضو شسته شود تا آرنج تعيين شده است، زيرا «مرافق» جمع «مرفق» به معناى «آرنج» است و چون هنگامى كه گفته شود دست را بشوييد، ممكن است به ذهن برسد كه دست‌ها را

تا مچ بشویید، چرا که عرفاً این مقدار شسته می‌شود، برای رفع این توهم، فرموده است، تا آرنج بشویید «الی المرافق». از این توضیح معلوم شد که کلمه «الی» در آیه فوق، فقط برای بیان حد شستن و مقدار آن می‌باشد نه کیفیت شستن. به طوری که برخی از اهل تسنن توهم کرده و مدعی شده‌اند که باید ولو به نحو استحباب دستها را از سر انگشتان به طرف آرنج بشویند و به ظاهر آیه تمسک کرده‌اند. توضیح اینکه این مطلب در آیه، مانند آن است که - مثلاً - به خادم مسجد بگویند: «اکنس المسجد من الباب الی المحراب» مسجد را از درب آن تا محراب جارو بزن، در اینجا منظور گوینده بیان حد و مقداری است که باید جارو بزند و نمی‌خواهد بگوید: از کجا شروع و به کجا ختم کن. با این توضیح روشن شد که آیه، تنها مقداری از دست را که باید بشویند ذکر کرده و متعرض کیفیت شستن نشده است، خصوصاً که در آیه، کلمه «مِنْ» نیامده است. ۲ - کلمه «ب» که در «برؤسکم» می‌باشد، طبق روایات معتبره به معنای «تبعیض» است، یعنی «قسمتی» از سر را مسح کنید. عده‌ای از اهل لغت نیز گفته‌اند: «ب» به معنای «تبعیض» می‌آید. ابن هشام نیز در مغنی حرف الباء به این مطلب اشاره کرده است. بر این اساس این که جمعی ازاهل تسنن، تمام سر و حتی برخی از آنها، گوشها را مسح می‌کنند، از آیه استفاده نمی‌شود وارتباطی به آیه ندارد. ۳ - در قرآن‌ها «وَاَرْجُلَكُم» به فتح لام نوشته شده است لذا باید توجه نمود که آیا «ارجلکم» به «وجوهکم» عطف شده یا به محل «رؤسکم»؟! نظر شیعه چیست؟ و نظر اهل تسنن چه می‌باشد؟ ۴ - قرار گرفتن «ارجلکم» (پاها) در کنار «رؤسکم» (سرها) گویا و گواه بر این است که پاها نیز باید مانند سر مسح شود نه این که آنها را بشویند، و اگر «اَرْجُلَکم» بفتح لام قرائت می‌شود به لحاظ آن است که عطف بر محلّ «برؤسکم» است نه عطف بر «وجوهکم». زیرا در میان «وجوهکم» و «ارجلکم» یک جمله مستقل فاصله است و در عطف به یکی از آنها «الأقرب یمنع الا بعد» حاکم است، به علاوه عده‌ای از قراء «ارجلِکم» را به کسر لام خوانده‌اند، گذشته از اینها اِعراب کلمه، شرعاً حجیّت ندارد و حکمی را ثابت نمی‌کند، چون اِعراب گذاری‌ها از جانب رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم نبوده است. با این توضیحات معلوم شد که جهت روشن شدن کیفیت شستن و مسح نمودن باید سراغ عمل و سنت رسول اللّٰه صلی الله علیه وآله وسلم رفت که به وسیله اهل بیت آن حضرت بیان شده است.

[۳۷] وسائل الشیعه: ابواب الوضوء، باب ۱۹ / ح ۱.

[۳۸] وسائل الشیعه: باب ۲۳، از ابواب وضوء، ح ۴.

[۳۹] صحیح بخاری ح۱۸۵ و مسلم ح۲۳۵.

[۴۰] ابن ماجه در کتاب الطهاره، ح۴۴۳ و صلاهٔ المؤمن القحطانی ج۱ ص۴۵.

[۴۱] ابو داود ح۱۴۲ و دیگران نقل کرده‌اند، به صلاهٔ المؤمن القحطانی ص۴۲ مراجعه شود.

[۴۲] تفصیل اقوال آنها در: الفقه علی المذاهب الاربعه ج۱ ص۳۶ آمده است. ابن هشام در مغنی حرف الباء، از قول بعضی نقل کرده که «با» در آیه شریفه برای تبعیض است.

[۴۳] مذاهب چهارگانه اهل تسنن در اصل شستن پاها اتفاق دارند ولی در کیفیت شستن اختلاف دارند، حنفیه، مالکیه و حنابله گفته‌اند: الفرض غسل الرجلین مع الکعبین، شافعیه گفته‌اند: الفرض غسل الرجلین من الکعبین. ضمناً حنابله گفته‌اند: شستن مقداری از ساق پا سنت است. الفقه علی المذاهب الأربعهٔ ج ۱ فرائض الوضوء - سنهٔ الوضوء).

[۴۴] از مرحوم سید در انتصار نقل است که فرموده است: عدد روایات مربوط به مسح پا از عدد ریگها زیادتر است.

[۴۵] سوره مائده / ۶، ترجمه: «سر و پاهای خودتان را تا برآمدگی پیشین هر دو پا مسح کنید.».

[۴۶] به کتاب الفقه علی المذاهب الأربعهٔ ج۱ فرائض الوضوء ص ۵۴ مراجعه شود.

[۴۷] به وسائل الشیعه باب ۲۴ ابواب وضو مراجعه شود.

[۴۸] عن ابن عباس: ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم جمع فی المدینه بین الظهر و العصر و بین المغرب و العشاء من غیر خوف و لا

مطر ولا سفر. (صحیح مسلم، باب الجمع بین الصلوتین، حدیث ۹، ص ۳۱۴).

[۴۹] صحیح بخاری، کتاب المواقیت، باب تأخیر الظهر الی العصر، ح ۵۴۳ و باب وقت المغرب، ح ۵۶۲ و ابواب التطوع باب ۳۰، ح ۱۱۷۴.

[۵۰] تحفهٔ الاخوان بأجوبهٔ مهمه تتعلق بأرکان الاسلام، تألیف عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز، مفتی عام المملکهٔ العربیهٔ السعودیهٔ، ص ۱۲۴.

[۵۱] مانند: کتاب ازالهٔ الحظر عمن جمع بین الصلوتین فی الحضر، تألیف حافظ غمادی و قرهٔ العین فی الجمع بین الصلوتین تألیف حامد بن حسن شاکر التمیمی.

[۵۲] توقیفی است، یعنی حدود و صورت و کیفیت آن از طرف شارع مقدس اسلام معین شده و تخلف از آن جایز نیست، مانند نماز که تمام جزئیات و شرایط و موانع آن معین شده و کسی حق ندارد چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی از آن کم کند.

[۵۳] صحیح بخاری، کتاب الأذان، باب ۱۳، الأذان قبل الفجر، ح ۶۲۱.

[۵۴] صلاهٔ المؤمن، تألیف: سعید بن علی بن وهف القحطانی، ج۱، ص ۱۴۹ و الفقه علی المذاهب الأربعهٔ، ج ۱، ص ۲۸۰.

[۵۵] راجع به شهادت به ولایت امیر المؤمنین‌علیه السلام به جامع المسائل استفتاءات حضرت آیهٔ اللّه العظمی فاضل لنکرانی مدظله، جلد ۲، مسائل اذان و اقامه مراجعه شود.

[۵۶] بقره / ۲۵۵؛ ترجمه: «و اوست والای بزرگ».

[۵۷] صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، باب فرض الخمس، ص۵۱۳، ذیل ح ۳۰۹۴ (در عین حال جهت روشن شدن معنای این جمله می‌توان به شروح بخاری مراجعه کرد).

[۵۸] سوره مائده / ۵.

[۵۹] به تفسیر در المنثور و احکام القرآن جصاص و تفسیر بیضاوی و تفسیر طبری و غیر اینها در ضمن تفسیر این آیه مبارکه مراجعه شود.

[۶۰] تحفهٔ الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز، ص۷۹، و کتاب صحیح ابن خزیمه، ج۱، ص۲۰۰، باب۴۰، التثویب فی اذان الصبح، ح۳۸۵.

[۶۱] به کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۴۵ مراجعه شود.

[۶۲] به صحیح مسلم، کتاب الصلاهٔ، باب صفهٔ الأذان، ح ۳۷۹ و به صحیح بخاری، کتاب الأذان مراجعه شود.

[۶۳] الفقه علی المذاهب الأربعهٔ، ج ۱، الفاظ الاذان، ص ۲۷۸.

[۶۴] کتاب الأذان، تألیف ابی حاتم، ص ۶۰ - ۵۴.

[۶۵] سوره احزاب / ۵۶.

[۶۶] صحیح مسلم، کتاب الصلاهٔ، ص ۱۹۸، باب ۷:استحباب القول مثل قول المؤذن لمن سمعه ثمّ یصلّی علی النبی.... قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم إذا سمعتم المؤذن فقولوا مثل ما یقول ثمّ صلّوا علیّ فانه من صلّی علیّ صلاهً صلّی اللّه علیه عشراً.... و در کتاب صحیح ابن خزیمهٔ، ج ۱، ص ۲۱۸ (۵۸) باب فضل الصلاهٔ علی النبی‌علیه السلام بعد فراغ سماع الاذان، ح ۴۱۸: روایتی به همین مضمون آمده است. همچنین کتاب صلاهٔ المؤمن، القحطانی، ص ۱۵۷، همین مضمون را آورده است.

[۶۷] تحفهٔ الاخوان، ص۹۶ و الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج۱، ص۴۰۵ حکم الإمامهٔ فی الصلوات الخمس و دلیله.

[۶۸] به عروهٔ الوثقی، فصل فی الامکنهٔ المکروههٔ مسأله ۴، مراجعه شود.

[۶۹] به کتاب: المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، ذیل تفسیر سوره حمد مراجعه شود.

[۷۰] همان.

[۷۱] (صحیح مسلم، کتاب الصلاة، ص ۲۰۵، باب ۱۴، ح ۴۰۰) البته آقایان نسبت به جمله آخر این حدیث سکوت کرده و از خود سؤال نمی‌کننـد بعـد از رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم چه حـادثه‌ای رخ داده و آن حادثه تا چه حـد ناگوار و برای رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسـلم ناراحت کننـده بوده که برخی از امتش به خاطر به وجود آوردن آن حادثه از آشامیدن آب کوثر ممنوع و محروم می‌شود و ما هم وقتی از حوادث تلخ بعـد از رسول اللَّه صـحبت می‌کنیم می‌گوینـد آنها صـحابی و مجتهد بوده و هر کاری کرده‌انـد به اجتهـاد خـود عمـل کرده‌انـد. عجبـا، عجبـا اگر چنین است پس چرا از آب کـوثر منع می‌شونـد؟ وچه دلیلی بر اعتبـار و مشروعیت اجتهاد آنها وجود دارد؟.

[۷۲] ولا تکفّر فانّما یصنع ذلک المجوس» (وسائل الشیعهٔ، ب ۱۵، ابواب قواطع الصلاهٔ، ح۳.).

[۷۳] صحیح بخاری،کتاب الاذان، ص ۱۲۰، باب۸۷، وضع الیمنی علی الیسری فی الصلاهٔ، ح ۷۴۰ وصحیح مسلم، کتاب الصلاهٔ ص۲۰۵، ح ۴۰۱.

[۷۴] عن ابی حازم عن سـهل بن سعد قال: کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل یده الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلاهٔ، قال ابو حازم لا اعلمه اِلا یَنمِی ذلک إلی النبی صـلی الله علیه وآله وسـلم و قال اسماعیل: یُنمی ذلک و لم یقل یَنمِی. صحیح مسلم، کتاب الصلاهٔ، ص ۲۰۵، باب ۱۵، وضع یده الیمنی علی الیسری بعد تکبیرهٔ الاحرام تحت صدره، ح ۴۰۱، وائل بن حجر انّه رأی النبی صلی الله علیه وآله وسلم رفع یدیه حین دخل فی الصلاهٔ کبر ثمّ التحف بثوبه ثم وضع یده الیمنی علی الیسری....

[۷۵] تحفهٔ الاخوان بن باز، ص۸۲، سؤال ۲۵. ولی در الفقه علی المذاهب الاربعه ج ۱، «وضع الید الیمنی علی الیسری» أقوال را بگونه دیگر نقل کرده است.

[۷۶] کتاب: فضل المدینهٔ، تألیف عبدالمحسن بن حمد العباد، ص۴۳.

[۷۷] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، «وضع الید الیمنی علی الیسری» ص ۲۳۱.

[۷۸] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، ص ۲۳۱.

[۷۹] إذا کنت خلف امام، فقرأ الحمـد، و فرغ من قرائتها،فقل انت: الحمـدللَّه رب العالمین و لا تقل آمین. وسائل الشـیعهٔ، باب ۱۷ من ابواب القرائهٔ فی الصلاهٔ، ح ۱.

[۸۰] عن ابی هریرهٔ: اِنَّ النبی صـلی الله علیه وآله قـال: إذا أمَّنَ الإمـام فَأَمِّنوا، فـإنَّه مَنْ وَافَقَ تَأمینُهُ تَأمِینَ الملائکـهِٔ غُفِرَ لَهُ ما تقـدّمَ من ذنبه». قال ابن شـهاب: وکان رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله یقول: «آمِینَ». المصـباح المنیر فی تهذیب تفسـیر ابن کثیر، ضـمن تفسیر سوره حمد و صحیح بخاری، کتاب الاذان باب ۱۱۱، ح ۷۸۰.

[۸۱] مؤلف: آمین (به تخفیف میم) به معنای «اَللَّهُمَّ اِسْتَجِبْ لَنا» است، یعنی (خدایا دعاهای ما را مستجاب کن). لذا چنانچه به قصد دعا گفته شود، نه به قصـد جزئیّت مبطل نماز نیست. وهمچنین گفتن آمین، بقصد دعا، در جاهای دیگر نماز اشـکال ندارد: به عروهٔ الوثقی، مبطلات الصلاهٔ، «العاشر: قول تعمد آمین» مراجعه شود.

[۸۲] تحفهٔ الاخوان، ص ۹۸. «والمشروع ان یقرأ بها فی سکتات الإمام فإن لم یکن له سکتهٔ قرأ بها ولو کان الإمام یقرأ ثم أنصت.

[۸۳] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، ص ۲۰۷.

[۸۴] صفحه ۱۲۲، کتاب الأذان: باب وجوب القرائهٔ للامام و المأموم فی الصلوات کلها فی الحضر و السفر وما یُجْهَرُ فیها و ما یخافت: ح ۷۵۶.

[۸۵] کتاب الصلاهٔ، ص۲۰۲، باب۱۱، وجوب قرائهٔ الفاتحهٔ فی کل رکعهٔ... – ح۳۹۴ تا ح۳۹۷.

[۸۶] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، «قراءهٔ السورهٔ أو ما یقوم مقامها بعد الفاتحهٔ، ص۲۵۴».

[۸۷] محمد بن علی بن الحسین بإسناده عن هاشم بن الحکم أنّه قال لأبی عبداللّه‌علیه السلام أخبرنی عمّا یجوز السجود علیه و عمّا لایجوز، قال: السجود لا یجوز إلّا علی الأرض أو علی ما أنبتت الأرض، إلّا ما أُکل أو لبس، فقال له: جعلت فداک ما العلّة فی ذلک؟ قال: لأنّ السجود خضوع للّه عزّ وجل فلا ینبغی أن یکون علی ما یؤکل و یلبس، لأنّ أبناء الدنیا عبید ما یأکلون ویلبسون، والساجد فی سجوده فی عبادة اللّه عزّ وجلّ، فلا ینبغی أن یضع جبهته فی سجوده علی معبود أبناء الدنیا الذین اغترّوا بغرورها،... (وسائل الشیعة: أبواب ما یسجد علیه، باب ۱، ح ۱).

[۸۸] به عروة الوثقی: فصل فی السجود، مسأله ۱ مراجعه شود.

[۸۹] الفقه علی المذاهب الأربعة، ج۱، «الفرض السادس من فرائض الصلاة» السجود – شروطه ص۲۳۲.

[۹۰] صحیح بخاری: کتاب التیمم، باب ۱، ح ۳۳۵.

[۹۱] صحیح بخاری، کتاب الاذان، ص ۱۳۳، باب ۱۴۳، ح ۸۲۴. و إذا رفع رأسه عن السجدة الثانیة جلس واعتمد علی الارض ثم قام. و در ص۱۱۰ همین کتاب، ح۶۷۷ نیز همین مضمون به عنوان کیفیت نماز خواندن رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است.

[۹۲] تحفة الاخوان، ص ۳۸.

[۹۳] صحیح بخاری، کتاب الوتر، باب ۷ القنوت... ح ۱۰۰۱ تا ۱۰۰۴.

[۹۴] الفقه علی المذاهب الاربعة، ج ۱، عدّ سنن الصلاة مجتمعة.

[۹۵] الدروس المهمّة، تألیف: عبداللّه بن باز، ص ۲۰ و صحیح مسلم، کتاب الصلاة (۱۷) باب: الصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد التشهّد، ح ۴۰۶ – ۴۰۵ و کتاب صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱،ص ۲۵۷.

[۹۶] الدروس المهمّة، تألیف: عبداللّه بن باز، ص ۴۳: وکتاب صلاة المؤمن القحطانی، ج ۱، صص ۲۲۷ – ۲۲۵.

[۹۷] صلاة المؤمن القحطانی، ج ۳، ص ۱۳۹۴.

[۹۸] اسباب اجابة الدعاء:... سادساً: خاتمة الدعاء بالصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم: اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید، اللهم بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک حمید مجید. (تفسیر العشر الأخیر من القرآن الکریم: محمد بن سلیمان الأشقر، ص۱۱۹، چاپ چهارم).

[۹۹].

[۱۰۰] صحیح بخاری: کتاب الدعوات: باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم، ح۶۳۵۷.

[۱۰۱] صحیح البخاری، هو أجلّ کتب الاسلام بعد کتاب اللّه. به مقدّمه آن صفحه اول مراجعه شود.

[۱۰۲] صحیح مسلم: کتاب الصلاة: باب الصلاة علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بعد التشهّد، ح۴۰۵ و ۴۰۶.

[۱۰۳] کتاب «صحیح مسلم»، هو احد «الصحیحین» الذین هما اصح الکتب بعد کتاب اللّه العزیز... به مقدمه آن، صفحه ۷ مراجعه شود. یادآوری: صاحب «صحیح بخاری» به نام محمد بن اسماعیل» ایرانی و متولد درایران بوده و در سمرقند فوت شده و همانجا دفن شده است – به مقدمه «صحیح بخاری» مراجعه شود و صاحب «صحیح مسلم» مسلم بن الحجاج، ایرانی و اهل نیشابور بوده و در نیشابور فوت کرده و در همانجا دفن شده است: به مقدمه کتاب مزبور، ص ۴۱ مراجعه شود.

[۱۰۴] صلاة المؤمن» القحطانی، ص ۲۲۵ و ترمذی در صحیحش، ج ۲، ص ۲۱۲ و احمد حنبل در مسندش، ج ۵، ص ۳۵۳ ونسائی در صحیحش، ج ۱، ص ۱۹۰، و ابن ماجه در صحیحش و دیگر معروفین آنها صلوات را با «وعلی آل محمد» نقل کرده‌اند.

[۱۰۵] الصّواعق المحرقة، ص ۸۸ و صفحات آخر کتاب اثنی عشریه.

[۱۰۶] کتاب فضائل الصحابهٔ، ص ۱۰۵۶ (۱۵) (۱۴).

[۱۰۷] سوره احزاب / ۵۶.

[۱۰۸] عن ابی‌عبداللَّه علیه السلام قال: قال رسول‌اللَّه صلی الله علیه وآله ارفعوا اصواتکم بالصلاهٔ علیَّ فإنها تذهب بالنفاق» وسائل الشیعهٔ، کتاب الصلاهٔ، أبواب الذکر، باب ۳۹، ح ۱.

[۱۰۹] سوره حجرات / ۳.

[۱۱۰] تحفهٔ الإخوان، تألیف: عبداللَّه بن باز، ص ۱۳۴.

[۱۱۱] صحیح مسلم، کتاب الذکر و الدعاء، ص۱۱۴۳، باب ۱۳، ح۲۷۰۳.

[۱۱۲] سوره حجرات / ۳.

[۱۱۳] سوره بقره / ۴۴.

[۱۱۴] اعراف / ۵۵.

[۱۱۵] سوره اعراف / ۲۰۵.

[۱۱۶] عن أبی موسی، قال: کُنّا مَعَ النَّبِی صلی الله علیه وآله وسلم فی سَفَرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ یَجْهَرونَ بالتَکبِیر: فقال النَّبی صلی الله علیه وآله وسلم: «أیها النّاسُ، اِربَعُوا عَلی أنْفُسِکُم، اِنّکُم لَیسَ تَدْعُونَ اَصَمَّ ولا غائباً، اِنَّکُمْ تَدْعُونَ سَمیعاً قریباً وَهُوَ مَعَکُم» (صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبهٔ، باب ۱۳: استحباب خفض الصوت بالذکر، ح ۳۷۰۳ - والمصباح المنیر، ص ۴۸۱ نقلاً عنه و عن فتح الباری).

[۱۱۷] خیر الدعاء (الذکر) الخفی وخیر الرزق مایکفی: (نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۲۱).

[۱۱۸] تحفهٔ الإخوان، تألیف: عبداللَّه بن باز، ص ۱۳۴.

[۱۱۹] صحیح مسلم: کتاب المساجد، ص۲۶۶، باب صفهٔ الجلوس فی الصلاهٔ و کیفیهٔ وضع الیدین علی الفخذین، ح ۵۷۹ و ۵۸۰.

[۱۲۰] صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص۲۲۴.

[۱۲۱] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، «الاشارهٔ بالإصبع السبابهٔ فی التشهد» ص۲۶۵.

[۱۲۲] صحیح مسلم: کتاب المساجد، باب: السلام للتحلیل من الصلاهٔ، ح۵۸۲.

[۱۲۳] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، «الاشارهٔ بالإصبع السبابهٔ فی التشهد» ص۲۶۵.

[۱۲۴] تحفهٔ الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبداللَّه بن باز، ص ۱۱۲.

[۱۲۵] به مسأله ۵ و ۶ فصل فی التسلیم «عروهٔ الوثقی» مراجعه شود.

[۱۲۶] الفقه علی المذاهب الأربعهٔ، ج ۱، ص ۲۲۵ و صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۲۵۲.

[۱۲۷] تحفهٔ الإخوان، تألیف: عبدالعزیز بن عبداللَّه بن باز، ص ۹۰.

[۱۲۸] صحیح بخاری، کتاب الصلاهٔ، ابواب سترهٔ المصلی، باب ۱۰۰ و باب ۱۰۱.

[۱۲۹] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج۱، «حکم المرور بین یدی المصلی».

[۱۳۰] تحفهٔ الاخوان، ص ۸۸.

[۱۳۱] فأکثروا الصلاهٔ فی هذا المسجد ما استطعتم فإنه خیر لکم، واعلموا انّ الرجل قدیکون کیساً فی امرالدنیا فیقال: ما أکیس فلاناً، فکیف من کیس فی امر آخرته. (وسایل الشیعه، ج۱۰، ابواب المزار، ص۲۷۴، باب۱۱، ح۲).

[۱۳۲] عن ابی بکر الحضرمی قال: أمرنی ابوعبداللَّه‌علیه السلام أن اکثر الصلاهٔ فی مسجد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم ما استطعت و قال: انک لا تقدر علیه کلّما شئت. (وسایل الشیعه، ج ۱۰، ابواب المزار، ص ۲۶۴، باب ۴، ح ۶.).

[۱۳۳] در روایت است که امام صادق‌علیه السلام کیفیّت زیارت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم را بیان کرد تا آنکه فرمود: و اگر ترا حاجتی باشد قبر مطهّر را در پشت دو کتف خود قرار بده و رو به قبله کن و دو دست خود را بالا ـ ببر و حاجت خود را طلب کن، بدرستی که سزاوار است حاجت تو برآورده شود ان شاء اللَّه. (وسائل الشیعه، کتاب الحج، ابواب المزار، باب ۶، ح ۱). و در روایت دیگر است که حضرت سجادعلیه السلام پس از خواندن زیارت رو به قبله کرد و گفت: اللّهم إلیک الجأت ظهری.... (همان). همچنین شهیدقدس سره در کتاب دروس فرموده است: پس از آنکه زائر حضرت را زیارت کرد رو به قبله کند و دعا کند به آنچه می‌خواهد. (جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۸۴).

[۱۳۴] کتاب:صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۱.

[۱۳۵] تحفهٔالاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

[۱۳۶] تحفهٔ الاخوان،ص ۱۴ و ص ۶۸.

[۱۳۷] تحفهٔ الاخوان، ص ۱۴ و ص ۶۸.

[۱۳۸] التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

[۱۳۹] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، ص ۳۲۷ – الأوقات التی نهی الشارع عن الصلاهٔ فیها.

[۱۴۰] و نزد من در ثبوت کراهت نماز مستحبی در این اوقات ذکر شده، اشکال است. در وسائل الشیعه نیز: ابواب المواقیت، باب ۳۸ و غیر آن، روایاتی نقل شده که ظهور در کراهت نماز خواندن در اوقات مزبور دارند، ولی درسند و دلالت و جهت صدور آنها خدشه است، مضافاً بر وجود معارض، خصوصاً که کراهت در عبادت به معنای کمی ثواب است. واللَّه العالم.

[۱۴۱]، ح ۳۷۱۴: قال رسول اللَّه: (فاطمهٔ بضعهٔ منّی فمن اغضبها اغضبنی) وهمین مضمون در ص۶۳۳، ح۳۷۶۷ آمده است.

[۱۴۲] کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ح ۳۰۹۲ و ۳۰۹۳ – ان عائشهٔ اخبرت أنّ فاطمهٔ علیها السلام بنت رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم سألت ابابکر بعد وفاهٔ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم أن یقسم لها میراثها، ماترک رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم مما افاء اللَّه علیه، فقال لها ابوبکر: انّ رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم قال: «لا نُوَرثُ، ما ترکنا صدقهٔ» فغضبت فاطمهُ بنت رسول اللَّه‌علیه السلام فهجرت أبابکر فلم تزل مُهاجَرته حتّی توفّیت وعاشت بعد رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم ستهٔ اشهر....

[۱۴۳] صحیح مسلم، ص ۱۰۵۶، کتاب فضائل الصحابهٔ، باب فضائل فاطمهٔ علیها الصلاهٔ والسّلام، ح ۲۴۴۹، قال رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم: فانّما ابنتی بضعهٔ منّی یَریبنی ما رابَها ویؤذینی ما آذاها.

[۱۴۴] صحیح بخاری: کتاب فضائل اصحاب النّبی صلی الله علیه وآله وسلم، ص ۶۲۶، ح۳۷۱۲، در ذیل حدیث آمده است «فتشهّد علیّ».

[۱۴۵] صحیح بخاری، کتاب فرض الخمس، ص ۵۱۲، ذیل حدیث۳۰۹۳.

[۱۴۶] سوره شوری / ۲۳.

[۱۴۷] سوره احزاب / ۵۷.

[۱۴۸] الفقه علی المذاهب الأربعهٔ، ج۱، کتاب الصلاهٔ «خاتمهٔ فی زیارهٔ القبور».

[۱۴۹] مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴.

[۱۵۰] ترمذی در کتاب الجنائز، ح ۱۰۵۶ و ابن ماجه نیز در کتاب الجنائز، ح ۱۵۷۶ از ابی هریره و غیره نقل کرده‌اند که: لعن رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم زوّارات القبور. ضمناً کیفیت استدلال بن باز به این روایت، در کتاب وی «مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۳۲۴»و درکتاب «صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۵»آمده است.

[۱۵۱] صحیح مسلم: کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۵، ح ۹۷۴.

[۱۵۲] صحیح بخاری: کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، باب زیارة القبور، ح ۱۲۸۳.

[۱۵۳] فقال النّبی صلی الله علیه وآله وسلم انّما الصبر عند الصّدمهٔ الأولی» (صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب زیارهٔ القبور، ح ۱۲۸۳).

[۱۵۴] السنن الکبری: تألیف: عبدالرازق، ج ۳، ص ۵۷۲ و ج ۴، ص ۱۳۱ و مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۵۳۳.

[۱۵۵] التاریخ القویم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکّی، ج ۱، ص ۱۹۶.

[۱۵۶] مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۳۷۶.

[۱۵۷] التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳.

[۱۵۸] قالت «عائشهٔ» مازلت اضع خماری واتفضّل فی ثیابی حتّی دفن عمر، فلم ازل متحفظهٔ فی ثیابی حتّی بنیت بینی وبین القبور جداراً. (التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳). والخِمار بالکسر: غطاء الوجه. ومعنی اتفضّل فی ثیابی ای اقتصر فی لباسی... (پایان عبارت التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳).

[۱۵۹] عن عائشهٔ قالت: کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول اللَّه و أبی و انی واضعهٔ ثوبی و اقول انما هو زوجی و ابی فلما دفن عمر معهما فواللَّه ما دخلته الا و انا مشدودهٔ علیّ ثیابی حیاءً من عمر. (همان ص۲۰۸).

[۱۶۰] کتاب الجنائز: ص ۲۱۲ ذیل ح ۳۲۹.

[۱۶۱] باب کتابهٔ العلم، ص ۲۵، ح ۱۱۴.

[۱۶۲] باب جوائز الوفد، ص ۵۰۴، ح ۳۰۵۳.

[۱۶۳] باب اخراج الیهود، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

[۱۶۴] باب مرض النبی صلی الله علیه وآله وسلم و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۱.

[۱۶۵] باب مرض النبی صلی الله علیه وآله وسلم و وفاته، ص ۷۵۴، ح ۴۴۳۲.

[۱۶۶] باب قول المریض، قوموا عنّی ص ۱۰۰۴، ح ۵۶۶۹.

[۱۶۷] باب کراهۀ الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

[۱۶۸] اَللَّغَط: همهمه و سر و صدای مبهم، (اقرب الموارد).

[۱۶۹] صحیح بخاری، کتاب الاعتصام بالکتاب و السنهٔ، باب کراهیهٔ الاختلاف، ص ۱۲۶۶، ح ۷۳۶۶.

[۱۷۰] در مقدمه صحیح بخاری نوشته‌اند: صحیح بخاری بعد از کتاب‌اللَّه، اجلّ کتب اسلام است «هو اجلّ کتب الاسلام بعد کتاب اللَّه اطلاقاً واعظمها شأناً». و محمد نزار تمیم و هیثم نزار تمیم از تنظیم‌کنندگان صحیح بخاری (چاپ بیروت) در مقدمه این کتاب گفته‌اند: «هو من اعظم الکتب المصنفهٔ فی الاسلام بعد کتاب اللَّه عزوجل» و از قول نووی از علمای بزرگ اهل سنت نقل کرده‌اند که: صحیحترین کتب اهل سنت صحیح بخاری است.

[۱۷۱] سوره جمعه / ۳.

[۱۷۲] صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابهٔ، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح۲۵۴۶.

[۱۷۳] صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، ص ۱۰۹۰، باب فضل فارس، ح۲۵۴۷.

[۱۷۴] رساله، زیارهٔ القبور و الاستنجاد بالمقبور، تألیف ابن تیمیه ص۱۲. (استنجاد: استمداد و کمک خواستن). و تحفهٔ الاخوان، تألیف عبداللَّه بن باز، ص۱۸.

[۱۷۵] صحیح بخاری، کتاب استتابهٔ المرتدین، باب قتل من ابی قبول الفرائض صفحه ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

[۱۷۶] صحیح مسلم، کتاب الایمان، باب الامر بقتال الناس حتّی یقولوا لا اله الا اللَّه، صفحه ۷۳، ح ۲۳-۲۰.

[۱۷۷] صحیح بخاری، کتاب المغازی، باب قتل ابی جهل، ص ۶۷۱، ح ۳۹۷۶.

[۱۷۸] صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹ به نقل از ترمذی، ح ۱۵۳ و التحقیق و الایضاح، تألیف عبداللّه بن باز، ص ۱۰۶.

[۱۷۹] صلاهٔ المؤمن القحطانی، صفحه ۱۳۹۵ و مجموع فتاوی بن باز کتاب الحج و العمرهٔ، ج ۹، ص ۲۸۹.

[۱۸۰] مجموع فتاوی بن باز ج ۱۳، صفحه ۲۳۵ و صلاهٔ المؤمن القحطانی، صفحه ۱۳۹۱.

[۱۸۱] رساله، زیارهٔ القبور و الاستنجاد بالمقبور ابن تیمیهٔ، صفحه ۱۵ و تحفهٔ الاخوان بن باز صفحه ۱۲.

[۱۸۲] سوره نمل / ۶۲.

[۱۸۳] پروردگارا کشف ضرّ و مسکنت و بی‌چارگی‌ام را بجز تو از که بخواهم. مَن: استفهامیه است که سلب صلاحیت از دیگری می‌کند. ضرّ: ضرر و زیان نفسانی و روحانی و جسمانی و هموم و اندوه و بلیات است. یعنی بنده ناتوان عرضه می‌دارد بار پروردگارا چه کسی غیر از تو قادر است که سؤال مرا پاسخ دهد و دردهای مرا درمان نماید. و ضرر و بدبختی‌های مرا برطرف و مرتفع سازد؟ بدیهی است جز تو خدای قادر هیچ کس قدرت بر دفع و رفع بیچارگی و گرفتاری‌ها را ندارد. به همین معنا است آیه شریفه: «امن یجیب المضطر إذا دعاه...» (آیا کسی هست پاسخ دهد مضطر بیچاره را و بدی را از او مرتفع سازد؟) معلوم‌است هیچ کس از پیش خود چنین قدرتی را ندارد جز خدای جهان.

[۱۸۴] سوره زمر / ۲.

[۱۸۵] عن الصادق علیه السلام قال: انّ اللعنهٔ إذا خرجت من صاحبها، تردّدت بینه و بین الذی یلعن فان وجدت مساغاً والّا رجعت الی صاحبها و کان احق بها فاحذروا ان تلعنوا مؤمناً فیحلّ بکم». وسائل الشیعهٔ، ج۸؛ کتاب الحج، ص۶۱۳؛ أبواب أحکام العشرهٔ، باب۱۶۰، ح۱ و ۲.

[۱۸۶] صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابهٔ، باب: من فضائل علی بن ابی طالب‌علیه السلام، صفحه ۱۰۴۲، ح ۲۴۰۴.

[۱۸۷] صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابهٔ، باب: من فضائل علی بن ابی طالب علیه السلام، صفحه ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

[۱۸۸] سوره نحل / ۶۹. ترجمه: «آنگاه از درون شکم آن شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می‌آید در آن برای مردم درمانی است.».

[۱۸۹] سوره یوسف / ۹۳. ترجمه: «این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره پدرم بیفکنید تا بینا شود.».

[۱۹۰] سوره یوسف / ۹۶. ترجمه: «پس چون مژده رسان آمد آن پیراهن را بر چهره او انداخت پس بینا گردید.».

[۱۹۱] سوره بقره / ۶۷.

[۱۹۲] به تحفهٔ الاخوان، تألیف بن باز صفحه ۱۰ تا صفحه ۱۸، (البته در این قسمت اسمی از خصوص شیعه نبرده ولی در صفحه ۱۵، گفته است: این کارها نزد قبر حسین‌علیه السلام انجام می‌شود.) و به زیارهٔ القبور و الاستنجاد بالمقبور، تألیف ابن تیمیه، ص ۱۱ به بعد مراجعه شود.

[۱۹۳] لعن اللّه الیهود و النّصاری اِتَّخذوا قبور أنبیائهم مساجد.

[۱۹۴] ألا و إنّ من کان قبلکم کانوا یتخذون قبور انبیائهم و صالحیهم مساجد، ألا فلا تتخذوا القبور مساجد فانّی أنهاکم عن ذلک». (به کتاب تحفهٔ الاِخوان او، ص ۱۰ تا ۱۸ مراجعه شود).

[۱۹۵] انه نهی عن تجصیص القبور والقعود علیها و البناء علیها والکتابهٔ علیها».

[۱۹۶] تحفهٔ الاخوان، تألیف‌عبدالعزیز بن عبداللّه بن باز، ص ۱۳ تا۱۵.

[۱۹۷] عروهٔ الوثقی، فی تکبیرهٔ الاِحرام، مسأله ۱۲.

[۱۹۸] مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی قدس سره، زیارت مطلقه امام حسین‌علیه السلام.

[۱۹۹] در کتاب: التاریخ القویم – لمکهٔ وبیت اللّه الکریم: تألیف محمد طاهر الکردی المکی: المجلد الأول: ص ۲۴۳ ضمن توضیح حجره و قبر پیامبر أکرم صلی الله علیه وآله (مقصورهٔ قبر النبی‌صلی الله علیه وآله) چگونگی حجره حضرت زهرا علیها السلام را توضیح داده و از بتنونی نقل کرده که: داخل حجره آن حضرت ضریحی وجود دارد و ضریح بر مکانی قرار دارد که بنابر گفته جمع کثیری فاطمه زهراعلیها السلام در آن مکان (وسط حجره شریفه) دفن شده است «قد اقیم فیما بین البابین ضریح علی المکان الذی دفنت فیه السیدهٔ فاطمهٔ علی قول الکثیرین».

[۲۰۰] و لقد ذکر اکثر العلماء أن اسماعیل‌علیه السلام و امه هاجر مدفونان بالحجر و کذلک عذاری بنات اسماعیل، کما رواه الامام الازرقی، (به کتاب التاریخ القویم، لمکهٔ و بیت اللّه الکریم، تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۲، ص ۵۸۰ مراجعه شود.).

[۲۰۱] فقد ورد فی الحدیث «کان النبی من الأنبیاء اذا هلکت امته لحق بمکهٔ فیتعبد فیها و من معه حتی یموت فیها فمات بها نوح وهود و صالح و شعیب و قبورهم بین زمزم و الحجر» (همان، ص۵۷۹.).

[۲۰۲] و عن عبدالرحمان بن سابط یقول: سمعت عبداللّه بن خمرهٔ السلولی یقول: ما بین الرکن الی المقام الی زمزم قبر تسعهٔ وتسعین نبیّاً، جاؤوا حجّاجاً فقبروا هنالک. (همان.).

[۲۰۳] صلاهٔ المؤمن، تألیف وهف القحطانی، ص ۱۳۷۹.

[۲۰۴] صلاهٔ المؤمن: القحطانی، ج ۲، ص ۱۳۷۹.

[۲۰۵] مجموع الفتاوی، تألیف عبداللّه‌بن باز، ج ۱۳، ص ۲۵۹ و صلاهٔالمؤمن القحطانی، ص ۱۳۸۲.

[۲۰۶] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج۱، کتاب الصلاهٔ «خاتمهٔ فی زیارهٔ القبور».

[۲۰۷] از آنچه به آن آگاهی نداری، پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دل همه مسؤولند، سوره اسراء / ۳۶، «تقف» از ماده قَفَوَ یَقْفُو به معنای دنباله روی از چیزی است. (در قَفا و پی کسی رفتن).

[۲۰۸] کشف الارتیاب صنعانی، ص ۲۸۶ و زاد المعاد ابن قیم، ص ۶۶۱.

[۲۰۹] تحفهٔ الاخوان بن باز، ص ۱۵.

[۲۱۰] به التاریخ القویم، ج ۱، ص ۱۹۳ مراجعه شود.

[۲۱۱] کشف الارتیاب، مرحوم سید محسن امین، ص ۴۰۰.

[۲۱۲] کشف الارتیاب، مرحوم سید محسن امین، ص ۳۸۴.

[۲۱۳] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۰۵، ح ۱۲۸۵.

[۲۱۴] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۲، ذیل ح ۱۳۲۹.

[۲۱۵] سوره کهف / ۲۱.

[۲۱۶] در تفسیر خازن (لباب التأویل) آمده: قال ابن عباس فقال المسلمون نبنی علیهم مسجداً یصلی فیه الناس لانهم علی دیننا. در تفسیر جلالین و کشاف و ابوالسعود نیز نظیر همین مقال در ذیل این آیه آمده، در تفسیر نیشابوری (غرائب القرآن) است که: الذین غلبوا علی امرهم المسلمون و ملکهم المسلم لانهم بنوا علیهم مسجداً یصلی فیه المسلمون و یتبرکون بمکانهم و کانوا اولی بهم و بالبناء علیهم حفظاً لتربتهم. نقل از کتاب پژوهش درباره حدیث و فقه، تألیف: استاد کاظم مدیرشانه‌چی، ص۱۳۸.

[۲۱۷] عروهٔ الوثقی، فصل فی الامکنهٔ المکروههٔ، مسألهٔ ۴ و۵.

[۲۱۸] عن یونس بن یعقوب قال: قلت لابی عبداللّه‌علیه السلام الصلاهٔ فی بیت فاطمهٔ أفضل او فی الرّوضهٔ؟ قال: فی بیت فاطمهٔ. و فی روایهٔ اخری، عن جمیل بن درّاج قال: قلت لأبی عبداللّه‌علیه السلام: الصلاهٔ فی بیت فاطمهٔعلیها السلام مثل الصّلاهٔ فی الرّوضهٔ؟ قال: وافضل. (وسائل الشیعهٔ، ج۳، أبواب احکام المساجد، ص۵۴۷، باب۵۹، ح۱و۲.).

[۲۱۹] فتاوی مهمهٔ لعموم الامهٔ، من اجوبهٔ عبداللّه بن‌باز، شماره۱۱، ص۳۱.

[۲۲۰] فتاوی مهمهٔ لعموم الامهٔ...، عبداللّه‌بن باز، شماره ۱۱، ص ۳۲.

[۲۲۱] سوره نساء / ۹۴.

[۲۲۲] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، ص ۲۱۴، ح ۱۳۴۰.

[۲۲۳] صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، ح ۹۷۴.

[۲۲۴] صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۲، باب ۳۴، ح ۹۷۳- وروایت چنین است: «عائشهٔ اَمَرت اَنْ یَمرّ بجنازهٔ سعد بن ابی وقاص فی المسجدفتصلی علیه فأنکر الناس ذلک علیها فقالت: ما اسرع ما نسی‌الناس ما صلّی رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم علی سهیل بن البیضاء الا فی‌المسجد». و فی لفظ «عابوا علینا أن یمرَّ بجنازهٔ فی المسجد».

[۲۲۵] تألیف وهف القحطانی، ج ۳، ص ۱۲۷۷.

[۲۲۶] مجموع فتاوی ابن باز، ج ۱۳، ص ۱۶۴.

[۲۲۷] سوره حجرات / ۳.

[۲۲۸] گفته نشود راه دادن زنها بمنظور زیارت مسجد النبی‌صلی الله علیه وآله است (نه زیارت قبور) چون زنها معمولاً داخل مسجد النبی‌صلی الله علیه وآله مستقرند و پس از خروج مردها، آنها بقصد زیارت، هجوم می‌برند.

[۲۲۹] عبارت بن باز چنین است: «اذا کان فی المسجد قبر فالصلاهٔ فیه غیر صحیحهٔ سواء کان خلف المصلّین أو أمامهم أو عن أیمانهم أو عن شمائلهم... و لأن الصلاهٔ عند القبر من وسائل الشرک و الغلوّ فی اهل القبور فوجب منع ذلک...، تحفهٔ‌الاخوان، ص ۶۸.

[۲۳۰] تشیید، (رفع البناء و تطویله)، صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۴۹۸.

[۲۳۱] صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۴۹۸ به نقل از سنن ابی داود.

[۲۳۲] صحیح بخاری، کتاب الصلاهٔ، ص۷۷، باب بنیان المسجد ذیل حدیث۴۴۵.

[۲۳۳] همان.

[۲۳۴] صحیح بخاری، کتاب الصلاهٔ، ص ۷۷، باب بنیان المسجد، ح۴۴۶. (السَّاج، نوع من الخشب معروف، یؤتی به من الهند، صلاهٔالمؤمن القحطانی، ص ۴۹۹).

[۲۳۵] در الفقه علی المذهب الاربعهٔ، ج ۱، کتاب الصلاهٔ «الکتابهٔ علی جدران المسجد... واغلاقه فی غیر أوقات الصلاهٔ» است که: به در ودیوار مسجد چیز نوشتن و درب مسجد را در غیر اوقات نمازبستن مکروه است و مذاهب اربعه در این مسأله اتفاق نظر دارند. و در صفحه ۲۵۵ آمده است: چیز خوردن در مساجد مکروه‌است.

[۲۳۶] صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۵۰۰، نقلاً منه اثناء تقریره.

[۲۳۷] سوره نور / ۲۲.

[۲۳۸] سوره یوسف / ۹۲.

[۲۳۹] بعد از تکبیر اول سوره حمد می‌خوانند، بعد از تکبیر دوم، صلوات بر محمد و آل محمد می‌فرستند (به همان عبارتی که در تشهد نمازشان می‌خوانند) بعد از تکبیر سوم برای میت دعا می‌کنند، بعد از تکبیر چهارم می‌گویند: «السلام علیکم ورحمهٔ اللّه» وکمی می‌ایستند و متفرق می‌شوند. و از امیر المؤمنین علی‌علیه السلام نقل کرده‌اند که آنحضرت در نماز بر اموات پنج تکبیر می‌گفته است. صلاهٔ المؤمن القحطانی ص ۱۲۸۹ تا ص ۱۲۹۸.

[۲۴۰] صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب اذا صلی لنفسه فلیطول‌ماشاء، ح ۷۰۳. و صحیح مسلم کتاب الصلاهٔ باب، امر الائمهٔبتخفیف

الصلاهٔ فی تمام ح ۴۶۷. و اللّفظ للمسلم.

[۲۴۱] صحیح مسلم، باب: امر الائمهٔ بتخفیف الصلاهٔ، ح ۴۶۸.

[۲۴۲] سوره نساء / ۲۴.

[۲۴۳] المصباح المنیر فی تهذیب، تفسیر ابن کثیر، طبع دار السلام الریاض، ص۲۸۵.

[۲۴۴] المصباح المنیر فی تهذیب، تفسیر ابن کثیر، طبع دار السلام الریاض، ذیل تفسیر آیه مزبور، ص ۲۸۶.

[۲۴۵] صحیح بخاری، کتاب النکاح، باب النهی عن نکاح المتعهٔ، ص۹۱۵، ح ۵۱۱۶ و ح ۵۱۱۷ و ۵۱۱۸.

[۲۴۶] همان.

[۲۴۷] صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعهٔ، ص ۵۹۹، ح۱۴۰۵.

[۲۴۸] همان.

[۲۴۹] صحیح مسلم، کتاب الحج، باب جواز التمتع، ص ۵۳۲، ح۱۲۲۴.

[۲۵۰] صحیح مسلم، کتاب الحج، باب فی المتعهٔ بالحج و العمرهٔ، ص۵۲۷، ح۱۲۱۷.

[۲۵۱] صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعهٔ، ص۶۰۲، ح۱۴۰۷ و۱۴۰۶.

[۲۵۲] همان.

[۲۵۳] صحیح مسلم، کتاب النکاح، باب نکاح المتعهٔ، ح ۱۴۰۴.

[۲۵۴] صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۵۹۹، باب نکاح المتعهٔ ذیل ح۱۴۰۴.

[۲۵۵] صحیح مسلم، کتاب النکاح، ص ۶۰۲، باب نکاح المتعهٔ ذیل ح۱۴۰۴.

[۲۵۶] در المنثور، ج ۲، ص ۱۴۰، ذیل تفسیر آیه متعه، سوره نساء، آیه ۲۴.

[۲۵۷] شرح تجرید قوشچی، مبحث امامت. علامه مجلسی قدس سره در کتاب حق الیقین در ضمن طعن سوم از مطاعن عمر فرموده است: عامه و خاصه بطرق متعدده متواتره، روایت کرده‌اند که عمر بر منبر به آواز بلند می‌گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه و انا احرمهما و اعاقب علیهما متعهٔ النساء و متعهٔ الحج». ترجمه: دو متعه در زمان رسول‌اللّه بود من آنها را حرام می‌کنم و انجام دهنده آنها را مجازات و به کیفر می‌رسانم متعه نساء (عقد موقت) و حج تمتع. در جواهر الکلام - ج ۳۰ - ص ۱۳۹ آمده است که: مشهور بین فریقین است که عمر بالای منبر گفت: «ایها الناس متعتان کانتا علی عهد رسول اللّه انا أنهی عنهما و احرمهما و اعاقب علیهما: متعهٔ الحج و متعهٔ النساء» و فی لفظ آخر «ثلاث کن علی عهد رسول اللّه انا أنهی عنهن و احرمهنّ و أُعاقب علیهنّ و هی متعهٔ النساء و متعهٔ الحج و حیّ علی خیر العمل». در وسائل الشیعه - ابواب اقسام الحج، باب ۳ روایاتی است حاکی از این که عمر از به جا آوردن حج تمتع منع می‌کرد و می‌گفت بجای آن حج افراد انجام دهید. در این رابطه به الغدیر، ج۳، ص۳۲۹، و ج۶، صفحات ۲۴۰ - ۱۹۸ مراجعه شود.

[۲۵۸] بیان مرحوم آیهٔ اللّه العظمی خوئی در اینجا مناسب است عبارت معظم له را که در رابطه با مسأله مورد بحث است بیاورم و آن بقرار ذیل است: تحریف: حدیث المتعهٔ فی صحیح البخاری روی هذا الحدیث «کنا نغزو مع رسول اللّه صلی الله علیه وآله وسلم و لیس معنا نساء، فقلنا: ألا نستخصی فنهانا عن ذلک، ثم رخص لنا أن ننکح المرأهٔ بالثوب الی أجل. ثم قرأ عبداللّه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتِ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ رواها عن البخاری جماعهٔ من المحدثین، و المفسرین، و الفقهاء بهذا النص، و لکن الموجود فی صحیح البخاری المتداول، الجزء ۶، الصفحهٔ ۵۳، یخالف ما ذکره هؤلاء من وجهین: ۱. حذف کلمهٔ: «ابن مسعود» من سند الحدیث - و قد ذکره معظمهم - لأنه کان یقول بجواز المتعهٔ، حتی لاتکون قرینهٔ علی ان المراد بهذه الروایهٔ هو جواز نکاح المتعهٔ و ترخیصه. ۲. حذف کلمهٔ: «الی أجل» من آخر الروایهٔ، لأنها صریحهٔ فی ترخیص نکاح المتعهٔ،

كما فهمها الشراح و فسروها، لأن الترخيص فى النكاح – فى هذا المورد – لابد و أن يكون ترخيصاً لنكاح المتعة، دون النكاح الدائم، خاصة و إن المقصود من:«ليس معنا نساء» أى نساؤنا و زوجاتنا، لامطلق النساء، و إلا لم يكن معنى للترخيص فى النكاح فى تلك الحالة، و يؤيد ذلك ماورد فى بعض المصادر، «ليس لنا نساء». و لدلالة هذه الرواية على نكاح المتعة ادعى غير واحد من الفقهاء نسخ هذا الحكم الثابت فى هذه الرواية بتحريم نكاح المتعة بعد ذلك بروايات أخرى تفيد تحريمها. و مع ان ذلك لايتم لهم لأسباب مرّت عليك – عند مناقشة تلك الروايات فى آية المتعة – فان يد التحريف تناولت هذه الرواية فغيرتها عما كانت عليه من الصحة. ألا قاتل اللّه التحريف، وأهواء المحرفين! و من المحدثين، و المفسرين، و الفقهاء الذين رووا الحديث المذكور عن البخارى على وجه الصحة هم: (أ) البيهقى: فى سننه، الجزء ۷، الصفحة ۲۰۰، طبعة حيدرآباد. (ب) السيوطى: فى نفسيره، الجزء ۲، الصفحة ۲۰۷، الميمنية بمصر. (ج) الزيلعى: فى نصب الراية، الجزء ۳، الصفحة ۱۸۰، طبعة دارالتأليف بمصر. (د) ابن تيمية: فى المنتقى، الجزء ۲، الصفحة ۵۱۷، طبعة الحجازى بمصر. (ه) ابن القيم: فى زاد المعاد، الجزء ۴، الصفحة ۸ طبعة محمّد على صبيح بمصر. (و) القنوچى: فى الروضة الندية، الجزء ۲، الصفحة ۱۶، طبعة المنيرية بمصر. (ز) محمّد بن سليمان: فى جمع الفوائد، الجزء ۱، الصفحة ۵۸۹،طبعة دار التأليف بمصر. و لهذه الرواية مصادر أخرى و هى: (ح) مسند أحمد: الجزء ۱، الصفحة ۴۲۰، طبعة مصر ۱۳۱۳. (ط) تفسير القرطبى: الجزء ۵، الصفحة ۱۳۰، طبعة مصر ۱۳۵۶. (ى) تفسير ابن كثير: الجزء ۲، الصفحة ۸۷، طبعة مصر على البابى. (ك) أحكام القرآن: الجزء ۲، الصفحة ۱۸۴، طبعة مصر ۱۳۴۷. (ل) الاعتبار للحازمى: الجزء –، الصفحة ۱۷۶، طبعة حيدرآباد. وهناك مصادر أخرى كصحيح أبى حاتم البستى و غير ذلك من أمهات المصادر. (البيان فى تفسير القرآن للامام الخوئى، ص ۵۴۶).

[۲۵۹] مانند آنچه در حضور آقای هاشمی رفسنجانی انجام دادند.

[۲۶۰] سفينه البحار، باب الشين بعده الياء: الشيعة واوصافهم.

[۲۶۱] نقل از کتاب، فتاوی مهمة لعموم الامة، تأليف عبداللّه بن باز،شماره ۱۱، ص ۳۲ و تحفة الاخوان او، ص ۸.

[۲۶۲] ابن تيميه در رساله زيارت القبور و الاستنجاد بالمقبور، ص۱۹ گفته است: «و اما من يأتى الى قبر نبىّ او صالح... و يسأله ويستنجده فهذه على ثلاثة درجات، احدها ان يسأله حاجته مثل ان يسأله ان يزيل مرضه او مرض دوابه او يقضى دينه او ينتقم من‌عدوه او يعافى نفسه و اهله و نحو ذلك ممّا لايقدر عليه الا اللّه عزوجل، فهذا شرك صريح يجب ان يستتاب صاحبه فان تاب و إلا قتل» و در صفحه ۵۹ گفته است: هر کس به غير خدا استغاثه کند واز غير خدا مدد بجويد کافر است و توبه داده می‌شود و اگر توبه‌نکرد کشته می‌شود.

[۲۶۳] درباره بدعت بودن امور نام برده به رساله «زيارت القبور والاستنجاد بالمقبور» ابن تيميه، و به کتاب «تحفة الاخوان» بن باز، و«فتاوى مهمة» بن باز و «صلاة المؤمن» القحطانى، ص ۱۳۶،مراجعه شود.

[۲۶۴] صحيح‌بخارى، کتاب‌الجنائز باب البكاء عند المريض، ص۲۰۹، ح۱۳۰۴ و صحيح مسلم، كتاب الجنائز «باب البكاء على الميت» ص ۳۹۴، ح ۹۲۴.

[۲۶۵] به کتاب: کشف الارتياب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، تأليف سيد محسن امين‌قدس سره مراجعه شود.

[۲۶۶] همان.

[۲۶۷] البيان فى تفسير القرآن، للامام السيد الخوئى قدس سره، ص۵۳۲.

[۲۶۸] صحيح بخارى، كتاب الزكاة، باب وجوب الزكاة، ص ۲۲۵، ح۱۳۹۹ و كتاب استتابة المرتدين و المعاندين و قتالهم، باب قتل من‌ابى قبول الفرائض، ص ۱۱۹۳، ح ۶۹۲۴.

[۲۶۹] صحيح مسلم، باب الأمر بقتال الناس حتى يقولوا لا اله الااللّه محمد رسول اللّه صلى الله عليه وآله وسلم، ص ۷۲، ح ۳۲.

[۲۷۰] به آنها نماز تراويح می‌گويند چون بعد از هر چهار رکعت استراحت می‌کنند، (صلاة المؤمن القحطانى، ص ۳۴۶). ظاهراً اين

معنـا از روایتی استفاده شـده که عـایشه گفته است: رسول‌اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم در مـاه رمضـان بیش از یازده رکعت، نماز شب‌نمی‌خوانـد، ماننـد غیر مـاه رمضـان و چهـار رکعت نیکـو و طولانی‌می‌خوانـد و بـا کمی فاصـله، چهـار رکعت دیگر می‌خـواند (ثمّ‌یصلّی اربعاً) بـاز بـا فاصـله سـه رکعت دیگر می‌خوانـد (ثمّ یصـلی ثلاثـاً)، (صـحیح بخـاری، کتـاب صـلاهٔ التراویـح، ص ۳۲۲، ح۲۰۱۳.).

[۲۷۱] به صـحیح بخاری کتاب صلاهٔ التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۰۹ و ح ۲۰۱۲ و به صـحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان و هو التراویح، ص ۳۳۴، ح ۷۵۶ مراجعه شود.

[۲۷۲] صحیح بخاری، کتاب صلاهٔ التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰.

[۲۷۳] صـحیح بخاری، کتاب صلاهٔ التراویح، ص ۳۲۲، ح ۲۰۱۰ و ص۲۲۳، ح ۲۰۱۲ و صـحیح مسلم، باب الترغیب فی قیام رمضان وهو التراویح، ص ۳۳۵، ح ۷۶۱.

[۲۷۴] همان، ج ۱، ص۳۰۳.

[۲۷۵] سوره ص / ۵.

[۲۷۶] سوره احزاب / ۳۳.

[۲۷۷] صـحیح مسـلم، باب فضائل اهل بیت النبی صـلی الله علیه وآله وسـلم، ص ۱۰۴۹، ح۲۴۲۴، «قالت عائشهٔ: خرج النبی صـلی الله علیه وآله وسـلم غَـداهً و علیه مِرطٌ مُرَحّلٌ، من شـعرِ اَسوَد، فجاء الحسنُ بنُ علیٍّ فَادخَلَهُ ثمَّ جاءَ الحُسَـین فَـدَخَلَ مَعَهُ، ثُمَّ جاءَتْ فاطِمهُ فَأدخَلَها ثمَّ جاءَ عَلیٌّ فَادخلَهُ ثُمَّ قال: اِنّما یُریدُ اللَّهلیُذهبَ عنکم الرِّجْسَ أهلَ البَیْتِ و یُطَهِّرکُم تطهیراً».

[۲۷۸] ج ۴، ص ۵۶۸، ح ۱۴۰۴۲.

[۲۷۹] صحیح مسلم، باب من فضائل علی بن ابی‌طالب‌علیه السلام، ص۱۰۴۳، ح۲۴۰۸.

[۲۸۰] همان.

[۲۸۱] آل عمران / ۶۱. - آیه مبـاهله - ترجمه: «بگو بیاییـد پسـرانمان و پسـرانتان و زنانمـان و زنانتـان و ما خویشان نزدیک و شـما خویشان نزدیک خود را فراخوانیم سپس مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.».

[۲۸۲] سـمعت رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم یقول له، خلَّفه فی بعض مغـازیه، فقـال له علیّ: یـا رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسـلم خلفتنی مع النساء والصّبیان؟ فقال له رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم: «اَما تَرْضَی أن تکون منّی بمنزلهِ هارون من موسی الا اَنّه لا ـ نبوّهٔ بعـدی» و سَـمِعتُه یقول یوم خَیبَر: «لأُـعْطیَنَ الرّایـهَ رَجُلاًـ یُحبُّ اللَّه و رَسولَهُ و یحبّهُ اللَّه و رسوله» قـالَ: فتطاوَلنـا لهـا. فقـال: «اُدْعُوالی عَلیّاً» فَأتِیَ به أرْمَـدَ. فَبصَقَ فی عینه و دَفَعَ الرّایـهَ الیه، فَفَتَحَ اللَّه علیه. و لمّا نَزَلَت هـذِهِ الآیـهُ: فَقُلْ تَعَالَوْا نَـدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَکُمْ (سوره آل عمران / ۶۱) دَعا رسول اللَّه صـلی الله علیه وآله وسلم عَلیّاً و فاطِمَهً و حَسَناً و حُسیناً فقال: اَللّهُمَّ هؤلاءِاَهْلِی» (صحیح مسلم، ص ۱۰۴۱، باب: من فضائل علی بن ابی‌طالب رضی اللَّه عنه، ح ۲۴۰۴.).

[۲۸۳] صحیح مسلم، باب: من فضائل علی بن ابی طالب رضی اللَّه‌عنه، ص ۱۰۴۴، ح ۲۴۰۹.

[۲۸۴] سوره نساء / ۹۵.

[۲۸۵] سوره مجادله / ۱۱.

[۲۸۶] سوره شعراء / ۲۱۴.

[۲۸۷] أخرجه بهـذاه الألفـاظ کثیر من حفظـهٔ الآثـار النبویـهٔ، کـابن إسـحاق و ابن جریر و ابن أبی حـاتم، و ابن مردویه و أبی نعیم، و البیهقی فی سـننه و فی دلائله، و الثعلبی، و الطبری فی تفسیر سورهٔ الشـعراء من تفسـیریهما الکبیرین و أخرجه الطبری أیضاً فی الجزء الثانی من کتابه: تاریخ الأمم و الملوک (ص ۲۱۷) و أرسله ابن الأثیر إرسال المسلمات فی الجزء الثانی من کامله (ص ۲۲) عند ذکره

أمر اللّه نبيه بإظهار دعوته، وأبو الفداء في الجزء الاوّل من تاريخه (ص ۱۱۶) عند ذكره أوّل من أسلم من الناس، و نقله الامام أبوجعفر الاسكافي المعتزلي في كتابه: نقض العثمانية مصرحاً بصحته، و أورده الحلبي في باب استخفائه صلى الله عليه وآله وسلم و أصحابه في دار الأرقم، من سيرته المعروفة، وأخرجه بهذا المعنى مع تقارب الألفاظ غير واحد من اثبات السنة وجهابذة الحديث، كالطحاوي، والضياء المقدّسي في المختارة، و سعيد بن منصور في السنن، و حسبك ما أخرجه أحمد بن حنبل من حديث عليّ في ص ۱۱۱ و في ص ۱۵۹ من الجزء الأوّل من مسنده، فراجع، و أخرج في أوّل ص ۳۳۱ من الجزء الأوّل من مسنده أيضاً حديثاً جليلاً عن ابن عبّاس يتضمن هذا النص في عشر خصائص ممّا امتاز به عليّ على من سواه، و ذلك الحديث الجليل أخرجه النسائي أيضاً عن ابن عبّاس في ص ۶ من خصائصه العلوية، و الحاكم في ص ۱۳۲ من الجزء الثالث من صحيحه المستدرك و أخرجه الذهبي في تلخيصه معترفاً بصحته، ودونك الجزء السادس من كتاب كنز العمال فإن فيه التفصيل و عليك بمنتخب الكنز و هو مطبوع في هامش مسند الامام أحمد، فراجع منه ما هو في هامش ص ۴۱ إلى ص ۴۳ من الجزء الخامس تجد التفصيل و حسبنا هذا و نعم الدليل. والسلام المراجعات، تأليف: شرف الدين العامليقدس سره، المبحث الثاني، في الامامة، المراجعة ۲۰، ضمناً به كتاب: احقاق الحق، ج ۴، نیز مراجعه شود.

[۲۸۸] سوره شعراء / ۲۱۴.

[۲۸۹] سوره مائده / ۳.

[۲۹۰] به «الغدیر» مرحوم علامه امینی یا به: «جامع احادیث الشیعة» مرحوم آیة اللّه بروجردی، ج ۱ المقدمة: مراجعه شود.

[۲۹۱] پیدایش شیعه را در جزوه‌ای بررسی و نوشته‌ام به آنجا مراجعه شود.

[۲۹۲] به درّ المنثور جلال الدین سیوطی، ج ۶، ذیل تفسیر سوره بینه، آیه هفتم «ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیرالبریة» ترجمه: «در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند آنانند که بهترین آفریدگانند.» مراجعه شود. و المیزان ج ۲۰، ص ۳۴۱ نیز این حدیث را از ابن عساکر نقل کرده است.

[۲۹۳] محمد بن اسماعیل، متولد بخارا، و متوفی و مدفون درسمرقند، صاحب صحیح بخاری (به مقدمه صحیح بخاری، ص ۲مراجعه شود) و مسلم بن حجاج، متولد و متوفی و مدفون درنیشابور، صاحب صحیح مسلم (به مقدمه آن ص ۶، مراجعه شود).

[۲۹۴] الحدیث المعروف بحدیث الثقلین المجمع علیه بین الفریقین فانه قد رواه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم اربع و ثلثون من الصحابة و الصحابیات و اخرجه مضافاً الی علماء الامامیة و محدثیهم اکثر من الثمانین و المأة من اکابر اهل السنة و مشاهیر علمائهم و محدثیهم فی جوامعهم و صحاحهم و سننهم باسانید صحیحة منهم ابوالحسین مسلم بن حجاج فی صحیحه... جامع احادیث الشیعة، ج ۱، المقدمة، چاپ اول، ص ۲۹.

[۲۹۵] مانند مستدرک حاکم نیشابوری، ج ۱، ص ۹۳.

[۲۹۶] همان، ج ۴، ص ۴۳۷.

[۲۹۷] همان، ج ۵، ح ۳۷۸۶.

[۲۹۸] تألیف محمد طاهر الکردی المکی، ج ۱، (اشتغال الناس بإقامة خلیفة ثم بغسل رسول اللّهصلی الله علیه وآله ودفنه) ص ۱۸۸.

[۲۹۹] صحیح بخاری، کتاب‌الجنائز، باب البکاء عند المریض،ص۲۰۹، ح۱۳۰۴.

[۳۰۰] صحیح مسلم، کتاب الجنائز، باب المیت یعذب ببکاء اهله‌علیه، ص ۳۵۹، ح ۹۲۷ و ۹۲۸.

[۳۰۱] همان.

[۳۰۲] سفینة البحار، ماده بکی، و تحف العقول، مواعظ النبی صلی الله علیه وآله وسلم وحکمه با مختصر تفاوتی.

[۳۰۳] سفینة البحار، ماده بکی، و بحار الانوار، ج ۷۷، ح ۷۹.

[۳۰۴] به سفینهٔ البحار ماده بکی، مراجعه شود. گریه بر هر درد بی درمان دواست++ چشم گریان چشمه فیض خدا است چون خدا خواهد که غفاری کند++ میل بنده جانب زاری کند حبّذا چشمی که او گریان بود++ وی همایون دل که او بریان بود گریه بزداید زِ دل زنگ ملال دل شود مرآت حسن لایزال.

[۳۰۵] سوره یوسف / ۸۴.

[۳۰۶] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳ و صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته الصبیان، ص ۱۰۱۱، ح ۲۳۱۵.

[۳۰۷] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب البکاء عند المریض، ص۲۰۹، ح ۱۳۰۴ و صحیح مسلم کتاب الجنائز، باب البکاء علی المیت، ح ۹۲۴.

[۳۰۸] صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ربه عزّ وجل فی زیارهٔ قبر اُمه، ح۹۷۶.

[۳۰۹] صحیح مسلم، کتاب الجنائز، ص ۴۱۳، باب استئذان النبی صلی الله علیه وآله وسلم ربه عزّ وجل فی زیارهٔ قبر اُمه، ح۹۷۶.

[۳۱۰] سوره فاطر / ۱۸.

[۳۱۱] صحیح مسلم، کتاب الجنائز: باب المیت یعذب ببکاء اهله علیه، ص ۳۹۷، ح ۹۳۰ - ۹۲۹.

[۳۱۲] همان، ص ۳۹۸، ح ۹۳۱ و ۹۳۲.

[۳۱۳] صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۶۷۱، ج ۳۹۷۸.

[۳۱۴] صحیح بخاری، کتاب المناقب، ص ۶۰۹، ح ۳۶۳. (تَذْرِفان، اَیْ تجریان الدَّمع، ضمناً این روایت صریح است که رسول اللَّه صلی الله علیه وآله وسلم خبر غیبی داده‌اند).

[۳۱۵] صحیح بخاری، کتاب المناقب باب مناقب قرابهٔ رسول اللّهصلی الله علیه وآله وسلم و منقبهٔ فاطمهٔعلیها السلام، ص ۶۲۶، ح ۳۷۱۵.

[۳۱۶] صحیح بخاری، کتاب الجنائز، باب قول النبی صلی الله علیه وآله وسلم انابک لمحزونون، ص ۲۰۸، ح ۱۳۰۳.

[۳۱۷] صحیح مسلم، کتاب الفضائل، باب رحمته صلی الله علیه وآله وسلم الصبیان و العیال و تواضعه، ح ۲۳۱۵.

[۳۱۸] صحیح بخاری، کتاب المغازی، ص ۷۵۷، ح ۴۴۵۲.

[۳۱۹] صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم، ح ۳۶۶۸.

[۳۲۰] صحیح بخاری، کتاب الجزیهٔ، ص ۵۲۷، ح ۳۱۶۸.

[۳۲۱] به کتاب «صلاهٔ المؤمن» تألیف وهف القحطانی، شاگرد بن باز، ص ۱۳۰۷ مراجعه شود.

[۳۲۲] تألیف محمدطاهر الکردی‌المکیّ. ج ۱،ص۱۶۸،۱۹۸،۲۰۰،۲۰۱،۲۰۳.

[۳۲۳] همان، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.

[۳۲۴] سوره حجرات / ۱۱.

[۳۲۵] صحیح بخاری، کتاب الاذان، باب الجهر فی العشاء، ح ۷۶۶ و باب القرائهٔ فی العشاء بالسجدهٔ، ح ۷۶۸.

[۳۲۶] صحیح مسلم، کتاب المساجد، باب سجود التلاوهٔ، ح ۵۷۸.

[۳۲۷] چهار سوره که سجده واجب دارند عبارتند از: ۱. سوره سی ودوم «سجده» ۲. سوره چهل و یکم «فصلت» ۳. سوره پنجاه و سوم «نجم» ۴. سوره نود و ششم «علق».

[۳۲۸] تقیه به معنای این است که شخص با گفتار و کردار خود، دشمن و مخالف خود را باشتباه بیندازد بطوری که او خیال کند آن شخص با او موافق و هم عقیده است، و آنطور که فکر می‌کرده نیست و در نتیجه دست از عداوت و اذیت او بر دارد. و مورد

اصلی آن جایی است که شخص ترس و وحشت داشته باشد یعنی، جایی است که انسان ترس جان یا آبروی خود یا مسلمان دیگری را داشته باشد، یا ترس توهین به مذهب یا توهین به مقدسات دین یا هتک ائمه علیهم السلام را داشته باشد، در چنین مواردی تقیه واجب است، یعنی انسان باید با گفتار و عمل خود، دشمن را به اشتباه بیندازد تا از شر او در امان بماند. بلی گاهی تقیه مداراتی مطرح شده که عمدتاً جنبه اخلاقی دارد و رعایت آن واجب نمی‌باشد خصوصاً در مواردی که انسان را متهم به نفاق وبه عنوان منافق معرفی می کنند. ضمناً فرق تقیه و نفاق این است که تقیه اوّلاً و بالذات در مورد خوف از دشمن و شرّ و شرارت است ولی در معنای نفاق و در مورد آن خوف وجود ندارد، دشمن و شرّ وشرارت مطرح نیست بلکه شخص منافق می‌خواهد طرف را فریب دهد و برای اغراض خاصی که دارد خود را بر خلاف آنگونه که در واقع و در باطن هست، نزد طرف جلوه و نشان دهد. توریه این است که شخص لفظ و عبارتی بگوید که معنای آن ظاهر است و طرف همان معنای ظاهری آن را می‌فهمد ولی آن شخص معنای ظاهری آن را اراده نمی کند، بلکه معنای خلاف‌ظاهر را اراده می کند ولی طرف متوجه نمی‌شود مانند سؤال از اینکه خلفای راشدین چند نفرند؟ و پاسخ اینکه اربع، اربع، اربع، که شنونده گمان می کند اربع دوم و سوم تأکید است ولی گوینده اراده تأسیس کرده است.

[۳۲۹] سوره نحل / ۱۰۶.

[۳۳۰] المصباح المنیر، فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، اعداد جماعهٔ من‌العلماء، طبع الریاض، ص ۷۴۶.

[۳۳۱] سوره بقره / ۱۴۴.

[۳۳۲] سوره آل عمران / ۶۲.

[۳۳۳] این زیارت به نحوی که نوشته شده در صحیح مسلم نیست. کتاب الجنائز، باب: «ما یقال عند دخول القبور والدعاء لاهلها» ح ۹۷۴، مراجعه شود.

[۳۳۴] سوره اعراف / ۱۹۷.

[۳۳۵] تحفهٔ الاخوان، ص ۲۰.

[۳۳۶] مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳، ص ۲۸۵.

[۳۳۷] مجموع فتاوی بن باز، ج ۱۳،ص ۲۸۵.

[۳۳۸] به عروهٔ الوثقی، فی مستحبات الدفن، السادس و الثلاثون،طلب الحاجهٔ عند قبر الوالدین، مراجعه شود.

[۳۳۹] صحیح بخاری، کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه وآله وسلم، ص ۶۲۶، باب ذکر العباس بن عبدالمطلب، ح ۳۷۱۰ (راجع ۱۰۱۰).

[۳۴۰] صلاهٔ المؤمن القحطانی، ص ۱۳۹۲.

[۳۴۱] سوره بقره / ۴۵. ترجمه: «از شکیبایی و نماز یاری جوئید».

[۳۴۲] سوره اعراف / ۱۹۷.

[۳۴۳] المصباح المنیر فی تهذیب تفسیر ابن کثیر، طبع دارالسلام، الریاض، ص ۵۱۹.

[۳۴۴] وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحِیماً سوره نساء / ۶۴.

[۳۴۵] صحیح بخاری، کتاب فضل الصلاهٔ فی مسجد مکهٔ و المدینهٔ، باب فضل الصلاهٔ فی مسجد مکهٔ و المدینهٔ، ح ۱۱۸۹ وصحیح مسلم، کتاب الحج، باب لاتشد الرحال الا الی ثلاث مساجد، ح ۱۳۹۷.

[۳۴۶] به کتاب صلاهٔ المؤمن، القحطانی، ص ۱۳۹۲ مراجعه شود.

[۳۴۷] سوره نساء / ۵۹.

[۳۴۸] ذکر مصلی النبی صلی الله علیه وآله بالليل: روی عیسی بن عبداللّه عن ابیه، قال: «کان رسول اللّهصلی الله علیه وآله یطرح حصیراً کل لیلهٔ إذا انکف الناس ورأیت علیّاً کرم اللّه وجهه ثمّ یصلّی صلاهٔ اللیل...» التاریخ القویم لمکّهٔ وبیت اللّه الکریم، تألیف: محمد طاهر الکردی المکیّ: المجلد الثالث. الجزء السادس، ص ۳۴۸ (ضمن بیان «بناء بیوت ازواج النبیصلی الله علیه وآله»).

[۳۴۹] وسائل الشیعهٔ: ابواب ما یسجد علیه، باب ۱، ح ۱.

[۳۵۰] صحیح بخاری: کتاب التیمّم، باب ۱، ح ۳۵۵.

[۳۵۱] سوره بقره / ۱۴۴.

[۳۵۲] سوره انفال / ۴۱.

[۳۵۳] بابٌ: أداءُ الخُمُسِ مِنَ الدِّینِ ۳۰۹۵ - حدثنا أبو النعمان: حدّثنا حماد عن أبی جمرهٔ الضبعی قال: سمعت ابن عباس رضی اللّه عنهما یقول: قدم وفد عبد القیس فقالوا: یارسول اللّه، إنّا هذا الحی من ربیعهٔ بیننا وبینک کفار مُضَر، فلسنا نصل إلیک إلّا فی الشهر الحرام، فمرنا بأمر نأخذ به وندعو إلیه مَنْ وراءَنا، قال: «آمرکم بأربع وأنهاکم عن أربع: الإیمان باللّه، شهادهٔ أن لا إله إلا اللّه - وعقد بیده - وإقام الصلاهٔ، وإیتاء الزکاهٔ، وصیَام رمضانَ، وأَن تؤَدّوا للّه خُمُسَ ما غنمتم، وأنهاکم عن الدباء، والنقیر، والحنتم، والمزفت». (راجع: ۵۳). صحیح بخاری: کتاب فرض الخمس، باب ۲، ص ۵۱۳.

[۳۵۴] سوره توبه / ۱۰۴.

[۳۵۵] وسائل الشیعهٔ، ابواب الانفال، باب ۳.

[۳۵۶] وسائل الشیعهٔ، کتاب الخمس، باب۱، از ابواب ما یجب فیه الخمس،ح.۵.

[۳۵۷] آداب و احکام حج مرحوم آیهٔ اللّه گلپایگانی قدس سره، ص۴۲۴.

[۳۵۸] الفقه علی المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، کتاب الحج، سنن الطواف و واجباته، ص۶۵۵.

[۳۵۹] به وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۲۸: کتاب الحج، ابواب الطواف، باب ۲۹، مراجعه شود.

[۳۶۰] کتاب الحج، کیفیهٔ الاحرام، مسأله ۲۰.

[۳۶۱] تذکر: «قد حکی عن صاحب الحدائق لزوم تأخیر التلبیهٔ عن مسجد الشجرهٔ الی البیداء بصورهٔ الفتوی او الاحتیاط اللزومی و عن کاشف اللثام احتمال تأخیر نیهٔ الاحرام الی البیداء»، به نقل از تفصیل الشریعهٔ، ج ۳، ص ۲۰۰.

[۳۶۲] کافی، ج ۲، باب اخفاء الدعاء، ص ۴۷۶.

[۳۶۳] کافی، ج ۲، باب اخفاء الدعاء، ص ۴۷۶.

[۳۶۴] عن أبی موسی، قال: کُنّا مَعَ النَّبِی صلی الله علیه وآله وسلم فی سَفَرٍ، فَجَعَلَ النَّاسُ یَجْهَرونَ بالتَکبیر: فقال النَّبی صلی الله علیه وآله وسلم: «أیّها النّاسُ، اِربَعُوا عَلی أنْفُسِکُم، اِنّکُم لَیسَ تَدْعُونَ اَصَمَّ ولا غائباً، اِنَّکُمْ تَدْعُونَ سَمیعاً قریباً وَهُوَ مَعَکُم» (صحیح مسلم، کتاب الذکر والدعاء والتوبهٔ، باب ۱۳: استحباب خفض الصوت بالذکر، ح ۳۷۰۳ - والمصباح المنیر، ص ۴۸۱ نقلاً عنه و عن فتح الباری).

[۳۶۵] سوره زمر / ۱۷.

درباره مرکز تحقیقات رایانهای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ فی سَبیلِ اللَّهِ ذلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید

بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگـانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابـل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عـده ای خیر انـدیش اداره و تامین گردیـده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضـر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صـاحب اصـلی ایـن خـانه (قـائمیه) امیـد داشـته و امیـدواریم حضـرت بقیه الله الا عظم عجـل الله تعـالی فرجه الشـریف تـوفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شـماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شـماره حساب شبا : IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج – به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهـده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جـدا کرده است و از علوم مـا که به دستش رسیده، به او سهمی دهـد تا ارشاد و هـدایتش کنـد، خداونـد به او می‌فرمایـد: «ای بنـده بزرگوار شریـک کننـده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشـتگان من! برای او در بهشت، به عـدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تـو او را از دستش می‌رَهـانی، یـا مردی نـاصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زیـد: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخوانـد و او اجابت کنـد، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».